

برگه‌هایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان

محمد حلیم یارقین

مزار شریف - ۱۳۸۷ ش.



نام اثر: برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان

مؤلف: محمد حلیم یارقین

ناشر: کانون فرهنگی میرزا اولوغ بیک

سال چاپ ۱۳۸۷ ش. (۲۰۰۹ م.)

نوبت چاپ: دوم

جای چاپ: مزار شریف

چاپخانه: چاپخانه میرزا اولوغ بیک

تیراژ: ۱۰۰۰

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.



«فهرست مطالب»

عنوان	صفحه
پیشینه تاریخی و تشکل اتنیکی اوزبیکان افغانستان	۱
شیبانیها و هشترخانیها در بلخ	۵۹
اوضاع فرهنگی در دوران «پادشاهان بلخ و بخارا»:.....	۷۷
نگاهی به وضع سیاسی تورک تباران افغانستان از تأسیس	۸۸
تورکستان جنوبی و استعمار انگلیس و روس	۱۱۸
جنبش مشروطیت و تورکان افغانستان	۱۲۶
نقش تورک تباران در مبارزات ضد استعمار انگلیس	۱۲۹
امام ویردی (بیردی) اوزبک - مبارزی از تبار آزادیخواهان	۱۴۰
سیماهای درخشان تورک تباران در جنبش مشروطیت افغانستان	۱۴۸
قاضی بابامراد خان اندخویی	۱۵۱
پروفسور غلام محمد میمنگی	۱۵۵
محمد کریم نزیهی (جلوه)	۱۶۹
منابع و مأخذ	۱۸۴

زنده گینامه مختصر مؤلف

بسمه تعالی

چند سخن در مورد چاپ دوم:

اثر "برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان" مجموعه مقالات پراکنده نگارنده در مورد گوشه های مختلف تاریخ و فرهنگ تورکان به صورت عام و اوزبیکان افغانستان به صورت اخص بود. این اثر از همان نخستین روزهای نشرش با اقبال زیاد هموطنان عزیز، به ویژه تورکان روبرو گردید. تا جایی که در مدت اندکی پس از انتشار نایاب شد. از قرار معلوم در این آشفته بازار کسی هم بدون کسب اجازه از مؤلف، در بازارهای پاکستان از روی نسخه چاپ نخستین چاپ دومی را تهیه دیده و به بازار عرصه کرده بود.

این امر نشان داد که تورکان افغانستان تشنه مطالعه تاریخ و فرهنگ خود و آگاهی از پیچ و خمهای آن در درازای قرنهای اخیر است. در شرایطی که

کشور ما پس از سپری کردن جنگها و ناآرامیهای چند دهه اخیر، در حال نظام سازی و بازسازی است، اشتراک گسترده و بنیادین همه اقوام و اقشار قومی در این جریان ضرور و حتمی است.

آگاهی از پیشینه تاریخی و تشکل اقوام ساکن در این سرزمین بدون شک در امر تصمیم گیریها و مشارکت بایسته تمام اقوام در ساختار سیاسی و اداره امور کشور، که ضامن تأمین امنیت و استقرار نظام پایدار و دموکراتیک است، یاری زیاد میرساند.

در درازای زمان نگارش این نوشته ها تا امروز، نگارنده با مطالب فراوان تاریخی و کتب و اسناد مختلف آشنا شده و یادداشتهای زیادی نیز فراچنگ آورده است. نیز موارد زیاد قابل توضیح و تشریح مفصل و یا حذف و تعدیل وجود دارد که، با تأسف نگارنده بنابر عدم فرصت کافی و امکانات لازم قادر به آن نیست.

بنابراین، با اجابت تقاضاهای زیاد و مکرر علاقمندان، اثر با اصلاحات بسیار اندک در برخی موارد و علاوه شدن تصاویر و جداول چند به دست نشر سپرده میشود.

برخود لازم میدانم تا از دوست عزیز و دانشورم جناب هدایت الله هدایت رئیس "کانون فرهنگی میرزا اولوغ بیک" که باز هم قدم جلو گذاشته، چاپ دوم این اثر را به عهده گرفتند، صمیمانه تشکر و امتنان نموده از ایزد متعال برای شان سرفرازی و توفیقات مزید آرزو کنم.

کابل - مکروریان سوم - دلو ۱۳۸۷

یادداشت مؤلف

مردمان تورک تبار و از جمله اوزبیکان از باشندگان قدیمی سرزمین کنونی افغانستان اند. فرمانروایی دراز مدت سلاله های مختلف تورکی در منطقه و از جمله میهن عزیز ما افغانستان و ایجاد تمدنهای درخشان از سوی آنها ثبت تاریخ کشور ما و جهان است.

با تأسف از اثر سیاستهای تبعیضی و ضدملی حکومت گذشته، مردم تورک تبار کشورما از حقوق مختلف خود ، بویژه آموزش و نشرات به زبان مادری محروم بوده اند. همراه با این سیاست ناهنجار، تلاشهایی هم در راستای فرهنگ زدایی و هویت زدایی در مناطق زیست آنان صورت

گرفت. همچنان، در همین راستا کوششهایی هم در جهت تحریف و مثله تاریخ کشور، بویژه انکار پیشینه قدیمی و نقش مردم تورک تبار افغانستان در رویدادهای تاریخی آن به عنوان بخش بزرگی از باشندگان قدیمی آن به عمل آمد.

شماری از به اصطلاح مورخان با تعصب و تنگ نظری، تورکان افغانستان را بیگانه و مهاجر قلمداد کردند. مضحکتر اینکه، برخی کوتاه اندیشان گاهی با پررویی و بی‌آزرمی حتی تمام آنها را بعنوان مهاجران زمان انقلاب اکبر روسیه وانمود کردند و میکنند!

ولی واقعیت غیر از گرافه گویی های واهی و ژاژخواهی هاست و چنانکه از دیر باز به اثبات رسیده، تورکان از باشندگان باستانی این سرزمین محسوب میشوند و همیشه در پاسداری از آزادی، نوامیس ملی و شگوفایی و ترقی این سرزمین کوشا و فداکار بوده اند.

نگارنده براساس ذوق و علاقه شخصی از دیر باز مشغول مطالعه و پژوهش در تاریخ و فرهنگ تورکان، بویژه اوزبیکان افغانستان بود. حاصل این کارها، نگارش مقالاتی چند راجع به پیشینه تاریخی و نقش و سهم بارز این مردم در رویدادهای سده های مختلف تاریخ میهن عزیز ما بود.

این مقالات در زمانها و مناسبتهای مختلف به نگارش آمده اند. ازاینرو، میان آنها از نگاه تسلسل ممکن است گسسته گی هایی بوده باشد. از سوی دیگر، مقالات از نگاه شیوه و اسلوب تاریخ نگاری فنی نیز به طور یقین خالی از کاستیها نخواهد بود. با وجود اینها، هدف نگارنده از نوشتن

و نشر این مقالات همانا استفاده هموطنان عزیز از این معلومات و بویژه آگاهی تورکان افغانستان از هویت ملی، تاریخ و فرهنگ دیرین سالشان بوده است.

نشر این مقالات در شرایطی که تورکان افغانستان سالها از خوانش و نشر چنین مسایلی در مطبوعات کشور خود محروم و تشنه خواندن و آگاهی از چنین مسایلی بودند، واقعاً تازه و دلچسپ بود. چنانکه تجدید چاپ برخی از آنها در مطبوعات کشور ما خود نشانه استقبال هموطنان عزیز ما از آنها بود.

اینک که کشورما پس از پایان چند دهه جنگ ویرانگر دارد به سوی صلح و امنیت پایدار و ایجاد یک جامعه دموکراتیک مبتنی بر عدالت اجتماعی گام برمیدارد، رعایت و تأمین حقوق ملیتها و تشریک مساوی و فعال آنها در قدرت سیاسی و اداره امور کشور و برخورداری از مزایای کمکهای بین‌المللی شرط اساسی و بایسته تأمین وحدت ملی واقعی و رسیدن به این هدف خواهد بود، نه نفی یکدیگر.

به امید رسیدن به این آرزو، اینک مجموعه حاضر برای هموطنان عزیز تقدیم میشود تا باشد که بر گوشه‌هایی از تاریخ پرتلاطم کشور ما و گروه بزرگی از باشندگان آن (تورکان) روشنی انداخته شده و کمکی ولو اندک در آگاهیهای تاریخی و هویت ملی آنان بکند. گفتنی است که تمام مقالات این مجموعه قبلاً در مطبوعات کشور در سالهای گذشته به نشر رسیده است. هرچند لازم بود تا روی برخی از آنها بازنگری اساسی و

اکمال صورت گیرد، ولی نگارنده در شرایط مهاجرت نه فرصت و نه امکان چنان کاری را داشت. از اینرو، آنها با برخی افزایشهای اندک در برخی موارد در مجموعه حاضر گنجانیده شد. و نیز، از اینکه اصل نسخه چاپی دو مقاله اخیر - مقاله مربوط به «امام بیردی اوزبیک» و جنبش مشروطه خواهان - در دسترس نگارنده نبود، لذا بیاری برخی یادداشتها و حافظه دوباره نویسی شد.

در پایان سخن بایسته است تا از رهبری محترم «کانون فرهنگی میرزا اولوغ بیک» به نسبت اینکه زمینه و هزینه چاپ این مجموعه را فراهم ساختند، صمیمانه امتنان و تشکر نموده و از ایزد لایزال در کارهای علمی و فرهنگی شان آرزوی توفیقات مزید نمایم.

محمدحلیم یارقین

تاشکینت - سرطان ۱۳۸۴

(جولای - ۲۰۰۵)

پیشینه تاریخی و شکل اتنیکی

اوزبیکان افغانستان^۱

میهن عزیز ما افغانستان یک کشور کثیرالملت است که در آن شمار زیاد ملیتها، اقوام و گروه‌های اتنیکی مختلف با ویژه‌گیهای تاریخی، فرهنگی، اقتصادی متفاوت و مخصوص به خود از گذشته‌های دور بدینسو زیست دارند. طی سالیان دراز در فرایند رویدادهای خورد و بزرگ تاریخی سرنوشت سیاسی و اقتصادی آنها به هم گره خورده و باهم از آزادی، تمامیت ارضی و نوامیس ملی این سرزمین، به عنوان میهن آبایی مشترک با مردانگی پاسداری و دفاع نموده اند.

ویژه‌گیهای جغرافیایی، تاریخی و سیاسی متفاوت در سرنوشت و روند

۱. این مقاله بار نخست در جواز سال ۱۳۶۹ ش. در جریده «میهن» شماره های ۱۷-۱۹، بار دوم در همان سال در مجله «آریانا»، شماره های دوم، سوم و چهارم و بار سوم بزبان اوزبیکی در جریده «یولدوز» به نشر رسیده است.

تکامل زنده‌گی اجتماعی - اقتصادی مردمان این سرزمین چنان اثرات ژرف وارد آورده است، که آنان با وجود داشتن محدودهٔ جغرافیایی و سیاسی مشترک کنونی، از لحاظ رشد و تکامل اجتماعی - اقتصادی در مراحل و سطوح رشد مختلف و متفاوت قرار دارند. تا جایی که امروز در میهن خود نمونه‌های نظامهای گونه‌گون فیودالی، ماقبل فیودالی و سرمایه داری را به روشنی میتوانیم مشاهده کنیم. باید گفت که این تفاوتها در ساختار زنده‌گی اجتماعی - اقتصادی ملیتهای افغانستان خود یکی از عوامل مهم و بزرگ کندی رشد هماهنگ، متعادل و سریع جامعهٔ ما در گسترهٔ اجتماعی و اقتصادی به شمار می آید.

سزاوار یادکرد است که تفاوت ساختار زنده‌گی اجتماعی - اقتصادی ملیتهای مختلف کشور ما که مولود شرایط عینی معین تاریخی و اجتماعی جامعهٔ ماست، در طول تاریخ سبب شده تا از نگاه غنامندی و توانمندیهای فرهنگی و اقتصادی میان آنان تفاوتهای کم و بیش چشمگیری پدید آید. در شمار ملیتها و اقوام گونه‌گون میهن عزیز ما یکی هم مردمان تورک تبار، چون اوزبیکها، تورکمنها، قیرغیزها، اوغورها، قزاقها، افشارها، ایماقها، قیزلباشها وغیره است. اینها از گذشته‌های بسیار دور در این سرزمین زنده‌گی داشته اند.

پیشینهٔ تاریخی و تشکل اتنیکی مردمان اوزبیک در افغانستان و ماوراءالنهر فرایند پیچیده و دور و دراز تاریخی دارد. بررسی و پژوهش همه جانبه و گستردهٔ علمی آن از حوصلهٔ این مقاله بیرون است. از اینرو،

برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان ۳

در این نبشته کوشش می‌شود تا معلوماتی هرچند فشرده و عمومی در مورد روند تشکل اتنیکی مردمان اوزبیک (تورک) و پیشینه تاریخی آنان در آسیای میانه و بویژه میهن عزیز ما افغانستان پیشکش خواننده‌گان ارجمند گردد.

اوزبیکها، مردمانی از تبار بزرگ تورک بوده و از ریشه آن پدید آمده اند. بنابراین، گاهی که سخن از منشاء، پیشینه تاریخی و تشکل اتنیکی این مردم در میان باشد، لازم و ضروریست تا ریشه های دور و دراز تاریخی آن را در میان تاریخ گشن بیخ و پرشاخ و برگ تورکان و تشکل اتنیکی آنان به جستجو و شناسایی گرفت.

دانشمندان و پژوهشگران مطالعه و شناسایی اصل و مبداء مردمان تورک را از اصل و مبداء اقوام بزرگ «هیونگ - نو» (Hiong-nu) ها آغاز می‌نمایند. چه، «هیونگ - نو» ها یا «هون» (Hun) ها قدیمترین اقوام تورک اند که مورخان عهد باستان، بویژه مورخان چینی با آنان شناسایی داشته اند. مورخان رومی و هندی این اقوام را به همین نام مشخص ساخته بودند و چینیان مدتها پیش، یعنی در حدود سده های نهم و هشتم قبل از میلاد مسیح (بیش از دو و نیم هزار سال قبل از امروز) «هیونگ - نو» ها را به نام «هیون - نو» (Hion-nu) و پیش از آن به نام «هیون - یو» (Hion-yu) معلوم و مشخص نموده بودند.^۱

۱. رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، ۱۳۵۳، ص ۵۶-۵۷.

به عقیده چینیها، «هیونگ - نو» ها یا «هو» (Hu) ها قبایلی بودند که در سرحد چین آن روزی در «اُردوس» (Urdus) و در شمال «شان-سی» (Shon-si) و «هوپی» (Hu-pi) سکونت داشتند. خاورشناس شهیر ماسپیرو (H. Masperu) تصور می‌کند، که «ژونگ» (Jung) های شمالی - پی ژونگ - که در مغرب و شمال غربی پیکن امروز اقامت داشتند، قبیله‌یی بودند از همین «هو» ها.^۱

بنابر آنچه که مورخ چینی «سوماته سین» (Suma-Ta-Sin) نوشته، در نیمه دوم سده سوم پیش از میلاد «هیونگ - نو» ها بگونه یک نیروی متحد و نیرومند در می‌آیند و شخصی بنام «چان - یو» (Chan-Yu) بر آنان ریاست میکند. اقامتگاه ثابت آنان در اورخون علیا (Urkhun) بود، یعنی در همان منطقه کوهستانی که بعدها پایتخت چنگیزخانی قراقروم در آن بنا شد.^۲

معنی واژه «هیونگ - نو» مردم صحراگرد و بیابان نورد است. این طوایف گوشتخوار، شیرنوش و اسب سوار را هرودت (مورخ یونان باستان) «سیس» یا «سکائیه» و رومی ها «هون» خوانده اند. بروایتی، اینها بنی اعمام طوایف «هون» و «آلان» بوده اند که به اروپا تاختند و در سوارکاری مانند ونظیر نداشته اند. بقایای آنان امروز هم سوارکار هستند. در فتوحات خویش در همه جا به بلند آوازه‌گی رسیده اند.

۱. همان اثر، ص ۵۸.

۲. همانجا.

برگه‌هایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان ۵

اثر معتبر و باستانی دیگری که در آن از اقوام تورک «هون» (Hun) سخن رفته، کتاب مقدس زرتشتیان «اوستا» است. دانشمند آلمانی پروفیسور دکتور گیگر (Gaiger) که تحقیقات علمی ژرفی در اوستا و عصر اوستا فراز آورده، به این باور است که طایفه‌یی که در اوستا بنام «هینو» (Henu) در برابر آریاییها یاد شده، درواقع همین «هون» ها اند.^۱

در بند ۵۴ یشت (Yasht) یکم چنین آمده است:

و از او خواست، این کامیابی را به من ده، ای نیک‌ترین، ای توان‌ترین، ای آردوِیسور اناهیتا (Ard Wesur Anahita) که من (به هینو های مسلح) در گذرگاه «خَشْتَرُوسوک» (Khashtru suk) در بالای «گَنگ» (Gang) بلند و مقدس ظفر یابم، که من ممالک تورانی را براندازم، پنجاهها، صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صدهزارها از آنان را دفع نمایم.^۲ چنین یادکردهایی در بندهای ۴۸ و ۸۶ یشت نهم نیز وجود دارد.

به نظر دانشمند مزبور «هنو» ها طایفه‌یی سوارکار از تورانزمین بوده اند که در دشتهای شمالی زیست نموده و مساکن آنان شامل زمینهایی بوده که در نیم راه قسمت بالایی رود سیر (سیردریا یا سیحون) همانجایی

۱. دکتور گیگر، دکتور اشیگل و دیگران، عصر اوستا، ترجمه مجید رضی، انتشارات آسیا، ص ۲۷۲.

۲. اوستا، ترجمه پورداود و نیز اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، ۱۳۷۵ ش، چاپ سوم، جلد اول، ص ۳۰۷.

که موجودیت قبیلهٔ تاتار در نهایت سهولت قابل تصور است، واقع شده است. از سوی دیگر قبایل هون موجود شباهت زیادی با این «هینو» های اوستا دارد و بدون شک هیچ دلیلی محکمتر و مورد قبولتر از اسناد مذهبی زرتشتیان نیست که باین صراحت و روشنی وجود این قوم را که دارای نقش و تأثیر عظیم در تاریخ بشری بوده است، تأیید نموده باشد.^۱

دکتورگیگر از یاد آوری نام هونها در اوستا نتیجه می‌گیرد، که در حقیقت هونها منسوب به زمانی بسیار کهنتر از دورهٔ تألیف اوستا و جنگهای حماسی مردمان عصر اوستا بوده اند و بگونهٔ بدوی و صحراگرد در سراسر آسیای مرکزی زیست می‌نموده اند و گاه گاهی به شهرهای آسیایی و اروپایی حملات جسورانه‌یی نموده، دارایی باشنده‌گان آن را به تاراج می‌برده اند.^۲ گفتنی است که این تخمین دکتورگیگر در مورد پیشینهٔ تاریخی هونها در مناطق نامبرده با تذکرات مورخان چینی نزدیکی زیاد دارد.

دانشمند مذکور همچنان در بارهٔ واژهٔ «تور» (Tur) و «تورانیان» نیز تحقیق نموده و معتقد است که واژهٔ «تور» دلالت بر خانواده‌یی از این طایفه می‌نماید (مقصود او خانوادهٔ فریانه می باشد) که نام آن آریایی بوده و آیین زرتشتی را پذیرفته و زنده‌گی ثابت کشاورزی اختیار نموده اند. چنانکه در «گاتاها» آمده است:

۱. عصر اوستا، ص ۲۷۲.

۲. عصر اوستا، صص ۲۷۲-۲۷۳.

«زمانی که مردی پرهیزگار از میان خویشان و نبیره‌گان شایان ستایش فرمان توران بپا خیزد، تا با گرمجوشی (مشتاقانه) بر عده ساکنین نیکو بیفزاید روح نیکدلی (و هومن) با آنان هم مسکن شده و اهورا (Ahuro) به خوشنودی بر آن حکم راند.»^۱ همینگونه، اوستا از مردم راست اندیش تورانی صحبت می‌نماید. (بندهای ۱۱۳ - ۱۲۳ و ۱۴۳ از یشت سیزدهم) این تورانی‌های ستایش شده در اوستا در واقع آن بخش از تورانیها اند که دین زرتشتی را پذیرفته و در نتیجه مورد ستایش قرار گرفته اند.

از سوی دیگر «تور» با «دانو» (Danu) در اوستا به معنای دسته تورانی از دشمنان آریاییان یا مردم عهد اوستا، به کار برده شده است و دارای معنای یکسان و مترادف می‌باشد:

«شما حمله و پایداری دانوهای تورانی را درهم شکستید، شما به ستیزه دانوهای تورانی پایان بخشیدید...» (بندهای ۳۷ و ۳۸ از یشت سیزدهم) گفتنی است، آنگونه که تصور می‌شود تورکان همه چادرنشین نبودند، بلکه بخش‌هایی از آنان شهرهای بزرگی تأسیس نموده، در آنجا می‌زیستند. تنها در تابستانها به بیلاقها می‌رفتند.^۲ این رسم یا عادت هنوز

۱. پورداد، گاتاها، بند ۱۲، یسنای ۴۶.

۲. راعی برلاس، پروفیسور قیام‌الدین، پس منظر تاریخی و ادبی اقوام تورک، مجله «پیمان»، ۲۰۰۰م. (امریکا)، شماره پنجم، ششم و هفتم، ص ۲۹. در این مقاله معلومات مفصلی راجع به فرهنگ گونه گون تورکان داده شده است و علاقمندان میتوانند از آن مستفید شوند.

هم در میان برخی تورکان افغانستان از جمله در ولایات سرپل، فاریاب و تخار پا برجاست. مثلاً در سرپل بسیاری از مردم تابستان را در باغها و نقاط بیلاقی (اکثر در «یورت» ها) سپری نموده، در اواسط فصل خزان دو باره به شهر می‌کوچند.

فردوسی نیز در شاهنامه هنگام حرف زدن از افراسیاب تورانی و سرزمین تورانیان آنها را صاحب قلعه ها، کاخها و شهرها معرفی می‌دارد. چنانکه در ابیات زیر که در مورد رفتن سیاوش به نزد افراسیاب است، این مسئله بخوبی بیان شده است:

ز ایوانها پس یکی برگزید همه کاخ زربفت را گسترید

یکی تخت زرین نهادند پیش همه پایها چون سر گاومیش^۱

لازم است تا این نکته هم یادآوری گردد که در حال حاضر از نظر نژادشناسان قبایل چادر نشین تاتار که در آسیای مرکزی زیست دارند، به نام «توران» شناخته می‌شوند. این شناسایی ممکن است چندان دقیق نباشد، چونکه نه اوستا و نه فردوسی در شاهنامه اش به آن نظر اشاره‌ای ندارد، ولی این نکته مسلم است که کلیه ساکنان استپهای بین دریای خزر تا سیردریا به نام کلی «تور» یاد می‌شده که دلالت بر تقسیم بندی نژادی نمی‌کند.^۲

باید گفت که علیرغم گفته‌های بالا، در شاهنامه موارد بسیاری را

۱. شاهنامه، چاپ افست، کابل، ص ۱۳۱.

۲. عصر اوستا، ص ۲۶۷.

برگهایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان ۹

میتوان یافت که در آنها فردوسی افراسیاب را شاه توران و تورانیان را تورک خوانده است. به گونه نمونه این ابیات را میخوانیم:

سوی شاه تورکان رسید آگهی

کزان نامداران جهان شد تهی

دو بهره ز توران سپه کشته شد

ز خوشن زمین چون گل آغشته شد^۱

و در این بیتها زبان تورانیان را تورکی گفته است:

به تورکی چو آن ناله بشنید هوم پرستش رها کرد و بگذارد بوم

چنین گفت کاین ناله هنگام خواب نباشد مگر بانگ افراسیاب

یکی از اقوام باستانی که مربوط به نژاد تورانیان دانسته شده اند، به نام «اسکی تین» (Scyttian) (ممکن است همان سکیف باشد - یارقین) یاد می شود. دکتور گیگر و ماسپرو عقیده دارند که اسکی تین ها قدیمترین مردم نوع بشر متعلق به نژاد تورانیان اند، که حتی اکنون نیز در شمال اروپا و آسیای مرکزی از فنلند تا کناره های رود آمو زنده گی می کنند.^۲

همچنان دانشمندان از اقوام قدیمی تورک تبار دیگری نیز خبر می دهند، که پیش از ظهور سامیها و آریاییان در شرق زنده گی می نموده اند.

۱. شاهنامه، ص ۹۹.

۲. عصر اوستا، ص ۲۳۷ (پاورقی)

اقوام مذکور بنام «اتیت» (Atit) یا «اتی» (Ati) و یا «ختی» (Khati) یاد شده و در ازمنه قبل از تاریخ از آسیای میانه برخاسته به آسیای صغیر، یعنی اناتولی جاگزین شدند. آنان در آنجا حکومت‌های بیگی را تأسیس نمودند و به لهجه تورکی سخن می‌گفتند.

«اتیت» ها از دوره سنگ و معدن دارای مدنیت معین بوده و پس از ورود به آسیای صغیر مدنیت ایشان ترقی و انکشاف زیادی کرد و به تأسیس امپراتوری نیرومند و بزرگی پرداختند. پایتخت آنان شهر «هاتوشاس» (Hatushas) بود که نزدیک شهر «بوغازکوی» (Bughazkuy) امروز قرار داشته است. در زمان یکی از شاهان آنان بنام «مرشیل» (Mershil) (۱۸۴۰ - ۱۷۹۰ قبل از میلاد) حلب (Halab) و بابل (Babul) را متصرف شده، نفوذشان تا سوریه و سواحل رودهای دجله و فرات قایم گردید. یکی از شاهان «اتیت» ها بنام «سوبیلیولی یوما» (Subiliuli Yuma) (وفات در سال ۱۳۵۰ ق.م.) حتی مصر را نیز تصرف نموده به لقب «اوتولماز آتا» (پدر شکست ناپذیر) شهرت یافت. در زمان یکی از شاهان دیگر آنان بنام «انوشیل» سوم^۱ (۱۲۷۰ ق.م.) معاهده تدافعی و تجاوزی بین او و مصریها به امضا رسید که در نوع خود نخستین معاهده مهم تاریخی شمرده می‌شود. یک نسخه آن به خط هیروغلیف از «تپسا» (Tepsa) و نسخه دیگر آن به خط میخی از

۱. Anushil.

برگه‌هایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان ۱۱

«بوغازکوی» بدست آمده که در آنها خاقان «اتیت» ها و فرعون مصر از نظر تشریفات مساوی حساب می‌شدند.

«اتی» یا «ختی» ها تمدن بزرگ و باشکوهی را در آسیای صغیر پدید آوردند که بعداً ملل دیگر چون مصریها، یونانیها و ایرانیها از آن بهره‌مند گردیدند. به طور مثال، هانری استرلن در مورد معماری دوره هخامنشیان چنین می‌نویسد: «... برخلاف آنچه تا به حال در صدد اثبات آن برآمده اند، تالارهای چهل ستون هخامنشی از لحاظ ساخت و معماری، بیشتر از قصرهای آسیای صغیر، ارمنی و آذربایجانی سرچشمه گرفته اند تا از معابد فرعون مصر. قصرهای مذکور بوسیله ختیان بوغازکوی در قرن سیزدهم و چهاردهم قبل از میلاد و نیز بوسیله مانی های حسنلو در قرن نهم قبل از میلاد و بالاخره به وسیله ارمنیان آلتین تپه در قرن هشتم قبل از میلاد ساخته شده اند.»^۱

این اقوام و دولت شان در اثر فشار آشوریها (Ashuriy) و سیل مهاجرت اقوام دیگر از غرب تضعیف گردیدند.^۲

اقوام دیگری که از آسیای مرکزی و نواحی پیرامون دریای خزر به بین‌النهرین مهاجر شده و در آنجا سکنی گزیدند، سومریها اند. این مردم از حدود هزاره های چهارم و پنجم قبل از میلاد در این سرزمین زنده‌گی

۱. معماری دوره هخامنشیان، هانری استرلن، ترجمه منصور فلاح نژاد، فصلنامه هنر، ۳۲، زمستان ۷۵- بهار ۷۶، ص ۱۱۹.

۲. دایره المعارف آریانا، جلد ۲، صص ۳۹۲-۳۹۳.

داشتند و بی‌تردید اولین تمدن شناخته شده بشری را پایه ریزی کرده اند. پروفیسور وولی (Wooley) باستان شناس مشهوری که از طرف دانشگاه پنسلوانیا و موزیم بریتانیا در رأس هیئت اکتشافی و تحقیقاتی به شهر «اور» (Ur) فرستاده شده بود، بعد از تحقیقات و اکتشافات خود در کتابی که نوشت اینچنین با قطعیت در مورد سومریها اظهار نظر کرده است: «سومریها در بین‌النهرین دو هزار سال قبل از مصریان به اوج شهرت رسیده اند. با این حساب فرضیه قدمت تمدن مصر شکست خورده و رد می‌شود. سومریها ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد به مرحله کاملی از تمدن پا نهاده و راه را به روی مصر، آسوری، آسیای صغیر، کرت و یونان گشوده اند.»^۱

زبان سومریها یک زبان التصاقی (پیوندی) مربوط به خانواده زبانهای «اورال - آلتایی» است. ژ. اوپر (۱۹۰۵ - ۱۸۲۵ م.) نخستین دانشمندی بود که موضوع قرابت بین زبانهای خانواده «اورال - آلتایی» و سومری را پیش کشید. وی زبانهای سومری و ایلامی را از زبانهای یافتنی (تورک) می‌دانست. بعد از او فریتز هومل (۱۹۳۶ - ۱۸۵۴ م.) سومرشناس آلمانی ابتدا زبان سومری را از زبانهای آلتایی شمرد و بعدتر در سال ۱۸۸۴ م.

۱. زهتابی، پروفیسور محمد تقی، ایران تورکلرین ایسکی تاریخی، نشر اختر، تبریز، ۱۳۷۸ ش.، ص ۴۲ (به نقل از کتاب «نگاهی نوین به تاریخ تورکهای ایران»، محمد رحمانی فر، نشر اختر، تبریز، چاپ دوم، ۱۳۸۰، صص ۳۸-۳۹، بعد ازین فقط «نگاهی نوین...» می‌گوییم)

سومریها و آنان را یک قوم مشترک آلتای نامید. وی در دهه های ۲۰ میلادی با برابر هم نهادن واژه های سومری و تورکی و توضیح در حدود ۳۵۰ واژه سومری به کمک واژه های زبان تورکی بر ارتباط زبان سومری با زبانهای تورکی تأکید کرد. وی از مطالعات خود به این نتیجه رسید که شاخه‌یی از اجداد باستانی اقوام تورک در حدود سالهای ۵۰۰۰ ق.م. از وطن خود آسیای مرکزی حرکت کرده به آسیای مقدم آمده و سومری ها را پدید آورده اند و آثار بازمانده از زبان سومری نشان میدهند که زبان تورکی در آن عصر چگونه بوده است. مورخ ایرانی حسن پیرنیا نیز بر التصاقی (بیوندی) بودن زبان سومری ها تأکید کرده است و امروز کلیه دانشمندان بر این نظر متفق القول اند. و پروفیسور زهتابی آنان را مردمی تورک زبان دانسته است. دانشمند تورک شناس رفیق اوزدهک می‌گوید که: پافشاری بعضی از مورخین بر تورک بودن سومرها، نزدیکی زبان نوشتاری سومری را با زبان نوشتاری تورکی و نیز وجود کلمات سومری در گنجینه لغات تورکی باستان را می‌رساند.^۱ مؤلفان کتاب «عصر اوستا» نیز بر پایه مطالعه و پژوهش در خط و زبان سومری بر این نکته باورمندند.^۲ افزون بر اینها، دانشمندان و مورخان عناصر و وجوه مشترک زیادی را میان افسانه ها و روایات اساطیری تورکها و سومرها به دست آورده اند.

۱. نگاهی نوین...، صص ۴۵-۴۶.

۲. عصر اوستا، صص ۲۳۷-۲۴۹.

نکته سزاوار توجه دیگر اینکه، اگر در گذشته گروهی اختراع خط را به اقوام دیگر مثلاً مصریها نسبت می‌دادند، اکنون دیگر شکی نیست که آفریننده‌گان کتابت و نوشتار همان سومریها می‌باشند. در تاریخ کمبریج هم پس از آنکه به ارتباط تمدنهای مصری و سومری اشاره شده، صریحاً اختراع خط را به سومر نسبت داده و نوشته اند: «اختراع خط هیروگلیف در مصر با شناخت قوانین کتابت (خط) سومری صورت گرفت»

ویل دورانت هم بر همین حقیقت صحه گذاشته و نوشته است: «پیدایش خط میخی و تطور و تکامل آن بزرگترین متنی است که سومریان بر تمدن جهان دارند.»^۱ بنابراین، زبان سومری نخستین زبان مکتوب تاریخ بشری است.

سومریها برای اولین بار قانونی برای جامعه وضع کردند که بر اساس آن جامعه خویش را اداره میکردند. آقای راوندی این قوانین را الهام بخش قانون نامه حمورابی میداند. و پروفیسور زهتابی هم قوانین حمورابی را تنها برگزیده و خلاصه‌یی از قوانین سومری میداند... سومریها در صنعت نیز همچون حقوق و ادبیات و گاهشماری و ... نوآوریهای داشتند. چنانکه مورخان اختراع مفرغ (الیازی از مس و قلعی) را به آنها نسبت میدهند.^۲ همچنان، ادیبان سومری کهن ترین فرهنگ لغت را که تاریخ ادب

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۱۵۸ (به نقل از نگاهی نوین...، ص ۳۹).

۲. نگاهی نوین به...، ص ۴۰.

می‌شناسد، پیش از پایان هزاره سوم میلادی فراهم آوردند... آثار مکتوب این قوم به هزاره چهارم پیش از میلاد می‌رسد. سومریها اندیشه‌های خود را به جای آنکه با مرکب و روی کاغذ فاسد شدنی بنویسند، با آلت تیزی شبیه به میخ بر گِل نقش میکردند... قبل از فرا رسیدن قرن بیست و هفتم پیش از میلاد در شهرهای سومری تعدادی کتابخانه تأسیس شد. در ویرانه‌هایی که از آثار آن ایام به جا مانده، سی هزار لوح گلی پیدا کرده‌اند که با ترتیب خاصی روی هم چیده شده بود... به قول ویل دورانت تمدنی ساخته بودند که اثر نیش قلم در آن از دم شمشیر هیچ کمتر نبود.^۱ خلاصه اینکه، از همه مطالب و نقاط نظر ذکر شده از منابع چینی، هندی، رومی، یونانی، سومری، سرودهای اوستا و شاهنامه فردوسی این نتیجه به دست می‌آید که: «هیون - نو» ها، «هیون - یو» ها و «هو» ها در منابع چینی؛ «هیونگ - نو» و «هون» در منابع هندی و رومی؛ «سیس» یا «سکائیه» در منابع یونانی؛ «هینو»، «دانو» و «تورانی» در اوستا؛ «اتیت»، «اتی» یا «ختی» در منابع سومری و مصری؛ «تورانیان» در شاهنامه فردوسی و «اسکی تین»، «سکا»ها یا «ساک»ها، «مساگیت» یا «مساژیت» و «سکیف» در منابع تاریخی مختلف همانا قدیمترین نیاکان تبار تورک‌اند، که از انتهای شرقی قاره آسیا تا آسیای مرکزی، اروپای شرقی، خاور میانه، بخشهایی از فلات ایران، و بکتیرا (سرزمین

۱. همان اثر، صص ۴۰-۴۱.

افغانستان کنونی) در اعصار مختلف زیست داشته اند و از باستانی‌ترین مردمان این مناطق به شمار می‌روند. پیشینه آنان حتی به زمانه های دورسنگ و پیش از ظهور سامیها و آریاییها میرسیده است.

باید گفت که، مورخان سرزمینهای مختلف بیشتر از هویت و تاریخ آن بخشی از این اقوام عظیم و گسترده تاریخ خبر داده اند که، زیادتیر با آنان نزدیکی و تماس داشته اند. چنانکه، مورخان چینی در باره هون های همسایه خود در بخش شرقی آسیا، رومیها در مورد هون های غربی، بویژه آتیلا و اوستا هم از هون های آسیای مرکزی (توران زمین) بیشتر حرفها و معلومات دارند.

در منابع تاریخی حتی معلومات دقیق و مفصلی در مورد سیما، کرکتر، و سایر خصوصیتهای «هیونگ - نو» ها بیان شده است. بسیاری از ویژهگیهای ذکر شده در آن منابع را می‌توان در اخلاف تورک و مغولی آنان ملاحظه کرد. دانشمند تورک شناس ویگر (Viger) مجموعه یی از خصوصیات آنان را برشمرده است. او «هیونگ - نو» ها را بمثابة مردان تنومند، مقاوم، سرسخت، دلیر، جنگجو، سوارکار و تیرانداز فوق‌العاده ماهر می‌شناساند. این اقوام بر اقتضای وضع زنده‌گی خود به خاطر دستیابی به چراگاه ها و محل مناسب برای زنده‌گی خود و حیوانات شان، همیشه در صحراها و استپها در حرکت و نقل و انتقال بوده اند.

این خصوصیات «هیونگ - نو» ها با خصوصیات «هینو» ها یا «تورانیان» اوستا همانندی و همسانی بسیار نزدیکی دارد. چه، «هینو» ها

یا «تورانیان» اوستا نیز مردمان اسپ‌سوار و تیزتک، تیرانداز ماهر و مهاجم صحرانورد بوده اند.

حکیم عمر خیام در اثر خود «نوروزنامه» آنگاه که در بارهٔ محسنات اسپ سخن میزند، در رابطه به همین موضوع چنین میگوید: «... امروز اسپ را هیچ گروه به از تورکان نمیدانند، از بهر آنکِ شب و روز ایشان با اسپ است، و دیگر آنکِ جهان ایشان دارند.»^۱ و در توصیف اسپ از زبان افراسیاب (= الپ ایر تونگه) این نکتهٔ جالب را به زبان تورکی نقل میکند: «آت ایرکا انداغ کم گوگ کا آی» یعنی اسپ مرموک را چنانست که آسمان مر ماه را.^۲ گفتنی است که بسیاری از دانشمندان تورکان را نخستین مخترعان ابزار اسپ نیز میدانند.

باید گفت که شرایط دشوار اقلیمی در دشتها و استپها با تابستان بسیار گرم و زمستان فوق‌العاده سرد و خشک همراه با تندبادهای صحرایی و توفانهای ریگی، ساختمان جسمی و روانی و نیز فرهنگ مادی و معنوی آنان را شکل داده و بر آنها اثری ژرف گذاشته است.

راجع به زبان «هیونگ - نو» های شرقی و اهمیت آن در جامعهٔ ملل تورک و مغول برخی از مؤلفان مانند «کوراکیکی شیراتوری» (Kurakiki Shiraturi) بیشتر تصور می‌کنند که آن زبان مغولی بوده

۱. خیام، حکیم عمر، نوروزنامه، تصحیح و تحشیهٔ استاد مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۲.

است. «پلیو» (Pelyu) برخلاف با توجه به اصل و ریشهٔ پارهی از کلمات که از مجرای چینی نقل شده، معتقد است که این زبان بطور کلی زبان یک قوم تورک است.^۱

بگونه‌یی که اشاره رفت، هیونگ - نوهای شرقی در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم پیش از میلاد خیلی متشکل و نیرومند شده و در سال (۱۷۶ ق.م.) آنان اقوام «یوچی» (Yuchi) را در «کان سوی» (Kan-Suy) غربی شکست سخت داده، آنان را به سوی غرب راندند. مورخان این رویداد را نخستین زیر و زبر شدن مهم ملل و قبایل در آسیای میانه می‌دانند. همین «یوچی» ها اند که حدود سنه (۱۶۰ ق.م.) که مصادف با آخرین سنوات سلطنت پادشاه یونانی بکتیریا (= باختر) «اوکراتیدس» (Ukratids) است، به کنار جیحون علیا رسیدند و بعد آنان سلسلهٔ بزرگ «کوشانی» را در سرزمین افغانستان امروز تشکیل دادند.^۲

رانده شدن «یوچی» ها به غرب بر اهمیت «هیونگ - نو» ها افزود و این مردم پس از این بر دو طرف صحرای «گوبی» (Gubi) شرقی مسلط بودند و امپراتورشان در مغولستان علیا در ناحیهٔ «اورخون» اقامت داشت.

زد و خوردها با اقوام و ملل همسایه، بویژه چینیها و نیز دستیابی بر مراتع و چراگاه ها موجب مهاجرت بزرگ اقوام «هیونگ - نو» به غرب و

۱. امپراتوری صحرانوردان، صص ۶۲-۶۳.

۲. همان اثر، صص ۶۹-۷۳.

جنوب گردید. اساساً حرکت و سرازیر شدن این اقوام در اراضی وسیع آسیای میانه مانند یک قانون فزیک و طبیعی به شمار می‌آید، که شرایط صحرانوردی و بیابانگردی مسبب آن بوده است.

مهاجرت و سرازیر شدن قبایل متعدد و بزرگ «هیونگ - نو» ها از شرق به سوی غرب و جنوب چنان گسترده و نیرومند بود، که امواج و دامنه آن در جنوب تا ماوراءالنهر، بکتیریا (باختر)، پارس (ایران) و هندوستان و در غرب به تمام آسیای میانه، روسیه و اروپا رسید.

از «هیونگ - نو» های غربی تا مدتهای مدیدی خبری دیده نمی‌شود و فقط در پایان سده چهارم میلادی، زمانی که آنان اروپا را مسخر می نمایند، نام «بالامیر» (Balamir) و «آتلا» (Atila) بر سر زبانها و در میان کتابها پیدا میشود. بویژه آتلا به عنوان پادشاه بزرگ و فاتح در اروپا با لقب «با عنایت خداوند پادشاه هون ها، مدلی ها، گوت ها و دانوها» یاد می‌شود.^۱

به هر حال، ما می‌خواهیم رد پای این نقل و انتقالات را در ماوراءالنهر و افغانستان پیگیری کنیم و آن را به پیشینه تاریخی و شکل اتنیکی مردمان تورک در این مناطق ارتباط دهیم.

هنگامی که این قبایل بیابانگرد به مناطق یاد شده نزدیک می‌شدند، در این جا مردمان زراعت پیشه با تمدن به مراتب پیشرفته‌تر از آنان

۱. دایره المعارف آریانا، جلد ۱، ۱۳۲۸ ش.، صص ۱۱۷-۱۱۹.

سکونت داشتند. چنانکه می‌دانیم، مدنیت گریک و بودیک و اوستایی از سده ها بدینسو ایجاد و شگوفان شده بود، صدها شهر و ده معمور و سرسبز وجود داشت. در ادامه مهاجرت اقوام چادرنشین به این مناطق، آنان نیز بتدریج به حیات کشاورزی نزدیک شده و با آن منهمک گردیدند. شرح مفصل جزئیات این فرایند از حوصله این نبشته بیرون است.

چنان که گفته آمد، قبایل «یوچی» از اثر فشار «هیونگ - نو» ها در سده سوم پیش از میلاد به سوی غرب رانده شده و در حدود (۱۶۰ ق.م.) به کنار رود جیحون^۱ رسیدند و کمی بعد، از آن گذشته آخرین حکمران یونانی این سرزمین را سقوط داده، امپراتوری بزرگ «کوشانی» را تشکیل دادند. از این به بعد، آنان بنام «کوشانی» شهرت یافتند.

«از مقتدرترین پادشاهان کوشانی «کانیشکا» (= کنیشکا = گونش قآن) است که بین ۱۲۰ و ۱۶۰ میلادی سلطنت کرده است. این شخص پایتخت افغانستان را در عوض شمال هندوکش به جنوب هندوکش منتقل ساخت. بگرام در کاپیسا مرکز تابستانی، و پشاور پایتخت زمستانی قرار گرفت. کانیشکا در شمال مغرب کشور دولت اشکانی را مغلوب کرد. و در شمال مشرق تورکستان چینی (کاشغر، یارکند و ختن) را فتح نمود و از شهزادگان چینی یرغمل آورد. پس حدود قلمرو او بین دریا‌های گنگ و جیحون، و از تارم تا ایران افتاده بود.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۰)

۱. جیحون را تازیان از واژه تورکی اُوگیر یا اُوگیر یعنی جوی گرفته اند. و همواره مردم این سرزمین، آن را با نام دریا یا (آمو) می‌شناختند که به معنای رود است. (تاریخ بخارا، ص ۲۲)

در مورد منشاء نژادی «کوشانی» ها میان دانشمندان نظر واحد و یکسانی وجود ندارد. شماری از دانشمندان آنان را از منشاء تورکی و مغولی دانسته، عده‌یی دیگر از منشاء آریایی و غیرتورکی می‌دانند.^۱ ولی در بیشترین منابع تاریخی «کوشانی» ها بنام «هون» های سفید یاد گردیده و از منشاء تورکی شناخته شده اند. این حقیقت را نوشته ها و تصاویر روی سکه های دوره کوشانی و نیز آثار مکشوفه مربوط به آن دور تأیید می‌کند. چنانکه، بر روی برخی از سکه های کوشانی وجود واژه‌های تورکی چون «یغو - جغو» که معانی خاقان و شهزاده را می‌رساند، دلیل و اثبات این ادعاست.

در «شاهنامه» نیز کوشانیها بگونه های «کشان» و «کسانی» (= کوشانی) آمده و آنها به شمول گردان بلخ از جمع تورانیان بوده و در لشکر افراسیاب علیه ایرانیان قرار داشته اند. پهلوانان آنان چون کاموس، اشکبوس، چنگش، سنگل و غیره در این نبردها با پهلوانان ایرانی از جمله رستم جنگیده اند.

یکی مهتر آمد از آن روی آب	که بر وی ثنا کرد افراسیاب
تنش زور دارد بصد نره شیر	سر ژنده پیل اندر آرد بزیر
بالا چو سرو و بدیدار ماه	جهانگرد نازان بدو تاج و گاه

۱. افغانستان در دایره‌المعارف تاجیک و سایر پژوهشگران، بکوش پوهاند دکتور جلال‌الدین صدیقی، نشر پوهنتون کابل، ص ۶۹.

کشانی چو کاموس شمشیرزن که چشمش ندیداست هرگز شکن^۱
از این میان «کاموس» پهلوان مشهور و نیرومند است و در جنگ بر
بسیاری از پهلوانان ایرانی غالب می‌آید تا عاقبت رستم او و اشکبوس را به
هلاکت میرساند:

از آن پس خبر شد به خاقان چین که شد کشته کاموس بر دشت کین
کشانی و شگن و گردان بلخ ز کاموس‌شان تیره شد روز و تلخ
کوشانیها تمدن بزرگ و باشکوهی را در قلمرو خود، بویژه در سرزمین
افغانستان کنونی ایجاد کردند. شمار زیادی از آثار تمدن دوره کوشانی
شامل هیكلها، سکه‌ها، انواع ظروف، وسایل و آلات مختلف زنده‌گی،
کتیبه ها و غیره از کابل، قندوز، بلخ، جوزجان، جلال‌آباد، پروان، قندهار
و غیره از اثر کاوشهای باستان شناسی توسط باستان شناسان داخلی و
خارجی کشف و بدست آمده است. چنانکه مسکوکات مکشوفه از
«میرزکه» (شاید درستتر آن میرزا اکه باشد - یارقین) گردیز، خزانه «تپه
مرنجان» کابل، زیورهای «عاجی» مکشوفه از بگرام، معبد مکشوفه از
«قول نادر» کاپیسا و همچنین آثار مکشوفه از معابد «شترک» و «شمشیر
غار» با مجسمه های بودایی و معابد و مسکوکات و تصاویر رنگه بامیان و
مجسمه موسیقی نوازان مکشوفه از «هده» همه در افغانستان مربوط به

۱. در این مورد مراجعه شود به مقالة «نقش پای کوشانیان در شاهنامه» نوشته رضا مایل
هروی، مجله «حجت»، سال اول، شماره سوم، ۱۳۶۹، صص ۷۴-۸۴.

قرنهای اولیه مسیحی و متعلق به دوره کوشانی کشور است.^۱ یکی از بارزترین و کم‌نظیرترین اینگونه آثار در ولایت جوزجان در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ م. از «طلا تپه» شهر شبرغان کشف و به دست آمد. این آثار شامل ۲۵۰۰۰ - ۲۰۰۰۰ عدد زیور آلات^۲ بسیار ظریف و نفیس طلایی است که از مقبره شاهزاده‌گان و شاهدخت‌های کوشانی (شامل شش قبر) بدست آمد.^۳

یفتلیها اقوام بزرگ دیگری بودند که از پی کوشانی‌ها وارد این سرزمین شدند. آنها کوشانی‌ها را از حاکمیت برانداختند و امپراتوری خود را پی افگندند. بسیاری از منابع تاریخی یفتلیها یا «هفتالیت» (Hiftalit)ها را از جمع «هون»ها شمرده، آنان را عشیره‌یی از تورک و مغول دانسته‌اند.^۴ مبداء و منشاء اصلی آنان در جبال «کین شان» (Kin-Shan)، یعنی «آلتایی» بوده و از آنجا به مرغزاران ماوراءالنهر و بکتريا (افغانستان امروز) سرازیر شده‌اند. نام آنان را مورخان بیزانس «هفتالیت» و مورخان عرب مثلاً طبری «هیاطله»^۵ (Hiyatala) و

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، صص ۵۱-۵۲.

۲. در چاپ دوم این رقم اشتباهاً ۲۵۰۰-۴۰۰۰ آمده است.

۳. برای معلومات بیشتر در مورد «طلا تپه» مراجعه شود به مقاله «طلا تپه» ترجمه معتمدی، مجله «هنر» شماره اول، سال ۱۳۵۹ش.، اطلس «طلا تپه»، ترجمه عجیگل و مقاله «طلا تپه گنجینه عصر ما»، محمد اشرف بیات، مجله «شبرغان» شماره اول، ۱۳۷۴ش. صص ۴۹-۵۳.

۴. امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۳۷.

۵. طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ تهران، ج ۲، ص ۶۲۷ و ۶۳۱ و غیره.

گردیزی «هیتالان»^۱ (Hitalan) ذکر نموده اند.

برخی از دانشمندان از نظر نژاد «هیاطله» را نیز از همان شاخه «یوچی» هایی میدانند که کوشانیان از آن منشعب گشته بودند. مورخان اوایل اسلامی به صراحت آنان را از مردمان تورک دانسته و به تورانیان منسوب می‌دانند.^۲ خوارزمی میگوید: هیطل به زبان بخارایی مرد قوی را کوید و هیاطله قومی بودند که بلاد تخارستان را داشتند و اتراک و خلج و گنجینه از بقایای آن مردم اند.^۳

در "دایره المعارف تورکی" نیز یفتلی ها اقوام تورک نژاد شمرده شده و اضافه می نماید که اصل یفتلی "اتل" بوده که در تورکی به معنی سوارکار است و آتیلا فرمانده اقوام "هون" نیز به معنی سوارکار است.^۴ مورخین غربی نیز تورک بودن یفتلی ها را تایید کرده اند.

اقوام هیاطله از هندوکش نیز سرازیر شده، در بخشهای جنوب هندوکش و در شرق تا هندوستان نیز رسیدند و در آنجا به تأسیس دولت پرداختند.

اخشنور مقتدرترین شاه این سلسله از حدود سال ۴۶۰ میلادی تا اوایل قرن پنجم به مدت نیم قرن سلطنت نمود و در یکی از جنگهایش شکست

۱. گردیزی، عبدالحی، تاریخ گردیزی، بکوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ص ۸۴. و غیره.

۲. افغانستان در دایره المعارف تاجیک و سایر پژوهشگران، صص ۷۵-۷۶.

۳. مفاتیح العلوم خوارزمی به نقل از: حسینعلی یزدانی "حاج کاظم"، پژوهشی در تاریخ هزاره ها، چاپ دوم، جلد اول، مشهد، ۱۳۷۲، ص ۳۵.

۴. همان، ص ۳۵.

سختی به سپاه ایران وارد ساخت و فیروز شاه ساسانی را اسیر گرفت. شاه ایران با اداء فدیة خود را آزاد نمود. اما در سال ۴۸۰ میلادی دوباره به افغانستان حمله ور شد و این بار توسط اخشنور کشته شد. سلسله یفتلی‌ها تا ۵۶۶ میلادی حکومت کردند. اخشنور مرکب از "آق+شنور" = [آق+سنقور=آقسنقور] "اسم تورکی است."^۱

از قبایل یفتلی مشهورتر از همه «زاوولی» است که در ایالت غزنین ساکن شده و آن علاقه بنام ایشان «زابل» و «زابلستان» موسوم گردید.^۲ به هرحال، یفتلیها از اقوام بزرگ تورک بودند که به سرزمین افغانستان امروزی آمدند و با برانداختن دولت کوشانیها، خود امپراتوری بزرگی را به وجود آوردند. سرحد دولت آنان بمراتب وسیعتر از ساحه دولت کوشانیها بود. آنان در تاریخ آسیای میانه و ممالک شرق نقش بزرگ و مهمی بازی کردند. آنان نه تنها سد راه پیشرفت ساسانیها به شرق شدند، بلکه پرچم آنان در دشتها و فلات ایران نیز در اهتزاز بود.^۳

در نزد خواننده‌گان عزیز نباید چنین پنداری پدید آید که گویا تاریخ موجودیت اقوام تورکی در کرانه‌های رود آمو و جنوب آن بکتربیا یا باختران (شمال افغانستان) فقط با ورود کوشانیها آغاز می‌گردد. برعکس، متوجه باید بود که این فرایند دارای پیشینه قدیمتر از این است، که ما در

^۱ پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، جلد اول، ص ۳۴.

^۲ افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴.

^۳ غفوروف، باباجان، تاجیکان، کتاب یکم، بخش یکم، نشر پوهنتون کابل، ص ۲۸۷.

بالا نیز به آن اشاراتی داشتیم. وامبری در مورد پیشینه موجودیت اقوام تورکی در کرانه های آمو و سرزمین افغانستان کنونی و هندوستان می- نویسد: اندک سخن درستی که ما می-دانیم آن است که تورکان در (۷۰۰ ق.م.) به کناره های آمو که مرز کهن ایران و توران است، درآمدند و تا مرزهای هند رسیدند.

جز اینها دلیل دیگری در دست داریم که وجود نژاد تورانی را از روزگاران بسیار پیشتر در نزدیکی جنوب آمو ثابت می-کند. این دلیل را از نخستین جغرافیدان تازی می-یابیم که می-گوید، در روزگار پیشین، تورکانی از قبیله خلیج در کناره های هلمند (= هیلمند و هیرمند) جا گرفتند و دور از واقعیت نیست که آنان بازمانده-گان «سکاها» بودند که نام آنان بر «سگستان» یا «سجستان» که همین «سیستان» کنونی است، نهاده شد. ^۱ موضوع موجودیت «سکاها» را در این منطقه و داده شدن نام آنان به منطقه مذکور را استاد حبیبی نیز یادآوری کرده است، ولی او برخلاف وامبری و مورخان دیگر، «سکاها» را نه تورک بلکه آریایی نژاد دانسته است. ^۲

وامبری در ادامه سخنانش، تورکان را در نخستین هنگام پیدا شدنشان بر پایه سه دلیل نه به عنوان مزدور یا غلام بلکه به عنوان حاکم می-داند:

۱. وامبری، آرمینوس، تاریخ بخارا، ترجمه سید محمد روحانی، نشر سروش، تهران، ۱۳۸۰، صص ۴۳-۴۴.

۲. حبیبی، پوهاند عبدالحی، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص ۱۶۰.

نخست آنکه، تورکان به عنوان طبقه‌یی برگزیده از جنگجویان شمرده می‌شدند و در هر جا که ظاهر می‌شدند، به سلطنت می‌رسیدند. این قاعده-یی است که برای آن در سده‌های میانه و نیز در این روزگار (منظور زمان خود مؤلف است - یارقین)، مثالهای فراوانی داریم.

دلیل دوم، پیوسته‌گی‌هایی است که همواره میان امپراتوری بیزانس و تورک خاور دور بوده است.

دلیل سوم، این است که در نوشتارهای نخستین تاریخی در باره شهرهای فرارود، بارها از بودن ترخانها یاد شده است که دارای جایگاه والا و شناخته شده‌یی در میان تورکان بوده اند و بر سمرقند و بیکند فرمان می‌رانده اند. و تازیان بر آنان، یکی پس از دیگری چیره گشته بودند.^۱

مرحوم غبار با وجود آنکه «ورود عنصر تورک» را به افغانستان در سده ششم میلادی و آن هم با تأسیس دولت «تگین شاهی» ذکر نموده^۲، ولی در صفحات پیشتر (ص ۳۹) خود یادآور شده است که «قبل از یورش (داریوش) پادشاه هخامنشی، دولت باختری افغانستان را هجوم های قوی سوارکاران چادرنشین آسیای مرکزی ضعیف و متزلزل ساخت.» و این به اصطلاح «سوارکاران چادرنشین آسیای مرکزی» غیر از «عنصر تورک» چه کسانی میتوانند باشند؟!

۱. تاریخ بخارا، صص ۴۴-۴۵.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ، صص ۵۶-۵۸. و ویل دورانت، داستان تمدن، جلد ۱، ص ۱۸۲.

به قول مرحوم غبار «مردم افغانستان شش سال با نیروهای کوروش جنگیدند و بالاخره او در یکی از این جنگها در (۵۲۹ ق.م.) کشته شد.^۱ و چنانکه منابع تاریخی و علمی نشان میدهند، کوروش در جنگ با قشون ملکه تورکانِ مساریست (= مساگیت) بنام «توماریس» که در بخشی از آسیای میانه به شمول بخشهایی از جنوب بحیره خزر و کرانه های آمو حکومت میکرد، در (۵۲۹ ق.م.) کشته شد. این رویداد بزرگ تاریخ آن وقت منطقه در «حماسه توماریس»، به گونه بدیعی افاده یافته است. با دریغ اصل این حماسه به ما نرسیده است، ولی مضمون آن را مورخ یونان باستان «هرودوت» (۴۲۵ - ۴۸۴ ق.م.) در کتاب تاریخش ضبط کرده است.^۲ این موضوع خود دلیل دیگری از موجودیت «عنصر تورک» در افغانستان در سده های پیش از میلاد، یا دقیقتر آن قبل از ورود کوشانیها است.

یکی از رویدادهای بزرگ و مهم در تاریخ تشکل تورکها در آسیای میانه و افغانستان، تشکیل دولت خاقانی تورکان غربی یا توکیو (Tu-Kiue) ها است. دانشمندان توکیو ها یا تورکان غربی را از اولاد و احفاد «هیونگ - نو» های کهنسال می شمارند و جای آنان در آغاز سده ششم

۱. همان، ص ۴۰. برای معلومات بیشتر در این مورد مراجعه شود به مقاله "روایت کشته شدن کوروش کبیر در جنگ با توموروس" نوشته اسدالله ولوالجی، مجله چاووش، سال اول، شماره پنجم و ششم. نیز این واقعه را پوهاند عبدالشکور رشاد با عنوان "کوروش خون آشام" به زبان دری نظم ساخته که به سال ۱۳۷۹ در پشاور چاپ شده است.

۲. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، ج ۱، صص ۳۰-۳۲.

میلادی ظاهراً در منطقه آلتای بوده و در آنجا فولادسازی می‌کرده اند.^۱

توکیوها به حاکمیت یفتیلیها در بکتريا خاتمه داده، همه تخارستان با دو پایتخت آن بلخ^۲ و قندوز را تصرف کردند. دولت آنان را بنام «تگین شاهان» نیز یاد می‌کنند. زایر چینی هیوان تسانگ (Hivan-Tsang) که در سال ۶۳۰ م. از آنجا گذشته است، این مطلب را تأیید می‌کند. به قول بارتولد، در این قرن خانان تورک سراسر آسیای میانه را تحت تصرف خود درآورده بودند.^۳

گفتنی است، که تشکیل شدن خاقانی تورکان غربی (توکیوهای غربی) در شمالشرق آسیای میانه، شرایط مساعد گسترده‌یی را برای ورود هرچه بیشتر قبایل تورکی به ماوراءالنهر و افغانستان فراهم ساخت. همراه با آن فرایند تورکی شدن این مناطق از لحاظ زبان نیز تشدید گردید. مثلاً این جریان بویژه در ماوراءالنهر و باختران یا بکتريا (شمال افغانستان) شدید

۱. امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۵۷.

۲. وامبری در مورد واژه «بلخ» چنین می‌گوید: در خود واژه بلخ به فتح ب یا به امالة آن نیز دلیلی هست بر اثبات ادعای رینولد. این افزون بر شواهدی است که در نام پادشاهانی که بر سکه های بکتريا نگاشته شده است، دیده می‌شود، زیرا بلخ جز بالق یا بالغ تورکی باستان نیست و معنای آن، شهر یا پایتخت است. این همان نامی است که تورکان به جایگاه امیرانشان می‌گفتند. مغولان پس از چند سده چنین کردند و جایگاه خان بزرگ خود را خان بالق (= بالغ) خواندند. (تاریخ بخارا، ص ۴۴) گفتنی است که در آثار مورخان افغانستان «بلخ» را از واژه «بخدی» دانسته اند. ولی در واقع از نگاه آواشناسی، تغییر واژه «بالق» = بالغ» به «بلخ» موجه تر و پذیرفتنی تر مینماید نسبت به تغییر واژه «بخدی» به آن. (بارقین)

۳. و.و. بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، جلد ۱، ص ۴۱۴.

بود. به قول خاورشناس روس آ. یو. یاکوبوفسکی، ورود قبایل تورکی تا بخشهای مرکزی و جنوبی ماوراءالنهر، به نزدیکی آنان با مردم بومی و محلی و انکشاف مناسبتها و پیوندهای خونی و خویشی منجر گردید.^۱

دولت توکیوها یا تگین شاهان که مرکز حکومت شان تخارستان بود، در افغانستان و همچنان آسیای میانه در برابر تهاجم ساسانی ها و بعداً عربها رزمیده، از این سرزمین دفاع نمودند. حتی عربها یکی از شاهان تورکان غربی بنام «سولو» (Sulu) را بنابر مقاومت‌های دوامدارش در برابر آنان، لقب «ابومزاحم» داده بودند.^۲

باید گفت که پس از استیلای عربها بر افغانستان و ماوراءالنهر، جریان ورود قبایل تورکی کندتر شد، ولی در مقابل، فرایند جابجایی و ساکن شدن آنان در زمان عربها و سامانی ها (سده هشتم تا دهم میلادی) سریعتر گردید.

در میانه سده هشتم میلادی در ولایت «بیتی سوو» قره‌خانیها حاکمیت «تورگیش»، یعنی «ارگو» و «اخیسی» را سرنگون ساخته فرمانروایی را به دست گرفتند. آنان با همکاری متنفذین تورکی سلاله سامانیان را برانداخته و تا دهه نخستین سده یازدهم میلادی سرزمین ماوراءالنهر را تا کرانه های آمو تصرف کردند. دوران حاکمیت قره‌خانیها

۱. اسقروف، احمدعلی، اوزبیک لرنینگ کیلیب چیقیشی (منشاء اوزبیکها)، مجله «فن و تورموش»، ۱۹۸۵م، شماره ۳.

۲. ترکستان نامه، جلد ۱، ص ۴۱۵.

یکی از ادوار درخشان و باشکوه حکومت تورکان شمرده میشود که در زمان آنها زبان و ادبیات تورکی، علوم مختلف، هنر و گستره های دیگر زنده‌گی رشد و انکشاف زیادی نمود. در این وقت در سرزمین خراسان (افغانستان)، بخشهای بزرگی از ایران و هندوستان سلاله بزرگ تورکی قرلوق، یعنی غزنویان فرمانروایی داشتند. در چنین حالتی فرایند ورود لایه اتنیکی تورکی در همه این مناطق باز هم افزایش یافت. در زمان قره-خانیان تقریباً هیچ نقطه‌یی از قلمرو آنان باقی نمانده بود که تحت تأثیر تورکی نرفته باشد. حتی مردمان بومی چون سغدیها و خوارزمیها از لحاظ زبان رو به تورکی شدن نهادند. این موضوع را دانشمند مشهور زبان شناس همان روزگار محمود کاشغری نیز در اثر ارزشمندش «دیوان لغات الترک» تأیید کرده است.

دانشمند روس یاکوبوفسکی این مسئله را فاکت مهمی در اتنوگنیز تورکها دانسته است. گفتنی است، که فرایند ورود و جابجایی قبایل مختلف تورکی در طول فرمانروایی سلاله های تورکی چون غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان، شیبانیان و غیره در این مناطق با شدتهای مختلف ادامه داشته است. چنانکه گروه بزرگی از اقوام تورک اوغوز در زمان سلطان محمود غزنوی در شمال و جنوب رود آمو اقامت اختیار نمودند و چنانکه میدانیم، بعداً آنها موفق به تشکیل دولت بزرگ سلجوقیان گردیدند که بر قلمرو بزرگی به شمول خراسان، ایران، عراق و آسیای صغیر حکومت میکردند.

واژه "تورک" به معنی شجاع و نیرومند و جنگجو می باشد و چون تورکان مردم سلحشور و جنگجو بودند، به این نام شهرت یافتند... بعضی ها مدعی شده اند که "تورک" به معنی کلاه خود است و چون تورکان در جنگها کلاه خود بر سر می گذاشتند، به این نام مسمی شدند.^۱

دانشمندان در تشکل اتنیکی اوزبیکها سه گروه عمده زیر را دخیل می دانند:

(۱) سارته‌ها،

(۲) تورکهای ماوراءالنهر،

(۳) اوزبیکهای چادر نشین و بیابانگرد.

اکنون به شناسایی ویژگی های این سه گروه می پردازیم:

نخستین گروه در دوره برده داری بر پایه مردمان قدیمی (سغدیها و خوارزمیه‌ها) و قبایل قزلوق و چینگل که به شکل ملیت آغاز به تشکل کرده بودند، به وجود آمد. در میان این گروه که ساکن و شهری شده بودند، مناسبات خونی و قبیله‌ای ضعیف گردیده و تقریباً از میان رفته بود. این قشر اتنیکی تا سده شانزدهم میلادی عموماً به نام **تورک** (Turk) یاد می شد. از سده شانزدهم به بعد بخشی از آنان که در شهرها زیست داشتند، به نام «سارت» (Sart) یاد گردیدند.

در مورد واژه «سارت» نظرهای مختلفی وجود دارد. در اوایل واژه

^۱ پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج ۱، ص ۳۶.

«سارت» مفهوم سوداگر را افاده میکرد، بعداً اهل حرفت و پیشه و دهقانان «سارت» گفته میشدند. همچنان، «سارت» به طور عموم به مردمان مسکون، صاحب زمین و سغدیها و خوارزمیهای تورک شده نیز اطلاق میگردد. عربها تمام مسلمانان ماوراءالنهر را «سارت» میگفتند. به همینگونه، مغولها تمام رعیت دولت خوارزمشاهی را «سارت» مینامیدند. از سخنان بالا چنین معلوم میشود که واژه «سارت» در اوایل دارای مفهوم اتنیک نبوده، بلکه واژه‌یی برای تفکیک و تشخیص اهالی از نگاه حرفت و پیشه و جایگاه اجتماعی آنها بوده است.

میرعلیشیرنواپی و ظهیرالدین محمد بابرشاه این واژه را به مفهوم «تاجیک» به کار برده اند.^۱ و شیبانیها تمام تورک های ساکن ماوراءالنهر را «سارت» مینامیدند.

به عقیده دانشمند آلمانی دکتور گیگر، واژه «سارت» خاص حوزه اوزبیک می‌باشد و دلالت بر مردمی می‌نماید که شهردوست و هوادار زنده‌گی مستقر می‌باشند.^۲

به هرصورت «سارت» ها نخستین قشر اتنیکی تشکیل دهنده ملیت اوزبیک اند که اقوام تورک زمیندار و ساکن، سغدی ها، خوارزمی ها

۱. نوایی، میرعلیشیر، محاکمه اللغتین، بکوشش دکتور محمد یعقوب واحدی، کابل، ۱۳۶۲، صص ۱۱-۱۳، ۳۸ و غیره. بابرنامه، به اهتمام مانو ایزی، کیوتو (جاپان)، ۱۹۹۵م.، جلد ۱، صص ۶-۷ و غیره.

۲. عصراوستا، ص ۲۳.

و تاجیک های از لحاظ زبانی تورک شده را در برمی گیرد.

دومین قشر اتنیکی تشکیل دهنده ملیت **اوزبیک** را به نام «**تورکهای ماوراءالنهر**» یاد می نمایند. اینها که شامل قبایلی چون **برلاس، مغول، کلته تایی، کینه گس، چیناز، تورک و بایاوت** بودند، اساساً در ماوراءالنهر و شمال افغانستان جا به جا شدند.

سومین قشر اتنیکی اوزبیک ها را **اوزبیک** های چادرنشینی تشکیل می دهند که با شیپانی خان وارد ماوراءالنهر و خراسان (افغانستان) گردیدند. آمدن این گروه قشر اتنیکی اوزبیک ها را باز هم انبوه تر و بیشتر ساخت.^۱ دانشمند روس ل. و. اوشانین معتقد است که، تیپ نژاد ملیت اوزبیک «نژاد ماوراءالنهر» می باشد. زبان آن داخل لهجه قزلوق چیگل بوده، مقداری از واژه های فارسی دری و عربی را در خود جذب کرده است. در خصوصیت های فرهنگ معنوی و نژاد آنان ویژه گیهای زنده گی کشاورزی و پیشه وری منعکس است.

در مورد تقسیمات قبایل و اقوام اوزبیک ها دانشمندان رقم واحدی را ذکر نمی کنند. چنانکه، تعداد قبایل و اقوام (اوروغ) اوزبیک ها را خانیکوف (۹۴)، خوروشکین (۹۲) و لوگوفیت (۱۰۲) ذکر کرده اند.^۲ ولی بیشتر

۱. وهابوف، اوزبیک سوسیالستیک ملتی (ملت سوسیالیستی اوزبیک)، تاشکینت، ۱۹۶۰م.، صص ۴۴-۴۵.

۲. گوناریینگ، قبایل (اوروغ) تورکهای افغانستان، لپزیک، ۱۹۳۹م.، ص ۱ (این اثر ارزشمند در مورد تورکان افغانستان توسط دکتر محمد سعید عظیمی (جلایر) به زبانهای فارسی دری و اوزبیکی برگردان شده و متن اوزبیکی آن گویا در جریده «یولدوز» نیز به چاپ رسیده

برگه‌هایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان ۳۵

دانشمندان، از جمله دکتر ذکی ولیدی توغان و دکتر محمد یعقوب واحدی جوزجانی رقم (۹۲) را پذیرفته اند.

دکتر ذکی ولیدی توغان در اثرش بنام «تورکستان امروز» می‌نویسد: مطابق ساختار قبیله‌ای، اوزبیکها به نام اوزبیک ۹۲ باو یاد میشدند که «باو» به مفهوم قبیله است. در میان باشقورتها در این رابطه اصطلاح «باشقورت ۱۲ باوی» وجود دارد. اوزبیک‌ها نسب نامه قبیله‌ای دارند. بین نسخ قرنهای ۱۶ و ۱۷ میلادی و نسخ تازه این نسب نامه تفاوت‌های اندک موجود است. (مثلاً چاپ آخند قربانعلی، خانیکوف و همچنان شیخ سلیمان و [لوگوفیت]) جای شک نیست که این نسب نامه در دوران آلتین آورده، قبل از جدا شدن منغیت - نوغای و قزاقها ترتیب یافته است.^۱

(۹۲) قبیله و قوم (اوروغ) اوزبیک‌ها را دانشمند محترم دکتر واحدی چنین فهرست کرده اند: مینگ، یوز، قرق، اونغ، اون‌گجیت، جلاير، سرای، خطای، قپچاق، نایمان، چقماق، اورماق، توادق، بستان، سمرجیق، قلماق (قلموق)، قارلوق، ارلات، قته‌غان (قطغن)، ارغون، برلاس، بوتیای، کینه‌گس، کیلاجی، بویراک، اویراک، قیات، قونغورات (قونغیرات)، قانغلی، اوز، جولاجی، جوسولاجی، قچی، اوتارچی، فولادچی، جیوت (جویوت)،

است. ولی نگارنده از متن دستنویس ترجمه اوزبیکی مترجم محترم استفاده کرده است).
۱. ولیدی توغان، دکتر ذکی، قبایل اوزبیک، ترجمه جلاير (دکتر محمد سعید عظیمی)، روزنامه فاریاب، ۱۳۷۴، شماره ۳۵ و کاسانی، سید مبشیر سلیمان، اورته آسیا تاریخی، طایف (سعودی عربستان)، جزء ۳، ۱۸ - بیت.

جیت، هل جوت (چیل جویت)، بویازت (بوی ماووت)، ایماوت (اوی ماووت)، کرائیت، باغان، انغیت، تنغیت، منغیت، مرکت، برقوت، مَسَد، کیات اوکلان، آلچین، قاری، غریب، شبرغان، قیشلیق، تورکمان، دورمان، قاین، تام، رمدان، میتن، اویشون، بوسه، حافظ، قیرغیز، تاتار، باجقر، سلدوز، قیلوای، ووچر، جورات، بودای، اوغلان، اغر (آغیر)، کورلاوت، کور، چین-بای، مهدی، چلکش، اویغور، نیکوز، قراساس، توشلوب، یابو، تارغل، قهات، شوران، شیرین، تمه، بهرین، کرای (و) سختیان.^۱

لازم به یادآوری است، که میان فهرست دکتور واحدی و دکتور ولیدی توغان نیز تفاوت‌هایی موجود است. چنانچه (۳۷) قبیله شامل فهرست دکتور ولیدی توغان در فهرست دکتور واحدی وجود ندارد و به همین تعداد قبیله از فهرست دکتور واحدی در فهرست دکتور ولیدی توغان دیده نمی‌شود.

گفتنی است که شمار زیاد قبایل (۹۲) گانه در میان مردمان تورک تبار دیگر چون: تورک‌ها (ترکیه)، قزاق‌ها، تورکمن‌ها، آذری‌ها، قیرغیزها، تاتارها، باشقیرد (= باشقورت)‌ها و غیره نیز دیده می‌شوند. این بدان سبب است، که همه این مردم مربوط به خانواده بزرگ عموم تورک بوده و قبایل متعدد و گونه‌گون آن را در ترکیب خود دارند. اوزبیکها بنام تورکمن و تاتار قبایلی دارند که شبیه تورکمنها و تاتارها می‌باشند.

۱. واحدی، دکتور محمد یعقوب، جریده «یولدوز»، ۱۳۶۲ش، شماره مسلسل ۲۵۲.

گفتنی است که از میان این ۹۲ قبیلهٔ اساسی شمار زیاد شاخه‌های فرعی به میان آمده‌اند. به گونهٔ مثال در لستی که «لوگوفیت» ترتیب داده قبیلهٔ «کینه‌گس = کنیگاس» دارای چهار اوروغ فرعی به نامهای «قایره‌سالی»، «اچه میلی»، «اباخلی» و «چیخوت» نشان داده شده است. و به قول «برنس» میر محلی آن زمان سرپل به نام «ذوالفقارشیر» (پدر محمودخان داور میر معروف زمان امیردوست محمدخان - یارقین) از همین اوروغ «اچه میلی» بوده است. (گوناریارینگ، قبایل تورک افغانستان)

در لغتنامهٔ «سنگلاخ» این واژه یه گونهٔ «آچا میلی» آمده و تیره‌ای از سی و دو تیرهٔ اوزبکیه گفته شده است.^۱

نام اوروغ «اچه میلی» را خود نگارنده هم در همین سالهای نزدیک از زبان برخی از اشخاص مسن سرپل شنیده است. اینها را در جدول دانشمند هندی میر عزت‌الله که در قرن ۱۹ در بارهٔ اوزبیک‌های تورکستان افغانی ترتیب کرده، با اندکی فرق نیز میتوان دید. دانشمند مذکور اوزبیک‌های سرپل و اولسوالی صیاد آن را «اچه میلی» مربوط شاخهٔ قبیلهٔ «مینگ» ذکر نموده است. (ولیدی توغان، مقالهٔ «قبایل اوزبیک»)

به نوشتهٔ مورخ عصر هشتراخی منشی محمدیوسف شبرغانی، در

۱. لغتنامهٔ سنگلاخ، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۹.

روزگار زنده‌گی او در بلخ و نواحی مربوط به آن، نماینده‌گان (۹۲) قبیلهٔ اوزبیک (تورک) زنده‌گی می‌کرده اند.^۱

بنابر نوشتهٔ ن. خانیکوف، در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی به تعداد (۲۸) قبیله از قبایل اوزبیک در بخشهای شمال افغانستان می‌زیسته اند. نام برخی از آنان از این قرار است: نایمان، قته‌غن، قوشچی، قورهمه، مینگ، ساری، برلاس، قرلوق، قولتورات، منغیت، قییات، تیمور، بیرکه، توبالی، قپچاق، ارغون، قوتر، توگول، یوز، جالایر، اوترچی، مغول، توغل، ساری‌باش وغیره.^۲

در حال حاضر، در میان بسیاری از اوزبیکهای افغانستان، بویژه اوزبیکهای شهرنشین مناسبات و تعلقات قبیله‌ای از میان رفته است و آنان نمی‌دانند که به کدام قبیله یا اوروغ منسوب اند. مگر در برخی مناطق، بویژه در نقاط روستایی و کوهستانی بدخشان، تخار، بغلان، بلخ، فاریاب، سرپل و سمنگان هنوز هم این تعلقات وجود داشته و بسیاری از قرا و قیشلاقها بنام قوم و قبیلهٔ مشخص یاد میشود.

از معلوماتی که خود نگارنده به دست آورده، در ولایت بدخشان، بویژه در مناطق ارگو، جرم، کشم، درایم، فیض آباد این اقوام در حال حاضر زنده‌گی دارند: برلاس، ارلات، حافظ، کینه‌گس، قونغیرات، چیگل، ارغند،

۱. منشی، محمدیوسف، تاریخ مقیم خانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان، ص ۱۱۵.

۲. عثمان، دکتور عارف و عاطف، عبدالحمید، خلق تفکری، کابل، ۱۳۶، مقدمه، صص ج-د.

دوغلان، تورینگ، سرای، قزلوق، اوتارچی، قچی، شوران، اوز، ارغون، ختای، تارغل (تارغان)، چونگ (مغول)، اویغور و قیرغیز. باید گفت که در ولایت تخار بیشتر اوزبیکهای قزلوق زیست دارند.

به گونه‌یی که دیده می‌شود، در میان (۹۲) قبیلهٔ تورکی (اوزبکی) قبیله‌یی بنام «اوزبیک» دیده نمی‌شود. پس چگونه است که بخشی از تورکهای ماوراءالنهر و افغانستان بنام «اوزبیک» یاد شده اند و امروز یک ملت بزرگ و جداگانه را در خانوادهٔ مردمان تورک تبار تشکیل داده اند؟

در سطرهای بعدی می‌کوشیم تا پیرامون این مسئله روشنی بیاندازیم. دانشمند اوزبیکستان م. وهابوف می‌گوید که واژهٔ «اوزبیک» در منابع تاریخی برای بار نخست توسط رشیدالدین فضل‌الله در کتاب «جامع‌التواریخ» به کار برده شده است. در اثر مزبور آمده است که جلال‌الدین منکبرنی (در اصل منگو بیردی یا منگ بُرنی باید باشد - یارقین) پس از آن که از سپاه چنگیزخان شکست می‌خورد، به هندوستان می‌رود. آنجا در جنگ علیه «قباچه» حاکم سند هفت هزار تن را به سرکرده‌گی «اوزبک‌تای» گسیل می‌کند و «اوزبک‌تای» قباچه را شکست می‌دهد.^۱

همچنان، اتابیک آذربایجان بنام «اوزبک» (۱۲۱۰-۱۲۲۵ م.) از خاندان مقتدر تورک بود و آذربایجان را از (۱۱۳۶ م.) در تصرف داشت و توانسته بود با دادن خراج و باج گران شرّ «جبه» و «سوبوتای» (نام دو تن از

۱. اوزبیک سوسیالستیک ملتی، ص ۴۹.

سپهسالاران لشکر چنگیزخان - یارقین) را از خود دفع کند، ولی نتوانست با جلال الدین منگو بیردی کنار بیاید. این اتابیک آذربایجان موسوم به «اوزبک» پسر جهان پهلوان بود. و دختر سلطان طغرل سلجوقی زن او بود.^۱

به گونه‌یی که دیده میشود، در هردو مورد «اوزبیک» نام شخص است، نه نام قوم یا گروه اتنیکی معین.

در اوایل سده چهاردهم میلادی، قبایل تورک - مغول در بخشهای شرقی دشت قیچاق که به شکل کوچی می‌زیستند، بنام «اوزبیک» ها یاد شده بودند. پس از آن قشونهای اوزبیک‌خان (۱۳۱۲ - ۱۳۴۱ م.)، توقتامیش‌خان (۱۳۶۷ - ۱۳۸۵ م.) و اردوی خانهای دیگر آلتین اردو (اردوی طلایی) و آهسته - آهسته قبیله‌های مکمل نیز بنام «اوزبیک» ها یاد گردیدند. پس از سده پانزدهم میلادی همه مردم تورک‌تبار و تورکی زبان شرقی «اوزبیک» نامیده شدند.^۲

میرعلیشیرنویایی در مثنوی «سداسکندری» خمسه‌اش واژه «اوزبیک» را به مفهوم قوم یا قبیله به کار برده است:

یانا یوزمینگ اوزبک مغول بیرلا ضم یوزایللیک مینگ اول ساری قلماق هم

و:

۱. امپراتوری صحرانوردان، ص ۴۲۷.

۲. منشاء اوزبیکها، مجله «فن و تورموش»، ۱۹۸۵ م.، شماره ۳.

ایکی زلفدېک یوزلاری چیرماشیب

کوموش دېک یاروق بارچه‌نینگ کوهه‌سی

باش اوزره دوبولغالاری چرکسی

الار یانیدا ماوراء نهر ایپلی

ایکی رود اراسیداغی شهر ایپلی^۱

ظهیرالدین محمد بابر شاه در سراسر «بابرنامه» ایل و قشون محمدخان شیبانی را «اوزبک» نامیده است. همچنان، محمدصالح صاحب اثر «شیبانی‌نامه» در اثر خود این واژه را به مفهوم قبیله به کار برده است.

وامبری واژه «اوزبیک» را چنین توضیح داده است: «واژه «اوزبیک» به معنای کسی است که سرور خویشتن است و مستقل زنده‌گی می‌کند. جای شگفتی نیست که این واژه در میان مردمان مجارستان از لقبهای بزرگ و شریف شمرده می‌شود. این را می‌توان در سندهایی دید که تاریخ نگارش آنها به سال ۱۱۵۰ م. باز می‌گردد.»^۲

گفتنی است، که نوایی و بابر در آثار مختلف‌شان خود را «تورک» و زبان خود را نیز «تورکی» گفته اند. چنانکه نوایی می‌گوید:

۱. نوایی، خمسه، سدا سکندری، عبدالغفار بیانی اهتمامی بیلن، کابل، ۱۳۶۹ ش.، ص ۴۱۰.

۲. تاریخ بخارا، ص ۲۵۶ (پاورقی)

اگر بیر قوم، یا یوز، یوقسه مینگ دور

معین تورک اولوسی خود مینینگ دور

و بابر برای یک تن از میران هندوستان به نام نظام خان که خیال نافرمانی در سر داشته، این قطعه را نوشته و فرستاده است:

باتورکستیزه مکن ای میربیـــــــــانه

چالاکی ومردانگی تورک عیان است

گرزود نیایی ونصیحت نکنی گوش

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است^۱

هم اکنون نیز بسیاری از اوزبیکان سالخورده در شمال افغانستان خود را «تورک» و زبان خود را «تورکی» می گویند. همینگونه، بسیاری از مردمان جنوب هندوکش نیز شمال افغانستان را «تورکستان» می نامند. باید گفت که تا پایان سلطنت امان الله خان شمال افغانستان رسماً بنام «تورکستان» یاد شده است. چنانکه، در «سراج التواریخ» ملا فیض محمد کاتب مناطق مذکور به نامهای «تورکستان جنوبی»، «تورکستان صغیر» و «تورکستان» یاد شده است.^۲ همچنان، در نظامنامهٔ ملکی سال ۱۳۰۲ هـ. زمان امان الله خان نیز این منطقه «تورکستان» نامیده شده است. جالب است که در همین زمان، کشور ما

۱. بابرنامه، نشر مانو ایزی، کیوتو (جاپان)، ج ۱، ص ۴۷۹ و دیوان بابر، نشر شفقیه یارقین، کابل، ص هفتاد (مقدمه).

۲. کاتب، ملا فیض محمد، سراج التواریخ، کابل، ۱۳۳۳ ق.، جلد ۱، صص ۹، ۱۶، ۲۶ و غیره.

تا چندی بنام «افغانستان، خراسان و تورکستان» و پس از چندی با حذف شدن واژه «خراسان» به شکل «افغانستان و تورکستان» و بالاخره هم با حذف واژه «تورکستان»، به نام «افغانستان» یاد گردیده که تا امروز باقی است.^۱

یکی از مشخصات مردمی که به درجه ملیت ارتقا نموده اند، تشکل زبان عمومی آنهاست. چنین زبانی به لهجه های محلی برتری داشته، تاثیرات خود را به آنها وارد می کند. از این رو، مسئله زمان تشکل زبان اوزبیک اهمیت زیادی دارد.

زبان اوزبیک در سده های ۱۱-۱۲ میلادی از نگاه واژه گان و ساختار دستوری و آوایی خود از سایر زبان (شیوه) های تورکی مانند اوغوزها و چیگل ها تفاوت داشت. از اثر انکشاف زنده گی سیاسی و اقتصادی مردمان تورک در سده های ۵ - ۱۱ میلادی زمینه طبقه بندی زبان تورکی قدیم در دشتهای قپچاق و ییتی سوو پدید آمد.

زبان کتیبه اورخون - یینیزی زبان جدیدی بود که در نتیجه انشعاب زبان تورکی قدیم در «ییتی سوو» پدید آمده بود. در این زبان جدید زبانهای اوغوزها، چیگل ها، شورها، اویغورها و نیز تورکانی که در «ییتی- سوو» زیست داشتند، شامل می شد. نظر به معلومات زبان شناس بزرگ

۱. برای آگاهی از چگونگی فرایند این تغییر به اثر «زمینه ها و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان» صص ۱۹۳-۱۹۵ مراجعه کنید.

محمود کاشغری، در آن زمان زبان چیگل بعنوان زبان عمومی تورکان از آمودریا تا مرزهای چین در میان مردم تورک دارای نقش مهمی بود.^۱

بنابراین، زبان کنونی اوزبیک از زبان قدیم تورکی دارای تفاوت زیاد است. در زبان کنونی اوزبیک بسیاری از واژه های قدیم دیده نمی شود، ولی به عوض آنها واژه های جدید بسیاری، از جمله از زبانهای فارسی-دری، عربی، روسی و غیره جای گرفته اند. این مسئله به چگونه گی شکل-گیری ساختار و وضع سیاسی و اقتصادی اوزبیکها، بویژه پیوندها و مناسبات تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گوینده گان آن زبانها ارتباط داشته است. چنانکه، زبانهای تورکی اوزبیک و فارسی دری بنابر وجود مناسبات دیرین و نزدیک تاریخی میان گوینده گان هر دو زبان، مقدار معتناهی از واژه گان آنها در یکدیگر وارد گردیده و تا امروز به پیمانه های مختلف در هر دو زبان باقیست و در عمل کاربرد دارد.

این گونه، پس از ورود عربها به سرزمینهای ایران، خراسان و ماوراءالنهر و پذیرش دین اسلام از سوی مردم این مناطق، زبان عربی به عنوان زبان حاکم دولتی، دینی و علمی تأثیر شگرف و شدیدی بر زبانهای این مناطق، از آن جمله زبانهای تورکی وارد کرد. در نتیجه، تعداد زیادی از واژه گان زبان عربی وارد زبانهای مردم این مناطق گردید. تا جایی که امروز زبانهای مذکور را بدون واژه گان عربی نمی توان تصور کرد.

۱. اوزبیک سوسیالستیک ملتی، صص ۳۳-۳۴.

همچنان، با استیلای روسها بر آسیای مرکزی، از جمله تصرف سرزمینهای تورکی تبار، زبان روسی نیز به عنوان زبان سوم مؤثر، وارد زبانهای تورکی این مناطق گردید. بویژه در دوران حاکمیت نظام شوراهای در هفتاد سال پسین، از یکسو از اثر سیاستها و روشهای سرکوبگرانه فرهنگی، و از سوی دیگر ورود فناوری (تکنالوژی) و گسترش فزاینده زنده‌گی نوین شهری، فرایند تأثیر زبان روسی بر زبانهای تورکی و از آن شمار زبان تورکی‌اوزبیکی و ورود سیل آسای واژه‌گان آن، بویژه در گستره های علمی و فنی تشدید یافت. در نتیجه، به همان تناسب واژه‌گان فارسی‌دری و عربی رو به کاهش نهاد.

گفتنی است که، این فرایند فقط در آنسوی دریای آمو شیوه های مختلف زبان تورکی را شامل می‌شد و زبان تورکهای افغانستان، ایران، تورکیه، عراق وغیره را در بر نمی‌گرفت. بویژه زبان تورکی‌اوزبیکی افغانستان (تورکی چغتایی) به همان شکل و وضع قبلی در معرض گوییش و کاربرد قرار داشت. از همین رو، امروز با وجود آنکه زبان اوزبیکان افغانستان و اوزبیکستان همان زبان مشترک تورکی‌اوزبیکی است، ولی هردو شیوه از نگاه گنجینه واژه‌گان و ویژه‌گیهای تلفظ آنها دارای تفاوت‌های معین می‌باشد، که در اینجا مجال پرداخت و توضیح مفصل آن موجود نیست.

بر پایه پژوهشهای دانشمندان خط آرامی ظاهراً قدیمترین خطی است که در میانه هزاره نخست پیش از میلاد مسیح در آسیای مرکزی و

سرزمینهای مجاور آن رواج فراوان داشته است. پس از استیلای اسکندر مقدونی بر فارس، باختر و آسیای میانه رسم الخط یونانی نیز معمول گردید، که بیشتر به عنوان رسم الخط رسمی اداری به کار برده میشد.

در این زمان چند رسم الخط دیگر مانند رسم الخط های اوستا، خوارزمی، سغدی، کوشانی، اورخون - ینسی، اویغوری، مغولی و غیره نیز براساس خط آرامی ایجاد گردید.

باید گفت که تورکان قدیم پیش از آغاز مهاجرت بزرگشان به اطراف اکناف جهان، رسم الخط و الفباهای جداگانه‌ای را به کار میبرده اند. آنها نوشته را «بیتیک» می‌گفتند. رسم الخط آنها شبیه الفبای هیروگلیف (رسم الخط مصر قدیم) و متشکل از رسمها و اشکال مختلف بوده است.

و اما رسم الخطی که پیش از آغاز مهاجرت‌های بزرگ تورکها در میان آنها مروج و معمول بوده، از سوی دانشمندان به نام «الفبای اورخون» یا «الفبای کوک تورک» و گاهی هم «الفبای رونیک» یاد شده است. قدیمترین نمونه های مکتوب این خط در بناهای یادگاری خاقانهای کوک تورک در کناره های رود اورخون در مغولستان کشف گردید. این الفبا از زمانه های بسیار قدیم تا سده هفتم میلادی (اول هجری) در میان همه تورکان به عنوان خط مشترک به کار برده میشد و حتی تورکان «آوار» هم که در آن زمان در اروپا حکومت داشتند، بسیاری از نوشته و یادداشتهای خود را روی دیوارها و اشیای مختلف به همین الفبا

در سدهٔ دهم هجری (شانزدهم میلادی) ظهیرالدین محمد بابر شاه خطی به نام خود، یعنی «خطِ بابری» اختراع نمود. این خط با وجود کوششهای بابر شاه، بنابر عوامل مختلف که مجال پرداختن به آنها در اینجا میسر نیست، نتوانست میان تورکان عمومیت پیدا کند. ولی، در همه حال «خط بابری» را میتوان آخرین خط اختراعی تورکان در تاریخ بشری دانست.^۲

گفتنی است که تا نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم میلادی کتیبهٔ اورخون قدیمترین کتیبهٔ تورکی محسوب میشد که ۱۲۵۰ سال پیش از امروز نوشته شده بود، ولی با کشف کتیبه‌ای از منطقهٔ «ایسی کول» (= ایسیق کول) واقع در پنجاه کیلومتری آلمان-آتا^۳ (قزاقستان) این تاریخ به ۲۵۰۰ سال، یعنی سدهٔ پنجم پیش از میلاد رسید. این نوشته دو سطری و بیست و شش حرفی بود که بر روی سینی نقره‌ای و با حروف کتیبهٔ اورخون نقش بسته بود.^۴

۱ تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، صص ۱۰۴۴-۱۰۴۵.

۲ برای معلومات مزید در باره خط بابری، دیده شود رسالهٔ «بابری خط»، تألیف محمدحلیم یارقین، پشاور، ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ م).

۳. اصل و شکل درست این واژه بایستی **آلماتو= آلمه‌تو** باشد که معنای آن سیب‌زار یا جایی که درخت سیب بسیار است، مانند ارچه‌تو= ارچه‌زار، چیچکتو= گلزار و غیره. ازینرو، نوشتن این واژه به شکل آلمان-آتا یا آلماتی (گونهٔ فاسد تلفظ روسی آن) درست نیست.

۴. نگاهی نوین ...، ص ۱۴۰.

در فرایند تحولات و دگرگونیهای اتنیکی تورکان، نکته سزاوار یادکرد دیگر همانا تغییر و دگرگونی زبانی و فرهنگی گروه هایی از آنان در طول تاریخ است. جریان تشکل اتنیکی و حرکت و نقل و انتقال تاریخی آنها نشان می دهد که، همانسان که در جریان این حرکتها و جابجایی ها مردمان بومی بعضی مناطق (مانند سغدیها، خوارزمیهها، شمار زیاد تاجیکها، مغولها، عربها، بلوچها وغیره) از نگاه زبان تورکی شده اند، بعضی گروه های تورکی نیز با چنین تغییری روبرو شده، حتی برخی از آنان در میان مردمان غیرتورکی منحل شده اند. چنانکه، هونهای هفتالیت (یفتلیها) در نیمه سده هفتم میلادی در هندوستان از میان رفتند. قاعدتاً، آنان در میان اهالی پنجاب حل شده اند. عده بی خاندان «راچپوت» (Rajput) های «گوراجارا» (Gurajara) را منسوب به همان مبداء و منشاء می دانند.^۱

همچنان، بنابر منابع تاریخی میدانیم که چنگیزخانیان حتی در خود مغولستان بسیاری از قبایلی را که واقعاً تورک بوده اند، مغول کردند. نایمان (Naiman) های آلتائی و کرائیت های دشتهای گوبی و اونگوت (Ongut) های چخر (Tchakhar) از آن قبیل میباشند. قبل از اینکه چنگیزخان موفق به وحدت مغولستان شده باشد و پیش از آنکه تمام آن قبایل را زیر درفش مغولان درآورد، یک قسمت از مغولستان فعلی تورک بوده و امروز نیز ملتی تورک بنام «یاکوت» (Yakout) در شمال تنگوت

۱. امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۴۶.

ها و شمال شرقی سیبیریه در حوضه لُنا (Lena) و «اندی گرکا» (Indigirka) و «کولِیما» (Kolyma) اقامت دارد.^۱

به همین‌گونه، در بسیاری از منابع تاریخی خلیج یا غلجایی‌های افغانستان بعنوان قوم تورک تورک شناسایی و معرفی شده‌اند. مثلاً اصطخری تورک بودن آنان را تصریح کرده، حتی زبان آنان را تورکی گفته است. مؤلف «تاریخ غزنویان» در این مورد اشارت جالبی دارد:

«اصطخری میگوید که تا روزگار او تورکان خلیج زمین‌داور آداب تورکی و هیأت ظاهری و زبان خود را حفظ کرده بودند. خلجان چندین قرن به صورت قومی واحد و متحد باقی ماندند، اما سرانجام مقهور سبکتگین شدند و به خدمت ارتش او درآمدند. آنان در ارتشهای غزنویان، غوریان و خوارزمشاهیان رکن مهمی بودند. خلجان اجداد شاهان لودی دهلی (۱۴۵۱ - ۱۵۲۶ م.) بودند و شاید نام افغانان غلجایی کنونی از آنان گرفته شده باشد.»^۲

بارتولد با استفاده از یک نسخه منحصر بفرد «جهان نامه» (سال تألیف ۱۲۰۰ م.) ضمن شرح این موضوع می‌نویسد: قومی از تورکان از حدود خلیج به حدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرایی است که آنجا مقام کردند. رنگ شان تیره گردید و زبان شان تغییر کرد و لقب هم

۱. همان، ص ۱۶.

۲. باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، جلد اول و دوم، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۴.

دیگر شد.^۱

دودمان لاویک غزنی که از قبل از اسلام تا حدود ۳۶۵ هجری در اطراف غزنی حکومت رانده اند، به احتمال زیاد از تورکان خلج بوده اند؛ زیرا در القاب شان کلمات خان، خاقان و فغفور به کار رفته که تورکان این نوع القاب را به شاهان خویش اطلاق می کردند و کلمه "لوی" نیز تورکی است به معنی نهنگ، "لوی بیل" سال نهنگ را گویند. احتمال زیاد می رود که "لویک" از کلمه "لوی" تورکی و کاف تصغیر فارسی ترکیب یافته باشد.^۲

همچنان، تورکانی که از زمان تیموریها، کورگانیها (بابریها) و پیش از آن در مناطقی چون کابل، هرات، غزنی، پروان و کاپیسا زنده گی داشتند، به تدریج زیر تأثیر زبان مردمان این مناطق قرار گرفته، با گذشت زمان زبان مادری تورکی را فراموش کردند. امروز آنان از نگاه زبان تاجیک یا پشتون شده اند و تنها نام تورکی قرا و محلات باقی مانده است.

گروه های اقوام تورکی که در زمان خلجیها، غزنویها، ظهیرالدین محمد بابر شاه و فرزندانش و پیش از آن به هندوستان کوچیده بودند، امروز بکلی زبان مادری خود را فراموش کرده و از نگاه رنگ پوست و صورت نیز تغییر پذیرفته اند.

۱. برای معلومات بیشتر در این مورد بنگرید: افغانستان در دایره المعارف تاجیک، صص ۲۲۰-۲۲۱، حدود العالم، کابل، تعلیقات، صص ۱۲۷-۱۲۹ و تاریخ گردیزی، صص ۵۴۸-۵۴۹.

^۲ پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج ۱، ص ۱۴ (پاورقی)

برخی از دانشمندان مردم هزاره افغانستان را با نظرداشت ساخت چهره، وجود فراوان عناصر تورکی در زبان و عادات و رسوم آنها از منشاء تورک - مغول و عده دیگر هم مخلوطی از مردم تورک و تاجیک دانسته اند. ولی در هر حالتی عنصر تورک را در آن شامل و ممزوج میدانند. وجود اقوامی چون تورکمن، بیات و غیره در ترکیب اتنیک هزاره ها دلیلی خواهد بود بر این ادعاها.

حسین علی یزدانی در اثرش به نام "پژوهشی در تاریخ هزاره ها" می نویسد که، هزاره ها با طوایف اوزبیک و تورکمن از نیای مشترک می باشند.^۱

نکته دیگر قابل تذکر در اینجا آن است که، پس از انقلاب اکتبر در روسیه تزاری شمار زیادی از باشندگان مسلمان جمهوریهای آسیای میانه از اقوام مختلف چون اوزبیک، تاجیک، قزاق، قیرغیز، تورکمن و غیره به افغانستان مهاجر شدند. این ها بطور عمده در شهرها و قشلاقهای شمال افغانستان (تورکستان جنوبی)، کابل و شمار اندکی هم در ولایت هلمند و چخانسور (بطور اجبار) سکنی گزیدند. این گروه مهاجر از نگاه فرهنگی و اقتصادی تأثیر مثبتی در پیشرفت و تغییر گستره های مختلف زنده گی مردم افغانستان، بویژه تجارت، هنر، ادبیات، صنایع دستی، زراعت وارد کردند.

^۱ پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج ۱، ص ۱۳.

همچنان، تعدادی از اوغورها نیز بنابر عوامل مختلف تاریخی از ولایت تورکستان چینی (سین کیانگ = اوغورستان) از طریق منطقه واخان بدخشان وارد افغانستان گردیدند. آنان بیشتر در ولایات بدخشان، تخار، قندوز و کابل به زنده گی پرداختند.

تورکان افغانستان در حال حاضر بطور عموم بیشتر در شمال افغانستان سکونت دارند. از آن جمله، مردم تورکمن اساساً در کرانه های آمو از تخار و قندوز و بلخ و جوزجان تا ولایات بادغیس و هرات از زمانهای بسیار قدیم زنده گی دارند. پیشه آنان بیشتر قالین بافی، مالداری، زراعت و تجارت است. در میان برخی از آنان نشانه هایی از زنده گی چادرنشینی هنوز هم دیده میشود.

قیرغیزها بیشتر در ولایت بدخشان در مناطق کوهی پامیر زنده گی دارند و بطور عموم به پرورش دامها مشغول می باشند.

شماری از تورکان افشار نیز در شهر کابل و هرات زنده گی دارند و هنوز هم گونه یی از لهجه زبان تورکی بعنوان زبان مادری، در میان برخی از گروه های آنان باقیست و به آن حرف می زنند.

همچنان در مناطقی از ولایت هرات مانند زنده جان و غیره تورکانی از زمانهای قدیم زنده گی دارند. آنها زبان مادری خود را که گونه ای از لهجه تورکی است، تاکنون حفظ کرده اند.

تورکان قیزلباش بیشتر در کابل، هرات، مزارشریف، قندهار، غزنی و غیره زیست دارند. نظر به اشاره برخی از منابع تاریخی اکثر این گروه

مردم از زمان تیموریها و صفویها و قبل از آن در افغانستان جابجا شده اند. زبان آنها فارسی‌دری است.

بخش اعظم تورکان ایماق به زبان فارسی‌دری سخن می گویند و اساساً در مناطق مرکزی، شمالغربی و مناطق کوهی شمال افغانستان زنده گی دارند. پیشه عمده آنان زراعت و مالداري است.

در مناطقی مانند سرپل مردمی بنام «هلقانی» (Hulqani) زنده‌گی دارند. بخشی از آنان به زبان اوزبیکی و بخش دیگر به زبان دری آمیخته به اوزبیکی (به زبان اوزبیکی نیز میتوانند حرف بزنند) سخن میگویند. دانشمند محترم دکتور واحدی عقیده دارند که واژه «هلقانی» شکل دگرگون شده همان واژه «ایلخانی» بوده و میتوان گفت که، «هلقانی» ها مردمی از تبار تورکی‌الاصل اند.

تورکان افغانستان در مذهب خود بطور عموم سنی بوده، تنها تورکان افشار و قزلباش شیعه اند. تورکان با اقوام دیگر، بیش از همه با تاجیکها و به تناسب محدودتر با سایر اقوام مانند پشتونها پیوندهای خویشی دارند. اما با هزاره ها و اهل تشیع بنابر وجود اختلاف مذهبی اینگونه خویشی ها را به ندرت میتوان دید.

باید گفت که، رویدادهای نا به هنجار جنگهای دو دهه اخیر موجب آواره‌گی و جابجایی مردم افغانستان، از جمله تورکان به کشورهای دیگر شد. چنانکه، تقریباً تمام تورکان قزاق افغانستان به کشورهای قزاقستان و ترکیه هجرت کردند. تعدادی از قیرغیزها هم به کشور ترکیه رفتند.

همچنان، شمار زیادی از اوزبیکها و تورکمنها به کشورهای دیگر، بویژه تورکیه، پاکستان، ایران، عربستان سعودی و برخی از جمهوریهای آسیای میانه و همچنان به اروپا و امریکا مهاجر شدند و در آنجا ها قسماً سکونت دائمی اختیار نمودند.

به این ترتیب، در فرجام این نبشته باید یاد آور شد که، در رویدادها و جریانهای خورد و بزرگ تاریخی، سیاسی و فرهنگی آسیای میانه، افغانستان، ایران، هندوستان، چین، روسیه، اروپای شرقی، حوزه بالکان، آسیای صغیر (تورکیه امروز)، مصر، عراق و شامات اقوام تورک نقش مهم و مؤثری داشته اند. ورود آنان به این مناطق در اوایل اگر با یورشها و جنگها و ویرانیهای ناشی از آن همراه بود، ولی بقول دانشمند فرانسوی رنه گروسه: آنان پس از غلبه بر تمدنهای قدیمی شمشیرهای خود را در رشد و تکامل آن تمدنهای قدیمی به کار انداخته، در خدمت همان تمدنها قرار دادند.^۱ در حقیقت، سلاله های تورکی چون کوشانیان، یفتلیان، تگین شاهان، قره خانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مملوکان مصر، اتابکان، تیموریان، خلجیان هند، عثمانیها، کورگانیان (بابریان)، شیانیان، هشتراخیان و غیره که در طول چندین سده هر یک به نوبه خود به حکمروایی پرداختند، در رشد و ترقی سرزمینهای تحت فرمانروایی خود از جمله کشور ما افغانستان کنونی، بویژه شگوفایی فرهنگی و تمدن آن با

۱. امپراتوری صحرانوردان، ص ۲۵.

تمام توان کوشیدند. مورخان، سدهٔ نهم هجری خراسان، ماوراءالنهر و ایران را بعنوان عصر نوزایی یا «رنسانس شرق»، یاد کرده اند. آشکار است که این دور را بدون توجه، اهتمام، تشویق و حمایت همه جانبهٔ مادی و معنوی تیموریان، بویژه امیر تیمور کورگان، شاهان، سلاطین، شاهزاده ها و وزرای علمدوست، هنرپرور و هنرمند آن سلاله نمیتوان تصور کرد. کثرت عظیم آثار مختلف علمی، ادبی، هنری و تاریخی تألیف و ایجاد شده؛ صدها بنای مختلف اعمار شده با شیوه های نفیس و ظریف معماری؛ ظهور و فعالیت صدها دانشمند، شاعر، ادیب و هنرمند در آن دور مثال روشنی است بر این ادعا.

در اینجا به عنوان یک نمونهٔ کوچکِ مشخص در مورد خدمات فرهنگی تورکان بایسته است که سخنان سپاس‌آمیز دانشمند ایرانی دکتر ذبیح‌الله صفا را چون «مشت نمونهٔ خروار» نقل کنیم: «... عصر گورکانی در آن سرزمین (هندوستان - یارقین)، که بی هیچگونه تردید یکی از بهترین دوره های ترویج زبان و شعر فارسی در سرزمین هند و عهد تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی گوی بحد اعلای امکان در سراسر دوران تاریخ ادب فارسیست و دیگر هیچگاه نظیری نیافت و نخواهد یافت.

بحقیقت باید گفت که نهضت دوران گورکانیان هند در ادب فارسی نجات بخش واقعی شعر و ادب فارسی از زبونی و رهایی دهندهٔ آن از

چنین منش و روش عالی‌جنابانه تورکان از قدیم تا حال آن گونه که مورخان و دانشمندان مختلف واقعین نیز بر آن بارها تأکید و اعتراف داشته اند، ناشی از خصلت ذاتی عدم تعصب و تنگ نظری و دل و سینه فراخ آنها بوده است که در سایر اقوام کمتر نظیر آن دیده میشود.

اگر از روی واقعیت و انصاف ارزشیابی شود، پله های خدمات و کارکردهای تورکان در امر شگوفایی، رونق و رشد فرهنگ و اقتصاد شرق نسبت به پله آسیبهای ناشی از جنگهایشان به مراتب سنگینتر است.

در زمان کنونی، اوزبیکها و سایر مردمان تورک تبار افغانستان بخش مهم و اساسی اهالی این کشور را تشکیل میدهند. بنابر نبود احصاییه رسمی دقیق و راستین در مورد نفوس آنان نمیتوان چیزی گفت. تاکنون هرکس یا هر منبعی هم اگر اینجا و آنجا در باره احصاییه دیموگرافیک اقوام افغانستان ارقامی ارائه کرده باشد، همه مبتنی بر تخمین و حدسها بوده، اساس علمی و واقعی نداشته و فاقد اعتبار میباشد. تورکان افغانستان بطور عموم در بخشهای شمال، شمالشرق و شمالغربی این سرزمین: بدخشان، تخار، قندوز، بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، سرپل، فاریاب، بادغیس، هرات (خانیکوف مینویسد که در ده «دیراز» نزدیک سروان و اوبه اوزبیکها را دیده است) و کابل زنده گی میکنند. همینگونه عدهیی از

۱. صفا، دکتر ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ دهم، ج ۵، بخش ۱، ۱۳۷۸ ش.، ص ۴۵۰.

آنان در ولایت هلمند، چاردره غوربند، بگرام، پنجشیر، ولایت پروان و کاپیسا و بعضی نقاط ولایت بامیان نیز زیست دارند.

شغل اساسی این مردم کشاورزی، دامپروری، تجارت و انواع پیشه‌وری می‌باشد. قالین، پوست قره قل و گلیم که از شمار اقلام صادراتی عمده کشور است، اساساً توسط این مردم تولید می‌شود. به نسبت اعمال سیاستهای ضدملی و ستمگرانه حکومت‌های وقت اکثریت قریب به اتفاق تورک‌های افغانستان در زبان مادری خود سواد ندارند. آنها مجبور به آموزش به زبانهای غیرمادری‌شان چون فارسی‌دری و پشتو بوده‌اند. تنها عده اندکی فقط در مکاتب قدیمی و سنتی بطور شخصی سواد را به زبان مادری فرا می‌گرفتند. همچنان، در مطبوعات، رادیو و تلویزیون نیز با محرومیت از جانب ستم‌بارگان مواجه بوده‌اند. در طول چندین دهه فقط در دو سه دههٔ پسین آزادی نسبی و نیم‌بندی در مکاتب برای آموزش به زبانهای مادری در دورهٔ ابتدایی، تحصیلات عالی در رشتهٔ زبان و ادبیات، مطبوعات، رادیو و تلویزیون به وجود آمد که با تأسف جوانه‌های تازه نمو کردهٔ آن از اثر جنگ‌های خانمان برانداز خشکیده است و بایستی همانند دیگر عرصه‌های زنده‌گی در این کشور بلا کشیده، در این ساحه نیز کارها را سر از نو و از صفر شروع کرد.

به گواه تاریخ، تورکان افغانستان چه در گذشته‌های دور - چنانکه گفته آمد - و چه در تاریخ معاصر در همهٔ تحولات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی این سرزمین همراه با دیگر باشندگان آن سهم

و نقش بزرگ و درخوری داشته اند. چنانکه، نقش آنان بویژه در قرنهای هیجدهم و نوزدهم میلادی در مبارزه علیه استعمار، جنبش مشروطیت اول و دوم در برگهای زرین تاریخ کشورما ثبت است.^۱ گفتنی است که نقش قاطع و تعیین کننده آنان در رویدادها و دگرگونیهای پرتلاطم دو - سه دههٔ پسین «اظهرمن الشمس» است و این بخش خود ایجاب مطالعه و پژوهش جداگانهٔ گسترده و ژرفی را میکند.

در کشور عزیزما افغانستان، زمانی وحدت ملی به شکل واقعی آن تأمین شده و مردم وقتی به صلح و امنیت پایدار، دولت نیرومند و آزاد، جامعهٔ دموکراتیک و پیشرفته نایل شده میتوانند که حقوق انسانی همه مردمان ساکن در آن بر اساس قوانین و اصول دموکراتیک و عدالت اجتماعی بطور یکسان تأمین و تسجیل گردد.

۱. در این مورد به مقالات جداگانهٔ این مجموعه در همین زمینه ها مراجعه شود.

شیبانیها و هشترخانیها در بلخ^۱

پس از وفات سلطان حسین میرزا بایقرا در سال ۹۱۱ ق. دو پسرش به نامهای بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا همزمان بر تخت سلطنت تیموریان هرات نشستند و به این ترتیب، با حکومت مشترک خود به اداره امور آغاز کردند. دیری نگذشت، که بمصادق این گفته شیخ سعدی علیه-الرحمه که «چهل قلندر در گلیمی بخسپند، دو پادشاه در اقلیمی نگنجند»، میان آنها و طرفدارانشان تنشها و کشمکشها آغاز گردید که موجب تأثیرات سوء و منفی بر حاکمیت دولت و اداره امور شد. بویژه چالشها،

۱. این مقاله بار نخست در روزنامه فارباب، سال ۱۳۷۲ش، شماره های ۷۰-۷۵ به نشر رسیده است.

ضدیتها و نزاعهای دومدار ناشی از دو دسته‌گی در داخل خاندان سلطنت، ثبات سیاسی و اداری را به وضع دشوار و خطرناکی دچار ساخت. افزون بر این ناملایمات در دولت تیموریان هرات، در چنین شرایط حساس و بحرانی تحرکات امرا و حکام فرصت‌طلب که در سر هوای سرکشی و خودمختاری داشتند و نیز فساد دستگاه اداری افزایش یافته بود.

گذشته از این وضع دشوار و بحرانی داخلی، دولت تیموریان هرات از سوی قدرتهای بزرگ همجوار نیز در معرض فشار و تهدید قرار داشت. این قدرتها، دولت صفویهای ایران از غرب و دولت شیانیها از شمال بود. همچنان، دولت سومی بابریان (کورگانیان هند)^۱ که تازه‌گی در کابلستان استقرار یافته بود، نیز در حال گسترش قلمروش بود و در صورت فروپاشی دولت تیموریان هرات به بخشی از سرزمینهای آن تسلط می‌یافت. تمام این عوامل درونی و بیرونی منجر به ضعف و ناتوانی دولت تیموریان شده، آن را در پرتگاه سقوط و فروپاشی قرار داده بود.

از این میان، بویژه تضاد میان دولتهای تیموری و شیانی خیلی شدید بود. چنانکه سلطان حسین میرزا بایقرا به سال (۹۱۱ق.) در جریان سفربری جنگ علیه شیانی‌خان وفات یافته بود. شیانی‌خان، که در سر

۱. دانشمندان اروپایی این سلسله را به غلط «مغولهای هند» گفته اند. بهتر است آن را «تیموریان هند» یا «کورگانیان هند» و یا هم «بابریان» بگوییم.

تشکیل دولت بزرگ و مقتدر اوزبیک را داشت، پس از بیرون راندن ظهیرالدین محمد بابر شاه - آخرین نماینده تیموری در ماوراءالنهر - و سرکوب و تابع ساختن سایر امرا و مدعیان حکومت آنجا، متوجه قلمرو تیموریان و صفویان شده بود.

در سال ۹۱۲ق. شیبانی خان شهر بلخ را مورد هجوم قرار داده، آن را به محاصره گرفت. این محاصره مدت ششماه به درازا کشید و نهایت، پس از برانداخته شدن بخشی از دیوار قلعه مستحکم بلخ، شهر مذکور به تصرف نیروهای شیبانی خان درآمد. به این ترتیب، به حاکمیت درازمدت تیموریان در ولایت بلخ نقطه پایان گذاشته شد. شیبانی خان اداره امور آن را به پسرش خرمشاه سلطان سپرد.^۱ پس از این لحظه، قطع نظر از تلاشهای بی‌ثمر محمدزمان میرزا پسر بدیع الزمان میرزا به منظور تصرف دوباره بلخ^۲ و تصرف کوتاه مدت آن توسط قشون ظهیرالدین محمد بابر شاه در سال ۹۱۹ق.^۳ بلخ و نواحی آن چون: آقچه، شبرغان، اندخود، میمنه، سرپل، تاشقورغان، قندوز و سایر نقاط اساساً زیر اداره دولت شیبانی قرار گرفت.

قشون شیبانی خان به سال ۹۱۳ق. با یورش خود هرات پایتخت

۱. بلخی، عبدالله، تام‌التواریخ، تألیف سال ۱۰۰۶ق.، نسخه خطی کتابخانه اکادمی علوم افغانستان، ص ۱۷۱.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۷۵.

۳. خواندمیر، حبیب‌السیر، تحت نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۵۳ش.، جلد دوم، ص ۵۴۱ و تذکره مقیم خانی، صص ۹۱-۹۲.

تیموریان را به آسانی تصرف نموده به حاکمیت تیموریان پایان داد. ولی دیری نگذشت، که اهداف و نقشه های وسیع و عظمت طلبانه شیانی خان برای تأسیس یک دولت مقتدر و بزرگ با کشته شدن تصادفی او در زیر پای اسبها، هنگام جنگ خونین با سپاه شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۱۶ق. در نواحی مرو عملی نشده باقی ماند. این واقعه جلو پیشرفتهای سریع قشون شیانی را گرفت و در نتیجه، حاکمیت آنها قطع نظر از تصرف کوتاه مدت برخی از ولایات قلمرو صفوی در داخل ایران و ولایات غرب و جنوب خراسان متعلق به بازمانده گان تیموریان، اساساً در ماوراءالنهر، بخشهای شمال و شمالغرب افغانستان (خراسان) محدود ماند. در واقع این رویداد یکی از وقایع مهم تاریخی در منطقه بود. چه، پی آمد آن در نبود حریف نیرومندی مانند محمدخان شیانی، بویژه برای استحکام پایه های دولتهای با هم دوست صفوی و بابری و گسترش قلمرو نفوذ آنها از اهمیت زیادی برخوردار بود.

ما در این نبشته، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بلخ و نواحی مربوط آن و عموماً تورکستان جنوبی (بخشهای شمال افغانستان) را از فروپاشی دولت تیموریان تا اواخر حاکمیت هشرخانیان مورد بررسی مختصر و شتابنده قرار می دهیم. این مدت، از آغاز حاکمیت شیانیها در بلخ در سال ۹۱۲ق. تا نزدیک به پایانه های دوران حاکمیت سلاله هشرخانیه (تا تأسیس دولت ابدالیان افغانستان در سال ۱۷۴۷م.) را دربر می گیرد.

این برش تاریخ بلخ نزدیک به سه سده را دربر گرفته، در درازای این مدت دو سلالهٔ بزرگ اوزبیک (تورک): شیبانیها (۹۰۶ - ۱۰۰۷ ق./۱۵۰۰ - ۱۵۹۹ م.) و هشتراخانیها (۱۰۰۷ — ۱۲۰۰ ق./ ۱۵۹۶ - ۱۷۸۵ م.) در ماوراءالنهر و شمال افغانستان حکومت کرده اند. در برخی از آثار تاریخی مانند «تاریخ مقیم‌خانی»، آنها را به عنوان «پادشاهان بلخ و بخارا» یاد کرده اند. ولی زمانی که نادرشاه افشار تمام سرزمین افغانستان از جمله ولایات شمال را تصرف نمود، براساس توافق میان حکومت بخارا و نادرشاه افشار، سرحد مشترک میان هردو دولت رود آمو تعیین گردید.^۱

این مدت یکی از دورانهای پرآشوب و بحرانی منطقه، از جمله بلخ و شمال افغانستان بود. چون از یکسو، سه دولت نوظهور: شیبانی در ماوراءالنهر و شمال افغانستان، صفوی در ایران و گاهی در غرب افغانستان و بابری در کابلستان، شرق و جنوب و شمالشرق افغانستان مشغول گسترش ساحةٔ نفوذ و مقابله و رقابت با همدیگر بودند. از سوی دیگر مخاصمات و زدوخوردهای داخلی، ثبات سیاسی و آرامش را برهم می‌زد و موجب خونریزی، ویرانی و آسیبها و زیانهای اقتصادی و فرهنگی می‌گردید. این وضع حتی پس از رویکار آمدن سلاله‌های هشتراخانیها و افشاریها نیز با شدت بیشتر ادامه یافت. و اما، در این مدت در بلخ و

۱. برای معلومات در مورد وقایع پس از این تاریخ (۱۷۴۷ م.) به مقالهٔ «وضع سیاسی اوزبیکها از تشکیل دولت ابدالی تا استقلال» همین مجموعه مراجعه شود.

ولایات شمال افغانستان نیز قطع نظر از آرامشهای نسبی و کوتاه مدت، شعله های آتش ویرانگر جنگ اکثراً زبانه می کشید. این جنگها عموماً میان امرا و خوانین جاه طلب محلی، شهزاده گان مدعی تاج و تخت و نیز عوامل خارجی روی می داد. در نتیجه، به گستره های اقتصادی، فرهنگی و زندگی اهالی زیانهای گرانبار می رسید. در واقع تمام هزینه جنگ و مصایب ناشی از آن اساساً بر دوش توده های مردم بود. کمر آنها زیر بار مصایب و مصارف جنگها و توقعات و بهره کشیهای بیش از حد امرا و سلاطین خم بود.

این جنگها نه تنها در بلخ و مضافات آن به وقوع می پیوست، بلکه بیرون از بلخ در نقاط دیگر نیز رخ میداد و گسترش می یافت. سلطانی با پرسش یا با یکی از امرای محلی و یا دو پسر سلطان با هم دست به جنگ یازیده، خونها میریختند. در اثر این گونه رویدادها مزارع پایمال و داراییهای مردم تاراج و چپاول می شد. بناها ویران و با خاک یکسان می گردید.

بسیاری از منابع تاریخی و علمی اینکه در آن زمان به نگارش آمده اند، اینگونه وقایع و جریانات مدهش و ناهنجار را به تفصیل ذکر کرده اند. یکی از چنین آثار «تاریخ مقیم خانی» تألیف منشی محمد یوسف شبرغانی بلخی است. مؤلف خود در آن روزگار می زیست و بسیاری از وقایع و رویدادهای تاریخی را خود شاهد و ناظر بوده، یا از اشخاص اصلی آن شنیده است. برای آگاهی از چگونگی وقایع آن روزگار و تصور ژرفا و

گستره وحشتناک آن به ذکر دو نمونه از اثر نامبرده می‌پردازیم:

آن زمان که عبدالله‌خان (۹۹۱ - ۱۰۰۶ ق.) وفات یافت، پسرش عبدالمومن‌خان با آگاهی از واقعه از آب آمو گذشته بر تخت بخارا نشست. اعیان و اشراف بخارا که به طبع ملایم عبدالله‌خان عادت کرده بودند، باوجود آنکه تندخویی عبدالمومن‌خان را می‌دانستند، او را کره‌ا به مسند شاهی نشاندند. سلطنت او ششماه بود. چونکه براساس نقشه‌های همان اعیان و اشراف به قتل رسانده شد. بعد از آن، مردم برای جانشینی او به جستجوی توره (توره: شهزاده و بزرگ قوم، نماینده طبقه حاکم - اوزبیک تیلی نینگ ایضاحلی لغتی) پرداختند. ولی از باعث جنگها بسیاری از شهزاده‌گان و سلطانها به قتل رسیده و شخص مناسبی نبود. ازین رو، تخت ماوراءالنهر، بلخ و بدخشان مدتی خالی مانده، هرسو هرج و مرجها روی داد.^۱

مثال دوم: میان عبدالعزیزخان پادشاه بخارا و برادرش سبحانقلی‌خان حاکم بلخ مخالفت پیدا شده قشون عبدالعزیزخان بسرکرده‌گی قاسم سلطان بلخ را محاصره نمود. او اطراف و نواحی آن را چنان مورد هجوم

۱. منشی، محمدیوسف، تاریخ مقیم خانی، نسخه خطی کتابخانه اکادمی علوم افغانستان، صص ۳۶-۳۷. این اثر در ایران با نام «تذکره مقیم خانی» با مقدمه، تصحیح و تحقیق فرشته صرافان، تهران، ۱۳۸۰ به چاپ رسیده و بنابر موجودیت برخی اختلاف در آنها ما هردو متن را در نظر داشته ایم (چاپی، ص ۱۶۰) گفتنی است که این اثر بار نخست به سال ۱۸۲۴ م. در هندوستان چاپ شده بود.

قرار داده، تالان - تاراج نمود که «از آبادی هیچ اثری نماند.»^۱

یکی از پی آمدهای مدهش جنگ سرنوشت اسرا و برده‌گان بود. به گزارش منابع تاریخی اسرا (جنگی یا ملکی) اکثر به بازارهای برده فروشی به فروش می‌رسید. بگونهٔ مثال مؤلف «تاریخ مقیم خانی» در مورد اسرایی که از اردوی اورنگزیب گرفته شده بود می‌نویسد که غلامان را مانند میش پیش انداخته به غارت می‌بردند و اکثری را به سمرقند، تورکستان و تاشکند می‌فروختند.^۲ چنین روشی با اسرای قزلباش و روسها نیز صورت می‌گرفت. این کار البته دو جانبه بود و معمولاً طرف فاتح اسرای مغلوب را برده می‌گرفت.

شیانیها نزدیک به یک قرن در بخارا و بلخ حکومت میکنند. آخرین پادشاه آنان عبدالمومن خان چنانکه گفته شد، از اثر توطئهٔ امیران و اعیان ناراض دربار پس از ششماه حکومت به قتل میرسد. ولی جانشین مناسبی از خانوادهٔ شیانی برای تخت بخارا پیدا نمی‌شود و مملکت دچار هرج و مرج می‌گردد.

از این رو، اعیان و اشراف بخارا در سال ۱۰۰۷ق. از اوزبیکان بخارا باقی محمدخان هشتراخی (استراخانی) را که خواهرزادهٔ عبدالمومن خان مقتول بود فراخوانده، بر تخت سلطنت بخارا می‌نشانند. به این ترتیب، حاکمیت بلخ و بخارا از سلالهٔ شیانیها به سلالهٔ دیگر اوزبیک، یعنی

۱. همان اثر، ص ۱۷۰ و خطی، صص ۴۳-۴۴.

۲. تاریخ مقیم خانی، چاپی - ص ۱۶۶.

هشترخانیه‌ها (= استرخانیها = جانیها) انتقال مییابد. حاکمیت سلالهٔ اخیرالذکر تا سال ۱۲۰۰ ق. ادامه داشت.

در دوران حاکمیت هشترخانیه‌ها نیز گاهی شرایط آرام و امن و گاهی هم جنگهای خورد و بزرگ رخ داده است. گذشته از جنگهای خورد و بزرگ داخلی، جنگهایی هم میان دولت صفوی، قاجاری، کورگانیان هند (بابری) و امارت اورگنج نیز رخ داده است. این جنگها نیز موجب بی‌ثباتی سیاسی و مصایب زیاد در گستره‌های مادی و معنوی جامعه می‌شد.

ولی آنگونه که مؤلف «تاریخ مقیم‌خانی» نیز گزارش داده است، شرایط صلح و آرامش دوران حکومت‌های عبدالله خان شیبانی، امامقلی‌خان و ندرمحمدخان هشترخانی فراوانی نعمت، رشد فرهنگ و افزایش کارهای مدنی بوده است. این دور، بویژه زمان حکومت ندرمحمدخان در بلخ را بسیاریها با دوران پرشکوه سلطان حسین میرزا بایقرا مقایسه نموده، هردو را برابر دانسته‌اند. بر پایهٔ گزارش مؤلف نامبرده، دوران حکومت هیچیک از سلاطین شیبانیه و هشترخانیه به اندازهٔ دوران حکومت ندرمحمدخان در بلخ دارای سرانجام و دولتمندی نبوده‌اند. چنانچه افزون بر غنایم و اجناس، ششصد شتر زیر بار قرار داشت، اسپان سواری و اسپان طویله و گلهٔ او هشتصد رأس، تنها شمار گوسپندانی که برهٔ کبود می‌داد هشتاد هزار رأس بود.^۱

۱. تاریخ مقیم‌خانی، چاپی - صص ۱۵۵-۱۵۶ و خطی - صص ۵۹-۶۰.

نکته مهم در مورد بلخ این بود، که در زمان حکومت سلاله های شیبانی و هشرخانی شهر «بلخ» از نگاه نقش و اهمیت سیاسی و اقتصادی پس از مرکز حکومت، یعنی «بخارا» در جایگاه دوم قرار داشت. معمول چنان بود، که جانشین پادشاه (ولیعهد) همیشه به عنوان حاکم بلخ تعیین می شد. با درگذشت شاه، حاکم بلخ (ولیعهد) خودبخود بر تخت بخارا می نشست. شاید هم از همین باعث بوده باشد که مؤلف «تاریخ مقیم-خانی» سلاله های شیبانی و هشرخانی را «شاهان بلخ و بخارا» یاد کرده است.

بنابر معلومات منابع تاریخی، بلخ و نواحی آن در برخی از دوره های حکومت این دو سلاله مستقل از مرکز بخارا نیز بوده است. چنانکه، در زمان حکومت کیستن قراسلطان (نام این حاکم بلخ در «تذکره مقیم خانی» چاپ ایران بگونه های «کتین قرا» - ص ۹۲ و «کتین قرا - صص ۹۷ و ۱۰۴ آمده که نادرست است)، پیرمحمدخان و ندرمحمدخان حکومت بلخ از بخارا مستقل بوده است. در چنین حالت، خطبه وسکه جداگانه به نامهای هریک از حاکم بلخ و بخارا خوانده و ضرب زده می شده و هریک کاملاً مستقل از یکدیگر به اداره امور قلمرو مربوط خویش می پرداخته اند.

اینگونه حال بدو صورت روی می داده است: یا بگونه قهری از اثر مخالفتها و ضدیتها میان حکام بلخ و بخارا و یا بگونه مسالمت آمیز بر اساس مصلحت و توافق جانبین، برای جلوگیری از جنگ و خونریزی.

بگونه مثال، در هنگام فوت اسکندر خان (۹۶۸ - ۹۹۱ ق.) به منظور جلوگیری از جنگ و خونریزی، اعیان و اشراف دولت فیصله نمودند تا در بلخ خطبه و سکه بنام پیرمحمدخان و در ماوراءالنهر بنام عبدالله‌خان باشد.^۱ و چنین تدبیری در مورد سبحانقلی خان و قاسم محمد سلطان نیز عملی گردید. یعنی بر اساس فیصله امراء اعیان و اشراف قاسم محمد سلطان به حکومت بخارا و سبحانقلی خان به حکومت بلخ تعیین شدند.^۲ (تاریخ مقیم خانی، چاپی - ص ۱۷۱) در حالیکه، ندرمحمدخان پس از تصرف تخت بخارا از سوی پسرش عبدالعزیزخان، مجبوراً در بلخ و توابع آن چون قندوز، آقچه، شبرغان، اندخوی، میمنه و سایر نقاط حکومتی مستقل از بخارا تشکیل داد.^۳

به نوشته مؤلف «تاریخ مقیم‌خانی»، در این زمان در بلخ و توابع آن نماینده‌گان (۹۲) قبیله (اوروغ) اوزبیک (تورک) و نیز تاجیکها، بلوچها و عربها یکجا با هم می‌زیسته‌اند.^۴

مناسبات شییبانیها و هشتراخانیها با حکومتها و دولتهای همجوار چون صفویان، کورگانیان هند و اورگنج گاه خوب و حسنه و گاهی هم تیره و همراه با جنگها بوده است. چنانکه، در زمان حکومت عبدالله‌خان شییبانی

۱. همان اثر، صص ۱۰۱-۱۰۲ و خطی، ص ۷۰.

۲. همان، چاپی - ص ۱۷۱.

۳. همان اثر، صص ۱۵۶-۱۵۸ و خطی، ص ۶۳.

۴. همان اثر (خطی)، ص ۱۱۵.

(۹۹۱ - ۱۰۰۶ ق.) و عبدالمومن خان در بلخ، چندین بار به مازندران و مشهد لشکرکشی شده، آن مناطق مدتی در تصرف آنها بود. و نیز، ندرمحمدخان نیز به قصد تصرف کابل از دست دولت کورگانیان هند چندبار به سوقیات نظامی دست یازیده بود.^۱

همچنان، دولت صفوی و قاجاری نیز چندبار به قلمرو شیبانیها و هشرخانیهها هجوم متقابل کرده بودند. از جمله در زمان حکومت باقی محمدخان (۱۰۰۷ - ۱۰۱۴ ق.) شاه عباس با قشون سنگین به سوی بلخ حرکت نموده، از راه مرو تا به اندخود (این واژه در سرتاسر متن چاپی «تذکره مقیم خانی» به شکل اصلی و درست آن «اندخو» آمده است. به عقیده وامبری این واژه مغولی بوده و بنابر ویژه‌گی آوایی زبان تورکی در آخر با افزودن حرف «ت [= د]» تلفظ میشود و معنی آن خوشبختی فراگیر است. شکل «اندخوی» در واقع همان شکل اصلی با حرف «ی» اضافی جهت سهولت در تلفظ است - یارقین)، شبرغان و آقچه رسید. در این وقت ولی محمدخان حاکم بلخ بود. او از تهاجم شاه عباس برادرش باقی محمدخان را در بخارا آگاه ساخت. باقی محمدخان به منظور مقابله، با قشون زیاد به راه افتاد. در این وقت، دشمن در ناحیه «بابا ابدال» (ناحیتیست میان آقچه و شبرغان - یارقین) رسیده بود. در اثر جنگ خونین میان طرفین، شاه عباس شکست یافته به سوی ایران فرار می

۱. همان اثر (خطی)، صص ۲۸، ۳۰، ۳۱-۳۰ و ۶۴-۶۵ و چاپی، ص ۱۶۲.

دولت کورگانی هند نیز اکثراً چشم بر بلخ و نواحی مربوط آن داشت. ولی در زمان هشتراخانیها مناسبات میان هردو دولت خوب و حسنه بود. باری زمانیکه شاهجهان بر اورنگ سلطنت دهلی جلوس نمود، بخیال تصرف بلخ و بدخشان به کابل آمد. از اینسو امامقلی خان و ندرمحمدخان پس از آگاهی از موضوع برای مقابله قشونی فراهم آورده، به خان‌آباد رفتند. آنها به حضور شاهجهان قاصدی را همراه با پیام ویژه فرستادند. در پیام از جمله گفته شده بود که: «از قدیم الایام میان آبا و اجداد طرفین عهد و پیمان شده از هیچ جانب ضرر و آسیب نرسیده است. اگر چنانچه عهود سابق را کان لم یکن انگاشته موافقت را به مخالفت مبدل می‌کرده باشند، با دو برادر به استقبال می‌رویم و بوبینیم که مراد دهنده با که مراد میدهد.» بر طبق گزارش «تاریخ مقیم‌خانی»، شاهجهان نماینده‌گان را به حضور پذیرفته و پس از آگاهی از مضمون نامه، از عزم و نیت خود منصرف گردیده از کابل به دهلی برگشته است.^۲

ولی، هنگامی که ندرمحمدخان با پسرش عبدالعزیزخان اختلاف پیدا نمود، با ارسال نامه‌یی از شاهجهان کمک خواست. شاهجهان کینه‌یی که از بابت چند یورش ندرمحمدخان بر کابل و اسیر ساختن اهالی آن از او بر

۱. همان اثر، صص ۱۲۸-۱۳۰ و خطی، صص ۴۳-۴۴.

۲. همان اثر، صص ۱۵۲-۱۵۳ و خطی، صص ۵۸-۵۹.

دل داشت، فرصت را غنیمت دانسته فوراً با تقاضای ندرمحمدخان موافقت کرد و ظاهراً با او اظهار علاقه و دوستی نمود. او به سرکرده‌گی پسرانش شهزاده اورنگزیب و سلطان مرادبخش قشون زیادی را جانب بلخ گسیل داشت. شهزاده‌ها کوتل را عبور کرده به غوری رسیدند و از آنجا به نواحی بلخ نزدیک شدند. در همین اثنا ندرمحمدخان به وسیله شخصی که از جمع قشون اورنگزیب فرار نموده به نزدش آمده بود، از نیت اصلی آنها آگاهی یافته ترسید و به سوی شبرغان و اندخود رفت و در آنجا نیز توقف نتوانسته جانب عراق عزیمت کرد.^۱

در نتیجه، قشون اورنگزیب بلخ، شبرغان و اندخود را پس از جنگهای چندی تصرف نمود. شاعر بزرگ پشتونها خوشحال خان ختک که آن وقت در اردوی اورنگزیب خدمت می‌نمود، نیز هم‌رکاب او در این لشکرکشی بود. او بعداً تمام وقایع و حوادث جنگی را که از نزدیک شاهد آنها بود، برای نوه اش افضل خان ختک مؤلف «تاریخ مرصع» حکایت می‌کند. و افضل خان نیز آنچه را که از پدرش شنیده بود، بگونه مفصل در تاریخ خود درج می‌نماید.^۲ بنابراین، درمورد رویدادهای این لشکرکشی و وضع بلخ و مضافاتش در آن زمان، «تاریخ مرصع» نیز می‌تواند معلوماتی به دست دهد.

۱. همان اثر، صص ۱۶۲-۱۶۳، صص ۶۴-۶۵. برعلاوه، در مورد این حوادث مرحوم حبیبی نیز

در اثر خود «تاریخ مختصر افغانستان»، صص ۲۴-۲۶ معلومات داده است

۲. ختک، افضل خان، تاریخ مرصع، بکوشش دوست محمدخان کامل، پشاور، صص ۲۱۲-۲۱۸.

در «تاریخ مقیم خانی» (= تذکره مقیم خانی) آمده است که «چون لشکر چغتای (منظور قشون اورنگزیب است - یارقین) خاطر را از ندرمحمد خان جمع کردند خزانه و امتعه او را به دست آورده از کثرت اموال و سرانجام او در تعجب ماندند. که به این مملکت اندک این همه مال و متاع را چگونه به دست فراهم آورده است؟...»^۱

گفتنی است که به سال ۱۰۵۶ ق. به امر شاهجهان در کابل مسجد کوچک مرمرینی در سمت غربی مزار ظهیرالدین محمد بابرشاه «در مدت دوسال با صرف سی هزار روپیه (در متن کتیبه مسجد این عدد چهل هزار روپیه است) در کمال لطافت»^۲ ساخته شد و به افتخار غلبه قشونش در بلخ و نواحی آن، حکم کرد تا کتیبه‌یی سنگی که حکایت از آن غلبه داشت، در پیش طاق آن نصب نمایند. مسجد و کتیبه نامبرده باوجود جنگها و ناملایمات روزگار تا همین اواخر نیز در «باغ بابرشاه» پا برجا بود و خود نگارنده نیز آن را از نزدیک دیده است. عین متن کتیبه مزبور که به خط جلی نستعلیق زیبا نقر شده، از این قرار است:

«این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدوسیان است و جلوه گه کروبیان. بفرمان ادب معلی اعلی در نظرگاه عالم بالا، یعنی روضه منوره پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه، حضرت فردوس مکانی

۱. تاریخ مقیم خانی، چاپی - ص ۱۶۵.

۲. «پادشاه نامه»، به نقل از: پوهاند عبدالحی حبیبی، ظهیرالدین محمد بابرشاه، چاپ دوم، بنگاه انتشارات میوند، کتابخانه سبا، پشاور، ۱۳۸۳ ش.، ص ۱۸۹.

ظهیرالدین بن محمد بابر شاه غازی که جز آن عمارتی نتوان ساخت، بفرموده این نیازمند تمام شکر سراسر ستایش درگاه الهی ابوالمظفر شهابالدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار ندرمحمدخان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقی از کار طلبان سرداری او دران سرزمین به آن گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان، که به محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیازمند و دولتخواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته.

آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت.^۱

باید گفت که اداره بلخ و نواحی آن از سوی کورگانیان هند مدت دو سال دوام نمود. قشون اورنگزیب بنابر دو علت مهم پس از دوسال از تصرف بلخ و نواحی آن دست کشیده مجبور به بازگشت به سوی هند شد: یکی، مخالفتها و حملات پیهم مردم منطقه علیه آنها و دوی دیگر، مشکلات اقتصادی ناشی از هزینه سنگین نگهداری قشون و دوری فاصله از مرکز حکومت آنها، شهر دهلی بود. چنانکه، بنوشته مرتضی بلگرامی (حدیقه الاقالیم) در این لشکرکشی بیست میلیون روپیه هندی صرف شده بود. در حالیکه مالیات یکساله بلخ، بدخشان و ماوراءالنهر در آن وقت

۱. ظهیرالدین محمد بابرشاه، صص ۱۸۹-۱۹۳.

دوازده میلیون روپیۀ خام برابر با سه میلیون روپیۀ هندی می‌شد.^۱

قشون اورنگزیب که از سوی قشون عبدالعزیزخان در قلعهٔ بلخ در محاصره بود، پس از آگاهی از فرمان بازگشت از سوی شاه‌جهان راهی کابل گردید. ولی در طول راه از اثر یورشها و شبخونه‌های پیه‌م مردم شمار اندکی از آنها توانستند تا کابل برسند.^۲

از تهاجمات خارجی به قلمرو «پادشاهان بلخ و بخارا»، بویژه نواحی بلخ یکی هم تهاجم ابوالغازی‌خان حکمران اورگنج بود. بنوشتۀ مؤلف «تاریخ مقیم خانی» او هیجده بار به بخارا و نواحی مربوط آن یورش کرده است. پس از وفات او پسرش انوشه‌خان حکمران خوارزم شد. او نیز بارها به بخارا و قلمرو سلطنت آن یورشهای پدر را تکرار نمود. چنانکه، او بسال ۱۰۸۱ق. با قشون خود به آقچه تعرض کرد، ولی این تعرض از سوی قشون بلخ و بخارا منهزم شده انوشه‌خان پس از گذاشتن کشته‌های زیاد مجبور به فرار به خوارزم شد.^۳

موضوع دیگری که مربوط به تاریخ «پادشاهان بلخ و بخارا» است، چگونگی علایق و مناسبات آن با حکمرانی کاشغر است. این موضوع از دید بسیاری از مورخان و وقایع نگاران بدور مانده است. ولی، در این باره فقط «تاریخ قچاق‌خانی» (تاریخ بلخ) معلوماتی چند داده است. از جمله

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۵۸.

۲. تاریخ مقیم‌خانی، صص ۱۶۶-۱۶۸، خطی، صص ۶۷-۶۸.

۳. همان، صص ۱۷۲-۱۷۳ و ۲۳۵-۲۳۸.

بنابر معلومات اثر مزبور، میان حکمرانیهای «بلخ و بخارا» و «کاشغر» مناسبات به اندازه‌ی نزدیک و حسنه بوده است، که حتی باری آپاق خواجه حاکم کاشغر بنام سبحانقلی‌خان پادشاه هشتراخی در کاشغر خطبه خوانده و سکه هم ضرب زده است.^۱

ابوالفیض خان آخرین پادشاه سلسله هشتراخیها بود که در سال ۱۷۴۷م. در مدرسه میرعرب بخارا از طرف رحیم بی منغیت به قتل میرسد و به زودی رحیم بی مذکور با جلب حمایت میران و اعیان بخارا بر اورنگ شاهی آن تکیه میزند. بدین ترتیب، حاکمیت سلسله هشتراخیها به پایان رسیده به جای آنها سلسله جدید اوزبیک به نام «منغیتها» در بخارا به فرمانروایی آغاز میکند. در دوره حاکمیت «منغیت» ها یا دقیقتر آن از سال دوم حکمروایی احمدشاه ابدالی (۱۷۴۸م.) پس از آنکه تورکستان جنوبی به تصرف قشون او در می‌آید، رودآمو به عنوان مرز مشترک رسمی میان دولتین ابدالی و بخارا تعیین شده، در نتیجه شمال افغانستان به طور همیش از زیر اداره حکومت بخارا جدا و جزء قلمرو دولت افغانستان محسوب می‌شود.

۱.۱. خورشوت، تاریخ قیچاق خانی (تاریخ بلخ)، ترجمه محمدحلیم یارقین، مجله «کتاب»، ۱۳۶۲ش، ۱ش، ص ۷۳.

اوضاع فرهنگی

در دوران «پادشاهان بلخ و بخارا»

چگونه‌گی وضع فرهنگی و مدنی بلخ و مضافات آن در این برش زمانی رابطه مستقیمی با اوضاع و شرایط اجتماعی و اقتصادی آن روزگار دارد. در شرایط جنگ و ناامنی نه تنها کار در جهت رشد و انکشاف گستره های فرهنگ و زنده‌گی مدنی صورت گرفته نمی‌توانست، بلکه آنچه هم که از گذشته بود نیز سخت آسیب می‌دید و فرایند رشد آن دچار کندی و حتی رکود می‌شد. در حالیکه شرایط صلح و آرامش، بویژه توجه و حمایت بیدریغ سلاطین و امرای فرهنگپرور و علمدوست سبب رنگ و رونق گرفتن حیات فرهنگی، رشد و شکوفایی آن میگردید و در گستره های

شعر، ادب، هنر و دانشهای دیگر استعدادها و سیماهای درخشانی تبارز می نمود و آثار ارزشمند پدید می آمد.

در سال ۹۱۳ق. با فروپاشی سلطنت علمدوست و هنرپرور تیموریان هرات، شرایط دشواری برای اهل دانش و هنر و کلیه فرهنگیان به وجود آمد. شمار زیادی از دانشیان و فرهنگیان نام آور از کانون گرم دانش و هنر هرات، از اثر ناملایمات و ناسازگاریهای روزگار به هر گوشه و کنار پراکنده شدند. آنها بطور عمده به سوی کانون فرهنگی تازه ایجاد شده کورگانیان هند و همچنان به دربار شیانیها و صفویها روی آوردند. آنها در آنجا ها نظر به امکانات و مساعدت شرایط به کار و فعالیت علمی و هنری مشغول گردیدند. چنانکه، شاعر معروف بنایی هروی، زین الدین محمود واصفی مؤلف اثر مشهور «بدایع الوقایع»، فخرالدین علی صفی (پسر مولانا حسین واعظ کاشفی و مؤلف آثار رشحات و لطایف الطوائف)، حافظ سلطانعلی اوبهی (مؤلف لغتنامه فرس قدیم) و عدّه دیگر به دربار شیانیها روی آوردند و در آنجا به ایجاد و آفرینش آثار علمی و ادبی پرداختند.^۱ یا سه تن از چهره های مشهور دربار تیموریان هرات، مورخ خواندمیر، ادیب مولانا شهاب معمایی و موسیقیدان میرابراهیم قانونی به هند نزد ظهیرالدین محمد بابرشاه رفتند.^۲ و هنرمند مشهور کمال الدین بهزاد نیز

۱. برای معلومات بیشتر در این مورد مراجعه شود به «نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلام»، کابل، ۱۳۵۵ش، صص ۹۶-۹۷.

۲. بابرنامه، نشر مانو ایزی، ج ۱، ص ۵۴۳.

هر چند برخی از مورخان، بویژه مورخان ایرانی در مورد محمدخان شیبانی و خصایل و کارکردهای او نظر بدبینانه و منفی ارائه داشته اند، ولی قدر مسلم این که محمدخان شیبانی و عبیدالله‌خان هردو شاعر بوده و دیوان مکمل اوزبیکی آنها در دست است. در اینجا بایسته می‌نماید تا در مورد شیبانی‌خان سخنان دانشمند فرانسوی «رنه گروسه» مؤلف کتاب «امپراتوری صحرانوردان» را نقل کنیم: «... وی دارای روح و افکار تابناک بوده و به عظمت نژاد و والاگری خاندان خود معتقد و به اهمیت احیاء دولت چنگیزخانی معترف بوده است. با وقوف به سوابق تاریخی دودمان خویش سعی می‌نموده که «رنسانس» ادبی و فرهنگی تورک و ایرانی را که در سمرقند و هرات در زمان تیموریان ظاهر شده بود، توسعه دهد و از تشویق و تحریص این نهضت ادبی و فرهنگی هیچ دریغ نمی نمود.»^۱

همچنان، دانشمند دیگر «فرنان گرنار» در باره او می نویسد: «وی... مردی بود مفتون شعر و ادب و دارای کمال و دانش. زبان فارسی و عربی را خوب می‌دانست و بزبان تورکی چکامه سرایی می‌کرد و با کمال گشاده رویی به شعرا و هنرمندان کمک می‌نمود.»

وامبری که در باره شیبانیه‌ها اطلاعات گرانبهای دارد می‌گوید که

۱. امپراتوری صحرانوردان، ص ۷۹۰.

تهمت های مورخان ایرانی علیه او چندان صادق نیست. محمد شیبانی زبان فارسی و عربی و تورکی را بخوبی میدانسته و شخصاً بزبان تورکی شعر می گفته و تهمت بیسوادی او صادق نیست. کتابخانه بسیار جامعی همیشه همراه داشت و فضایی که پس از مرگ سلطان حسین بایقرا بیکس و بی چیز مانده بودند، گرد او جمع شدند.^۱

خواجه سید حسن نثاری بخاری مؤلف تذکره «مذکر احباب» نیز در مورد شیبانی خان چنین مینویسد: «و خان صاحبقران در فضایل صاحب وقوف بودند و به شعر شعرا می پرداختند، و فضلا را هم صحبت خود می ساخته، و اشعار نیکو دارند.... گویند وقتی که به فتح قوم هزاره توجه می نموده اند غزلی تورکی گفته به شیخ الاسلام هری و قاضی اختیار فرستاده اند.... و جناب قاضی اختیار تورکی نمی دانسته، حضرت بجهت او نصاب تورکی تصنیف نموده اند.»^۲

باید گفت که در زمان فرمانروایان هشتروانی چون امامقلی خان، ندرمحمدخان (۱۰۴۰ — ۱۰۵۶ ق.) و سبحانقلی خان (وفات ۱۱۱۴ ق.)، پیرمحمدخان و محمد مقیم خان و امرای شیبانی مانند عبدالله خان، کیستن قرا سلطان (وفات ۱۵۵۶ م.) شرایط مناسب و خوبی برای رشد و انکشاف دانش و ادب پدید آمد. با حمایت و تشویق آنها مدارس و

۱. ایضاً همانجا.

۲. مذکر احباب، صص ۱۵-۱۶.

کانونهای علمی و آموزشی متعددی در گستره قلمرو آنان ایجاد شده، ده ها شاعر، ادیب، عالم، هنرمند و اهل صنعت در این مراکز تجمع نمودند. دربار امرا، صحن مدارس و کانونهای علمی به مراکز پررونق آموزش علم و هنر بدل گردید. از جمله امامقلی خان خود شاعر و ادب پرور بود و در محضرش سخنورانی چون مولانای اعظم اعلم علما ملایوسف قراباغی، مولانا ترابی که ملقب به «حسان» عصرش بود و ملا نخلی می بودند. او شعرا و دانشمندان و هنرمندان را همیشه با بخشیدن صله ها تشویق و حمایت می نمود. چنانچه، باری ملا نخلی را بخاطر سرودن قصیده زیبایی با این مطلع:

ای گفت طور سخا را ید بیضای دیگر

همچو خورشید به خاک افشانند زر

در ترازو گذاشته هموزن خودش زر بخشیده بود. همچنان، او بشیوه سلطان بزرگ غزنه سلطان محمود غزنوی شب و روز با جامه مبدل در کوی و برزن شهر می گشت و از حال رعیت خبر می گرفت.^۱ وضع فرهنگی بلخ و مضافات آن در زمان ندرمحمدخان بیش از هرزمان دیگر در رونق و شگوفایی بوده است. در دربار او نیز شاعران و اهل دانش زیادی جمع آمده بودند و کتابخانه‌یی غنی نیز ایجاد نموده بود.

۱. تاریخ مقیم‌خانی، ص ۱۳۸، خطی، ص ۴۹.

از اثر اهتمام، تشویق و حمایت او آثار ارزشمند زیادی به نگارش آمد. چنانچه، کتاب ارزشمند چند جلدی «بحرالاسرار» را محمود بن امیرولی بلخی کتابدار ندرمحمدخان تألیف نمود، دوستوم بن پیرعلی اندخودی فرهنگ کامل زبان دری بنام «کنزالکنز» را بسال ۱۰۴۹ق. و سید محمد طاهر بن ابوالقاسم بلخی اثر «عجایب الطبقات» را در زمینه جغرافیا و نجوم در بین سالهای (۱۰۵۱ - ۱۰۵۶ق.) بنام ندرمحمدخان تألیف کردند. سراینده مثنویهای «مجلس افروز» و «هفت مجلس» شاعر و عارف ابن یمین شبرغانی مشهور به «ملا اکه» و صاحب دیوان غزلیات مولانا سلطان محمد و محمد صالح ورسجی بدخشی که با استفاده از «فضایل بلخ» اثر ارزشمند «هفتاد مشایخ بلخ» را تألیف کرده بود، خواجه سید حسن نثاری بخاری مؤلف تذکره «مذکراحباب» و امین احمد رازی مؤلف اثر «هفت اقلیم» همه در همین دور زیسته و ایجاد نموده اند. دانشمند گرانقدر کاندید اکادمیسین دکتر محمد یعقوب واحدی جوزجانی در مقاله محققانه شان تحت عنوان «نقش فرهنگی شیانیها و هسترخانیها» حدود صد تن از دانشمندان، شاعران، ادیبان و هنرمندان آن دور را با شماری از مهمترین آثار تألیف شده ذکر نموده اند.^۱

همچنان، در این دوره شماری از آثار تاریخی، بویژه مربوط به رویدادهای تاریخی این زمان نیز از سوی برخی از مورخان تألیف شد. از

۱. نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلام، صص ۹۶-۹۷.

آن جمله کتاب «تام‌التواریخ» تألیف عبدالله بلخی، «تاریخ مقیم‌خانی» تألیف منشی محمد یوسف شبرغانی بلخی، «تواریخ گزیده» و «نصرت نامه» که مؤلفان آنها نامعلوم است، «زبده‌الاسرار» تألیف عبدالله بن محمد و «تاریخ قیچاق خانی» (تاریخ بلخ) تألیف خواجه قلی‌بیگ بلخی را می‌توان یاد کرد.

از جمله امرای این سلاله‌ها سبحانقلی خان خود نیز شاعر و دوستدار شعر و ادب بود و در شعر «نشانی» تخلص میکرد. او شاعران و دانشیان را پیوسته حمایت و تشویق می‌نموده است. در محضر او همیشه شاعرانی چون ملا سیلی، ملا بدیع و ملا مفید حاضر بوده‌اند.^۱ او خود بنابر دسترسی به علم طب کتابی در طبابت به زبان اوزبیکی تألیف نموده که نسخه‌یی از آن را گویا وامبری از شهر هرات به دست آورده بود.^۲

در این دوره در گستره زبان و ادبیات تورکی (ازبکی) هم شمار زیاد شاعران، ادیبان و دانشمندان به ظهور رسیده، تعدادی آثار گران‌ارج علمی، ادبی و تاریخی را تألیف و ترجمه نمودند. بویژه، شیانیها گرایش زیادی به زبان تورکی (اوزبیکی) داشتند و این خود موجب رشد و توسعه زبان و ادب تورکی در این دور شد. در آن زمان کم بودند شاعرانی که به تورکی شعر نمی‌گفتند. بابارحیم مشرب، محمد صالح، سیدپاشا خواجه، مطربی

۱. تاریخ مقیم‌خانی، ص ۲۸۵.

۲. اورته آسیا تاریخی، ص ۱۱۱.

سمرقندی، نثاری بخاری، ابن یمین مشهور به ملا اکّه شبرغانی، همت بلخی، توردی بلخی، میرچوچوک شبرغانی، میرکیچیک شبرغانی، مجلسی، خواجه نظر هویدا و شمار دیگر در این دور زیسته و ایجاد نموده اند. شماری از اینها از سیماهای درخشان و مطرح در تاریخ ادبیات اوزبیکی اند.

در این دور افزون بر دواوین متعدد شعرای اوزبیک، شماری کتب ارزشمند منظوم و منثور مانند: شیانی نامه، عبدالله نامه، قصّه سیف الملوک، مفتاح العدل، گلزار، وغیره ایجاد و تألیف گردید، که امروز بخش مهم و ارجناک گنجینه ادبیات اوزبیکی را تشکیل می دهند.^۱ همچنین تعدادی از آثار مهم تاریخی، علمی و ادبی نیز به حمایت امیران علمدوست و ادبپرور از سوی اهل قلم به زبان اوزبیکی گزارش یافت. چنانکه کتاب «کلیله و دمنه»، «جامع التواریخ» رشیدالدین فضل الله، «ظفرنامه» شرفالدین علی یزدی، «تاریخ شاهی» وغیره به زبان اوزبیکی ترجمه شدند.

در این دوره هنرهای خوشنویسی، صحافت، تذهیب و مینیاتور در زمینه میراثهای دوره تیموری در رونق و ترقی بوده است. هنرمندان این عرصه اکثر در کتابخانه های امیران و سلاطین مصروف کار بودند.

۱. برای معلومات مزید در این زمینه رجوع شود به «تاریخ ادبیات تورکی اوزبیکی»، تألیف نتن ملله یف، ترجمه برهان الدین نامق شهرانی، جلد سوم، ۱۳۷۲ش.، «اوزبیک ادبیاتی»، چاپ تاشکند، جلد سوم، مقاله ذکر شده دکتور واحدی، «اوزبیک شاعرلری»، با مقدمه دکتور محمد یعقوب واحدی و اهتمام آیخان بیانی، کابل، ۱۳۷۰ش. و «اوزبیک ادبیانی فرهنگی» تألیف ذکرالله ایشانچ و عالم کوهکن، میمنه، ۱۳۷۵ش.

چنانکه شیبانی خان، کوچکونچی خان، عبدالله خان، امامقلی خان، ندرمحمدخان و سبحانقلی خان از خود کتابخانه داشتند و در آنها شمار زیادی از نساخان، خوشنویسان، مذهبیان، صحافان و مینیاتوران مشغول کار و ایجاد بودند. درویش محمد بخاری خوشنویس آن عصر در ۹۹۵ق. اثری در مورد حسن خط تألیف نموده بود.

در رابطه به محیط و فعالیتهای فرهنگی این دور لازم به یادکرد است، که توجه اساسی در این عرصه بیشتر محدود به شعر، ادب و علوم اسلامی بود و برای دانشهای دیگری چون فلسفه، ریاضیات و علوم طبیعی چندان مجال و شرایط مناسب فراهم نبوده است. در این مورد مؤلف کتاب «بحرالاسرار» چنین می نویسد: «اگر بدیده انصاف دیده شود، هرکوی مدرسه‌یی و هرخانه ماوای فرزانه‌یی بود و از غرایب حالات اینکه در این بقعه (بلخ - یارقین) برای علمی مانند ریاضی و حکمی و سایر علوم فلسفی چندان رواج میسر نبود... و طلبه‌ها از بدایت حال تا نهایت کمال بغیر از علم فقه، تفسیر، حدیث و بعضی علوم دیگر کار دیگری نمی-کردند.»^۱

نکته سزاوار یادکرد دیگر این که، در این دور همراه با فعالیتهای علمی و ادبی یاد شده در بالا، در این منطقه، بویژه شهر بلخ در گستره های

۱. محمود بن امیرولی کتابدار، تاریخ بحرالاسرار فی مناقبالاخبار، (بخش بلخ)، به اهتمام مایل هروی، کابل، ۱۳۶۰ش، ص ۱۱.

معماری و ساختمانی چون مدارس، باغها، قلعه ها و غیره نیز کارهای درخوری انجام یافت. عبدالله خان شیانی در امر ساختمان و آبادانی علاقه وافر و جهد تمام داشته است. چنانکه «تاریخ مقیم خانی» در باره او چنین گزارشی دارد:

«در بنای بقعات خیر چون مساجد و خانقاه و مدارس و معابر و عمارات و رباطات جهد از حد افزون داشت. منقول است که در ایام سلطنت خود روزی از بنایان استادان پرسید که عدد عمارات ما به چند رسیده است؟ آن مردم بعد از محاسبه و شمار عرض نمودند که سوای دیگر عمارات هزارو و یک سردابه و رباط بنا یافته است. و بعد از این واقعه چهارده سال به مسند اقبال بوده تا چه تعداد افزوده باشد.»^۱ همچنان، در زمان حکومت عبدالمومن خان شیانی در بلخ، از احداث قلعه و گنبد بلخ، بنای طاق ارگ بلخ، بنای مزار خواجه عکاشه، چارسوی بابا خانباز در نزدیک مزار حضرت شاهمردان می توان یاد کرد.^۲

همچنان، در زمان سبخانقلی خان هشرخانی در موازات مزار خواجه پارسا مدرسه‌ای بنا شد و در بالای ارگ عمارت باحشمتی مزین با زر و لاجورد احداث گردیده بود که ارتفاعش از پایین تا بالای ارگ شصت گز بود. همینگونه، یک محراب مسجد جامع محتشم، باغ سرسبز و زیبایی بنام «باغ امین‌آباد» و حوضی بزرگ در صحن ریگستان بلخ اعمار گردید.

۱. تاریخ مقیم خانی، چاپی، صص ۱۰۰-۱۰۱.

۲. همان، صص ۱۱۲-۱۱۳، خطی - صص ۳۵-۳۶.

این چنین، در شهر بلخ عمارتی بنام دارالشفا ساخته شده بود، که در آن طبیبان حاذق بمدادای بیماران می‌پرداختند.^۱

به نوشته مؤلف «تاریخ مقیم خانی»، در زمان سیدمقیم خان - حامی و ممدوح مؤلف - ساختمان زیارت امام چهارم حضرت علی (ک) که در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا اعمار گردیده و به حالت خراب و ابتر درآمده بود، به امر و توجه حاکم موصوف توسط معماران ماهر به طرز باشکوهی بازسازی و آباد گردید. (تذکره مقیم خانی، چاپی، صص ۳۲۳ - ۳۲۷)

خلاصه اینکه، بلخ باستان و نواحی مربوط آن در این برشی از تاریخ خود نیز شمار زیاد فراز و فرودها را سپری کرده، شاهد حوادث و رویدادهای گوناگون تلخ و شیرین روزگار بوده است. روشنیها و فرازها نشانه زندگی پربرونق و صلح‌آمیز مردم و رشد اقتصاد و بالنده‌گی فرهنگ و هنر بوده، در حالیکه سایه‌ها و فرودها زندگی نابسامان، تلخکامی‌های جنگ، ویرانی و افول فرهنگ و دانش بوده است. ولی، فرهنگیان و دانشیان فرهیخته در همه دوره‌ها مشعل دانش و فرهنگ و فضایل عالی انسانی را همچنان روشن و بلند نگهداشته اند.

یادداشت: وامبری تورک شناس مشهور مجار در مورد واژه «بلخ» عقیده‌یی دارد بدین شرح: ... بلخ جز بالق یا بالخ تورکی باستان نیست و

۱. همان اثر، صص ۲۸۸-۲۸۹، خطی - صص ۱۲۶-۱۲۷.

معنای آن، شهر یا پایتخت است. این همان نامی است که تورکان به جایگاه امیرانشان می‌گفتند. مغولان پس از چند سده چنین کردند و جایگاه خان بزرگ خود را خان بالق (= بالیغ) خواندند. این همان نامی است که اروپاییان آن را (Kambalec) یا (Cambulec) و یا همان معنای شهر خان می‌دانند. (تاریخ بخارا، ص ۴۴)

وضع سیاسی تورکان افغانستان

از تأسیس دولت ابدالیها تا استقلال (۱۹۱۹ - ۱۷۴۷ م.)^۱

در میهن عزیز ما افغانستان ملیتها، اقوام و گروه‌های اِتنیکی زیادی زیست دارند. هریک از آنان در تاریخ پر از فراز و نشیب این سرزمین نقش و جای پای ویژه‌ای داشته، یکجا با هم در شگوفایی و دگرگونیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن سهیم بوده‌اند. آشکار است که مطالعه و پژوهش تاریخ، فرهنگ و تشکل اِتنیکی هریک از گروه‌های اِتنیکی افغانستان اهمیت زیادی در شناسایی ژرف و گسترده‌ی ویژگیهای تاریخی و اجتماعی آن دارد.

۱. این مقاله بار نخست در مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی یکصد و سی و مین سالزاد ملا فیض محمد کاتب هزاره در سال ۱۳۶۸ ش. از سوی دانشگاه کابل چاپ شده است. بار دوم بزبان اوزبیکی در جریده «یولدوز» و بعداً با اضافات اندک در جریده «جوزجانان» شماره‌های ۱۰-۶ سال ۱۳۷۴ ش. به نشر رسیده است.

از شمار مهمترین گروه های اتنیکى این سرزمین یکى هم مردمان تورک تبار مانند: اوزبیکها، ترکمنها، قرغیزها، اویغورها، قزاقها، افشارها، ایماقها، قیزلباشها و غیره می باشند. چنانکه معلوم است، اوزبیکها و دیگر مردمان تورک تبار کشور ما از سرزمین بدخشان تا انتهای بادغیس، هرات و نیز هلمند، قندهار، غزنی، کابل و پروان از زمانهای خیلی پیشین بدینسو زنده گی داشته اند. از اینرو، بعضی از این مناطق، بویژه بخشهای شمال، شمالشرق و شمالغرب کشورمان در بسیاری از آثار و منابع تاریخی و جغرافیایی سده های پیشین به نامهای «**تورکستان**»، «**تورکستان جنوبی**»، «**تورکستان صغیر**» و «**تورکستان افغانی**» یاد شده است. باید گفت که این نام بگونه مستقل و نیز همراه با نام رسمی کنونی «افغانستان» تا اواخر سلطنت امیر امان الله خان موجود بود. چنانچه در نظامنامه سال ۱۳۰۲ هجری زمان امان الله خان مناطق نامبرده «تورکستان» نامیده شده است. میرزا نیازی بلخی شاعر سده سیزدهم هجری قمری در چند جای از سروده هایش واژه «**اوزبیکستان**» را به کار برده است:

هر فقیری که آمد از کابل سیر در ملک اوزبیکستان شد...

جالب است که این واژه در زمانی به تورکستان جنوبی اطلاق شده است، که هنوز تورکستان روسی از سوی روسها به جمهوریهای جداگانه پارچه نشده و نام کشور اوزبیکستان رسماً وجود نداشت. نیازی بلخی در بیتی دیگر واژه های «**تورکستان**» و «**اوزبیکستان**» را بگونه مترادف

در مورد ولایات شمال به کار برده است:

یارب این شور از کجا در ملک تورکستان فتاد

دابه‌الارضی مگر در اوزبیکستان آمده^۱

به گفته نویسنده اثر «زمینه‌ها و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان» در عمومیت بخشیدن نام کشور به «افغانستان» و دور ساختن واژه‌های «خراسان» و «تورکستان» از نام این کشور نقش محمود طرزی خیلی زیاد بوده است. او در این مورد چنین می‌نویسد: «... طرزی به جای تقویت مشترکات ملی که در حاکمیت ارزشهای واقعی اسلام که در فرهنگ ممتد تاریخی و اجتماعی مسجل است، به تقویت فرهنگ یک قوم یعنی افغان یا پشتون و تحمیل نام آن بر تمامی اقوام کشور پرداخت. و در ادامه سیاست یاد شده، سعی کرد تا سرزمین کهن و تاریخی خراسان که نام با مسمای آن ریشه در دوران پیش از اسلام داشت، مجهول و جدیدالولاده بنمایاند و سپس آن را به عنوان «افغانستان» بنامد. طرزی در تحمیل این نام به کشور و کنار گذاشتن عنوان خراسان از این سرزمین، نقش فراوانی داشت و آن را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در مقالات گوناگون، در تألیفات و ترجمه‌های بویژه «سراج الاخبار» ترویج می‌کرد ... خود طرزی برای «افغانی» ساختن تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن،

۱. دیوان میرزا نیازی بلخی بن برات (وفات ۱۲۹۲ق./۱۸۵۶م.)، نسخه خطی مربوط محترم

سید محی‌الدین گوهری.

بلوچ، قزلباش، نورستانی و دیگران و نسخ کردن نام تاریخی کشور خراسان) تلاش وسیع و همه جانبه ای به کار گرفت که از جمله آنها ترک نام خانوادگی و با سابقه خودش و برگزیدن لقب «افغانی» به جای آن بود...»^۱

باید گفت که اعمال و سیاستهای ضد ملی فرهنگ زدایی و هویت زدایی در مورد تورکستان افغانی با تغییر نامهای جغرافیایی، محو آثار تاریخی معماری، کتبی، هنری و غیره بعداً نیز، با شدتهای مختلف ادامه یافت. این سیاست نابخردانه غیرانسانی بویژه در زمان نایبالحکومگی محمدگل خان مومند در بلخ و مضافات آن با شدت و قساوت جاهلانیهی عملی شد و دامنه آن تا دهه های اخیر نیز رسید. بویژه دولت حاکم وقت به قول مرحوم غبار «برای جلوگیری از اتحاد ملت فضای اختلاف زبان، مذهب، نژاد و منطقه را پیش کشیده تحریک نمود و آتش زد. از دیگر طرف برای افروختن کینه و رقابت بین مناطق مختلفه کشور، سیاست تبعیض را پیش گرفت و هم در اغتشاشات داخلی در کاپیسا و پروان، قطغن و بلخ قصداً پشتوزبانان را بر ضد دری زبانان و تورکی زبانان سوق نمود و به کشتار و تاراج واداشت....»^۲

به نظر برخی از مورخان کشور ما (مانند احمد علی کهزاد، میر غلام

۱. ناصری داوودی، عبدالمجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، ۱۳۷۹ش، صص ۱۹۳-۱۹۵.

۲ افغانستان در مسیر تاریخ، جلد ۲، صص ۴۶-۴۷.

محمد غبار، حبیبی وغیره) تاریخ پیشینه بودوباش مردمان تورک تبار در سرزمین ما گویا از سده ششم میلادی به بعد آغاز می گردد. ولی، نظر به اینکه در بسیاری از منابع و آثار معتبر و موثق تاریخی، جغرافیایی و علمی یفتلیها (هیاطله) و کوشانیها (هونها سفید) مردمان تورک تبار معرفی شده اند (این حقیقت را خطوط و تصاویر روی سکه های دوران کوشانیها قویاً تأیید می کند)، لذا پیشینه موجودیت و بودوباش مردمان تورک تبار در میهن ما خیلی دورتر و قدیمتر از آن می باشد، که مورخان نامبرده ادعا کرده اند.

افزون بر آن، نظر به اشارات متون اوستایی و پهلوی، منابع یونانی و هندی این تاریخ باز هم دیرینتر شده، پیشینه تاریخی مردمان تورک تبار با ظهور آریاییها در این مناطق همسان می گردد. بویژه پژوهشهای دانشمندان از منابع دقیق و معتبر نشان داده است، که بودوباش مردمان تورک تبار در کرانه های رود آمو و سیردریا خیلی قدیمتر از این است.^۱

در برشگاه زمانی مورد بحث، در سرزمین «تورکستان» یا «تورکستان جنوبی» افزون بر تورکان، مردمان دیگری چون تاجیکها، هزاره ها، عربها نیز زیسته، دوش به دوش هم کار و پیکار نموده، سرنوشت تاریخی،

۱. در این مورد مراجعه شود به «عصر اوستا» تألیف جمعی از مستشرقان آلمانی، چاپ تهران، «امپراتوری صحرانوردان»، چاپ تهران، مقاله پیشینه تاریخی و تشکل اتنیکی اوزبیکان» در همین مجموعه و دایره المعارف تاجیک و آثار سایر پژوهشگران، چاپ دانشگاه کابل، تاریخ بخارا، تألیف وامبری.

سیاسی و اقتصادی آنها در درازای تاریخ با هم یکجا گره و پیوند خورده است.

باید گفت، که پشتونها از زمان احمدشاه درانی به بعد به این منطقه وارد گردیدند. آنها نخست به تعداد اندک و بگونه غیرمقیم، به عنوان حاکم و سرباز وارد شدند. بگونه مسکون و آن هم در کمیت اندک در زمان دوست محمدخان به این مناطق آمدند. ولی از زمان امیر عبدالرحمن به بعد این جریان بر پایه برنامه خاص و حمایت دولت بطور گسترده و پیمانه زیاد صورت گرفت.^۱

در این نبشته مختصر مروری شتابنده بر وضع سیاسی اوزبیکها و سایر مردمان تورک تبار بر پایه گزارشهای منابع تاریخی معتبری چون «سراج التواریخ»، «افغانستان در مسیر تاریخ» و غیره شده است. این تاریخ، برش زمانی را از تأسیس دولت ابدالیها (۱۷۴۷م.) تا اوایل حصول استقلال (۱۹۱۹م.) در بر میگیرد.

در کتاب «سراج التواریخ» بخشهای شمال و شمالغرب کشور ما به نامهای «تورکستان جنوبی»، «تورکستان صغیر» و تقریباً در همه موارد دیگر بنام «تورکستان» یاد شده است. در برخی موارد، بویژه آنگاه که سخن از کلیت سرزمین کشور بوده «افغانستان و تورکستان» ذکر شده

۱. برای معلومات بیشتر در این مورد دیده شود به اثر ا. پلیاک، نظام اقتصادی افغانستان، چاپ مسکو (نگارنده از نسخه تاییپی ترجمه دری آن استفاده نموده است)

در برشگاه زمانی ایکه مورد نظر و مطالعه ماست، تورکستان جنوبی از لحاظ وضع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در مرحله ما قبل سرمایه داری قرار داشت. «فرمانروایی اقتصادی و سیاسی ملیتهای ساکن آن به ملوک الطوایفی (بیگها، خانها و خانها ...) تعلق داشت، که اراضی زیادی را در تصرف خویش درآورده و از جانشینان خان به شهزادگان جداگانه و مستقل بدل شده بودند. در نتیجه، شرایط خانه جنگی ها و برادرکشی ها به ظهور رسیده، حیات اقتصادی اهالی محلی را شدیداً از ریشه تضعیف نموده منتج به ضعف سیاسی می گردید.^۲ باید گفت که، حاکمیت این خانها و بیگها در مناطق خود بطور ارثی از نسلی به نسل دیگر تا زمان فرمانروایی امیرعبدالرحمان ادامه داشته است.

پیش از فرمانروایی احمدشاه درانی، تورکستان جنوبی به دولت شیبانی و اشترخانی تعلق داشت، که از بخارا اداره می گردید. در سال ۱۷۳۷م. نادرشاه افشار پسر خود رضاقلی را با سپاهی به تورکستان جنوبی فرستاد. تا سال ۱۷۳۸م. او تورکستان جنوبی را از مرو تا بلخ از دست نیروهای پراکنده محلی (تابع اشترخانیها - یارقین) بیرون کشید. در سال ۱۷۴۰م. نادرشاه افشار از جیحون گذشته تا بخارا رسید، ولی در اثر اطاعت شاه

۱. کاتب، ملا فیض محمد، سراج التواریخ، کابل، ۱۳۳۳ق، جلد ۱، صص ۹، ۱۶، ۲۶، ...

۲. نظام اقتصادی افغانستان، نسخه تایپی.

بخارا و عقد معاهده، سرحد آنها رود آمو تعیین گردید.^۱ به این ترتیب، تورکستان جنوبی مانند سایر نقاط سرزمین ما زیر اداره دولت نادرشاه افشار قرار گرفت. نادرشاه افشار برای اداره امور آنجا حاکمانی از قوم افشار با شماری اندک سپاهیان اوزبیک شامل قطعاتش بجا گذاشت. گفتنی است که در زمان تسلط نادرشاه افشار بر تورکستان جنوبی تعدادی قیامها و طغیانها علیه حاکمیت، زورگویی حکام افشاری، بویژه تحمیلات بیش از حد مالیات صورت گرفت، که بررسی آنها از موضوع این مقالت بیرون است.

در سال ۱۷۴۷م. شبنی که نادر افشار در فتح آباد خبوشان (قوچان) به دست مخالفان خود کشته شد، یکی از خدام حرم او، احمدخان (بعداً احمدشاه ابدالی - یارقین) را از این قضیه آگاه نمود. او با سه هزار سوار از دسته ابدالی و اوزبیکه تن به سلاح آراسته، تا بامداد پاسداری حرم شاهی را کردند...^۲ پس از انقراض دولت نادرشاه افشار مناطق بدخشان، شبرغان، آقچه، میمنه، اندخوی، بلخ و غیره هرکدام مستقلانه زیر اداره خانان محلی قرار داشتند.^۳

هنگامی که احمدشاه در قندهار به فرمانروایی رسید، شرایط و زمینه مناسب ایجاد و تأسیس یک دولت مرکزی با نظر داشت وضع آشفته و بی

۱. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، مطبعة دولتی، ۱۳۴۶، ص ۳۵۰-۳۵۱.

۲. سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۰.

۳. نظروف. حق نظر. مناسبات افغانستان و بخارا، دوشنبه، ۱۹۶۳، ص ۱۹.

ثبات در قلمروهای امپراتوری نادرشاه افشار در کشور ما (از زمان احمدشاه ابدالی به بعد افغانستان) و همسایه آن فراهم آمده بود. در این وقت چنانکه اشاره رفت، در تورکستان جنوبی خانان و زمینداران بزرگ محلی در مناطق مختلفی فرمان می‌راندند. شماری از آنان مستقل و برخی ظاهراً و در لفظ زیر اثر دولت اوزبیکه منغیتیه بخارا بودند. این خانان و ملاکان بزرگ میان خود وحدت نداشته، همیشه در دشمنی و زد و خورد با همدیگر بودند. این وضع در پیروزی و تسلط مخالفان بر حکومت‌های محلی آن مناطق یاری زیاد می‌رسانید.

در سال سوم فرمانروایی احمدشاه (۱۷۴۹ م.) حاجی بی میمنه‌گی با شماری از آقسقالان و اعیان اُم البلاد بلخ و توابع آن به قندهار نزد او آمده از اوضاع پریشان خود و ظلم بیحد رحیم خان بخارایی اتالیق تورکستان شکوه نموده، طالب دفع بلا و مصیبت شدند.^۱

در حقیقت امر، آنها با ابراز آمادگی به همکاری، احمدشاه را در تسخیر و تصرف تورکستان جنوبی تشویق و دعوت نمودند. (جالب است که پس از حدود دوونیم قرن، تاریخ بار دیگر با معامله خاینانه ای با دعوت و رهنمایی طالبان از قندهار به شمال افغانستان (تورکستان جنوبی) تکرار شد و این منطقه و مردم آن «لگدکوب» قشون طالبان مزدور بیگانه

۱. المنشی، محمودالحسینی، تاریخ احمدشاهی، به اهتمام دوستم‌راد سیدم‌رادوف، مسکو، ۱۹۷۴، ج ۱، صص ۲۶۰-۲۶۵.

شدند!

«جونانن ال. لی» (Jona than L. Lee) در رساله «تاریخ میمنه» می نویسد که، در گزارش «کنولی» (Conolly) که در ۱۸۴۰م. در باره میمنه نگارش یافته، آمده است که ... حاجی خان (حاجی بی - یارقین) در سپاه نادرشاه تحت اداره احمدخان ایفای خدمت می نمود و بطرفداری وی به جلب و جذب سربازان اقدام کرده است تا بدینوسیله برای خود موقعی تأمین کند.^۱

احمدشاه نیز حاجی بی مشارالیه را به لقب خانی و مرتبه والی گری بلخ و صاحب اختیاری مالیات تورکستان و عطاءالله خان تورکمان را به سپهسالاری آن ولایت سرفرازی بخشید.^۲ بنابر نوشته «جونانن ال. لی» از این تاریخ به بعد، موصوف به حاجی خان معروف شده است و حکومت محلی میمنه تا زمان امیرعبدالرحمان به خانواده او موروثی بوده است. بنابر نوشته «سراج التواریخ» شاه ولیخان وزیر اعظم احمدشاه در سال ۱۷۵۰م. با سپاه زیاد از مرو گذشته میمنه و انخود^۳ (اندخوی - یارقین)، شبرغان، بلخ و بامیان را با بدخشان مسخر نمود و در هریک از ولایات

۱. لی، جونانن ال. تاریخ میمنه، ترجمه معاون سرمحقق عبدالوهاب فنایی، نشر اکادمی علوم افغانستان، کابل، ۱۳۶۹ش، ص ۵.

۲. تاریخ احمدشاهی، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳. وامبری در مورد واژه «اندخود» می نویسد: این همان اندخوی کنونی است که بنابه قواعد آوایی در زبان تورکی، اغلب آخر کلمه به «ت» [=د] بدل شود. واژه «اندخوی» مغولی است و معنای آن خوشبختی فراگیر است. (تاریخ بخارا، ص ۳۱۰، پاورقی)

مذکور حاکمی از افغان (پشتون - یارقین) و اوزبیک گماشت.^۱

باید گفت، که انقیاد و اطاعت مناطق مذکور به دولت احمدشاه گاه گاهی با قیامهای خورد و بزرگ، که علت آن غالباً وصول مالیات سنگین و ستم حکام می تواند باشد، همراه بوده که بشدت سرکوب می شده است. چنانچه بنابر اشاره «سراج التواریخ» در سال (۱۱۸۶ ق. / ۱۷۶۸ م.) احمدشاه وزیر شاه ولیخان را با شش هزار سوار از جانب قندهار سوی بلخ و بدخشان، که مردم آن ولایت عصیان ورزیده بودند، اعزام نمود. شاهمرادبی حکمران بخارا از این ماجرا آگاه گشته لوای معاونت بلخیان و بدخشیان افراشت و شاه ولیخان از این معنی به ذریعۀ عریضه‌یی احمدشاه را آگاه ساخت و او با لشکر آراسته از قندهار براه هرات عازم بخارا شد و از رود مرو عبور کرده میمنه و بلخ و اندخوی و شبرغان را لگدکوب ستوران نمود و وزیر شاه ولیخان را مامور قندوز کرده خود روی به سوی بخارا آورد... ولی، احمدشاه با مرادبی مصالحه نموده و حد فاصل میان مملکتین نهر جیحون تعیین گردید.^۲

این گونه قیامها و عصیانهای مردم مناطق مذکور را مؤلف کتاب «تاریخ احمدشاهی» در موارد بیشتر و مفصلتر ثبت نموده است. چنانچه، قیام مردم قطغن بسرکردگی سهراب بی و پس از مرگ طبیعی او

۱. سراج التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲. همان، ص ۲۷.

بسرکردگی پسرش مضراب بی از آن شمار است. مؤلف اثر مزبور این واقعه را با چنین عبارات جالب بیان می کند: مضراب بی «تار قانون ادب گسسته و ابریشم کج آهنگی بر تنبور ناسازی بسته و چون بخت از مقام ناراستی سر برآورده راه بغی و طغیان می پیمود و ساز مخالف می نواخت.» او با چهار - پنج هزار سوار جرار از نامداران آزموده کار اوزبکیه که همراه او بودند، در یک فرسخی قندوز با سپاه احمدشاه بسرکردگی خانجان به جنگ پرداخت و در نهایت شکست خورد. سپاهیان خانجان به جان و مال مردم تاخته غنایم و اولجۀ زیادی به دست آوردند، که از جمله پنجاه هزار رأس گوسفند به احمدشاه فرستاده شد. بعداً مضراب بی و مردم قطغن تسلیم شدند و سپاهیان خانجان از سر کشته ها کله مناره برافراشتند.^۱

قیام دیگر از موسی خواجه اوزبیک با همیاری «ایزباسر» خان شبرغان است. او با شش هزار سوار قلعه آقچه و نواحی پیرامون آن را تصرف نمود و با نواب خان گماشته احمدشاه در تورکستان جنگها نمود. بالاخره، موسی خواجه شکست خورده به شبرغان عقب نشست و نواب-خان از سر کشته ها کله مناره ساخت. پسر موسی خواجه با چهار هزار سوار در قلعه آقچه به مدافعه پرداخت، ولی با پا درمیانی عبدالحکیم شیخ الاسلام و الله نظرخان اتالیق بلخ دست از مقاومت و سرکشی برداشته، تسلیم شد. به دنبال او «ایزباسر» نیز در شبرغان اطاعت خود را ابراز

۱. تاریخ احمدشاهی، ج ۱، صص ۵۹۱-۵۹۲.

بگونه ای که در آغاز سخنان خود یاد کردیم، در جمع سواران احمدشاه در قشون نادرشاه افشار همراه با سواران ابدالی، سواران اوزبیکه نیز وجود داشتند. افزون بر آن، پس از به قدرت رسیدن احمدشاه، بویژه در یورشهایش به سوی هندوستان سواران و جنگجویان اوزبیک در قشون او بودند. در ابیاتی که مؤلف «تاریخ احمدشاهی» در توصیف اردوی احمدشاه به هندوستان آورده است، این چند بیت گواه روشنی به این گفته تواند بود:

گروهی قزلباش و ازبک به هم زده از شجاعت چو شمشیر دم

گروهی زبلخ و سمرقند و دشت که پیکانشان از حجر می گذشت^۲

در زمان زمامداری تیمورشاه نیز در تورکستان جنوبی آرامش برقرار نبوده است. چنانچه، در نخستین سال فرمانروایی او حاکم بلخ قبادخان دست به قیام یازید. با وجود شکست سخت سپاهیان تیمورشاه بسرکردگی برخوردار، با کشته شدن ناگهانی و مرموز قبادخان به دست یکی از خویشاوندانش قیام نیز خاموش ساخته شد.^۳

تابعیت تورکستان جنوبی به دولت مرکزی افغانستان تا پایان فرمانروایی تیمورشاه و اوایل سلطنت زمانشاه ادامه یافت. این تابعیت فقط به جمع آوری مالیات و اداره امور توسط حکمرانهای ابدالی خلاصه شده،

۱. همان، ج ۲، صص ۵۹۱-۵۹۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳. پوپلزایی، عزیزالدین، تیمورشاه درانی، کابل، ۱۳۳۳ش، ص ۶۴.

کدام کاری در جهت رشد و توسعه اقتصاد و فرهنگ انجام نداده و نمی توانست هم انجام دهد.

کوتاهی سدوزاییها (حکومت ابدالیها) در باب فرهنگ و دانش درخور نکوهش است که حتی نویسندگان درباری با همه مداحی و تملق گویی که نسبت به آنها نموده اند، از آن چنین یاد کرده اند: «آری احمدشاه اگر می توانست به زراعت، صناعت و اقتصاد افغانستان خدمت کند و مدیریت جدید و علوم عصر را به ملت خویش معرفی نماید، در آن صورت بدون شک در ردیف بزرگترین پادشاهان جهان قرار می گرفت...»^۱

با مرگ تیمورشاه پسران او بخاطر به دست آوردن تاج و تخت، سرزمین افغانستان را به میدان جنگ و خونریزی مبدل ساختند. به قول شادروان غبار و منابع دیگر تاریخی، از این به بعد ولایات شمالی و مرکزی افغانستان (بدخشان، تخارستان، بلخ، میمنه و هزاره جات) زیر اداره حکام محلی شکل مجزای ملوک الطوایفی را گرفت.^۲ این وضع تا زمان به قدرت رسیدن دوست محمدخان ادامه یافت.

بنابر نوشته فیض محمد کاتب، در این سال (۱۸۵۰ م.) دوست محمدخان را خیال تسخیر و فتح تورکستان صغیر در ضمیر جایگیر گشت. سردار محمد اکرم سومین فرزندش را به تسخیر تورکستان نامزد نمود و او

۱. زمینه و پیشینه جنبشهای اصلاحی در افغانستان، ص ۶۸.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۱۰.

اگرچه شادروان غبار رسیدن اکرم خان را تا بلخ بدون معارض و مقاومت ذکر میکند، ولی مؤلف «سراج التواریخ» می نویسد که هنگام رسیدن قشون اکرم خان به بامیان، میران تورکستان از بلخ و مزارشریف و شبرغان و اندخود و تاشقورغان و غیره جاها با جمعیت زیادی روی مدافعه به بامیان نهاده، وارد سیغان شدند. در اثر جنگ خونین سپاه مجهز اکرم خان پیروز شده، گام به گام وارد بلخ شد. پس از آن، همه میران تورکستان مانند: ایشان اوراق میر بلخ، ایشان صدور میر آقچه، میرحکیم خان والی شبرغان، میرباباییک رئیس آبییک، غضنفرخان سالار اندخود، گنجلی بیک میر خلم (تاشقورغان)، محمودخان داور سرپلی (پسر ذوالفقار شیر) و شاهمرادییک مرزبان قطغن همه سر بر خط فرمان نهاده، مطیع و منقاد گشتند.^۳ با ایجاد قرارگاه های نظامی از سوی حکومت امیردوست محمدخان در بلخ، شبرغان و اندخوی حاکمیت او استحکام یافت.

گفتنی است که، بقول «جوناتن ال. لی» از ایالات اوزبیک نشین (مقصد تورکستان جنوبی - یارقین) در چهار ولایت تنها میمنه مستقل ماند. میمنه در مساعی و جستجوی متحدین به فارس و هرات روی آورد، و در ۱۸۵۵م. نیروهای فارس (ایران امروز - یارقین) به جانب هرات براه

۱. سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۸۲.

۳. سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۶.

افتاد و از مرغاب عبور نمود. حکومت خان (حاکم محلی میمنه - یارقین) با وجود حسن نیت اتحاد با فارس از تهاجم و اشغال میمنه توسط فارس هراسان نشده و مقاومت نمود. بعد از یک ماه محاصره فارسی ها بر شهر دست یافتند و نامزد فارسی خود را به عوض حکومت خان تحمیل نمودند. به هرحال قوای فارسی در هرات بر آن شد که از هرات بیرون شود، لذا کنترل فارس در میمنه از میان رفت، و حکومت خان توانست که بار دیگر خود را مستقر سازد.^۱

اطاعت میران تورکستان از دوست محمدخان دودمدار نبود، زیرا روش دوست محمدخان این بود که حکومت محلی افغانستان همه بین پسران خودش منقسم باشد. در حالی که ملاکان بزرگ (و میرها) به چنین چیزی تن نمی دادند و هم از تحمیلات بیسرحد فرزندان امیر و آزدگی دهقانان و مالداران استفاده کرده به قیامهای متعددی پرداختند.^۲ چنانچه یکی از این قیامها در سال (۱۲۶۶ق./۱۸۴۹م.) علیه محمد اکرمخان حکمران تورکستان روی داد. شماری از میران در شهر آقچه گرد هم آمده علیه اکرمخان و سردار شریفخان طرح محاربه انداخته، چنان حمله های پی در پی برایشان نمودند، که ایشان در خود تاب ایستادگی نیافته طالب نیروی کمکی از کابل شدند. دوست محمدخان، سردار غلام حیدرخان را با سردار محمد امین خان و شجاع الدوله و لشکریان سواره و توپهای آتشفشان از

۱. تاریخ میمنه، ص ۲۵.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۸۳.

کابل سوی تورکستان گسیل داشت. در نتیجه، این قیام خاموش ساخته شده، سردار غلام حیدرخان در بازگشت خود به کابل، دو نفر بزرگان صاحب نفوذ: ایشان صدور حکمران آقچه و ایشان اوراق میر بلخ را به عنوان عاملین فساد و عناد (یعنی قیام - یارقین) با خانواده هایشان به کابل آورد. محمودخان سرپلی که می بایست با دو نفر دیگر به کابل برده می شد، نسبت اینکه مرد مدبر و تجربه کار بوده توسط اکرم خان نگهداشته می شود.^۱

در تورکستان اینگونه قیامها و خیزشها علیه دوست محمدخان بعداً باز هم روی داد، که بنابر نفاق و عدم وحدت میران بشدت سرکوب و خاموش ساخته شدند. چنانچه، قیام محمودخان سرپلی توسط محمد افضل خان و شریف خان با همکاری و همیاری همه جانبه میرحکیم خان شبرغانی و غضنفرخان اندخودی سرکوب گردید. جریان واقعه از این قرار بوده است: محمودخان و نیروهایش پس از مقاومت زیاد در برابر قشون مجهز به توپخانه افضل خان پایداری نتوانسته، ناگزیر به سوی آقچه عقب نشست و در قلعه آقچه در محاصره ماند. محاصره چندین روز ادامه یافت. در این مدت میان جانبین همه روزه زد و خورد صورت می گرفت. نهایت افضل خان از ادامه محاصره به تنگ آمده دست به حیل معمول زد و قرآنی را مَهر نموده به محمودخان فرستاد و اطمینان داد که در صورت

۱. سراج التواریخ، ج ۲، صص ۲۰۸-۲۰۹.

تسلیم شدن مورد عفو و اعزاز قرار خواهد گرفت. محمودخان به حرمت قرآن مجید علی‌الرغم ممانعت و هوشدار نزدیکانش از قلعه بیرون شده نزد افضل‌خان آمد. افضل‌خان مدت سه روز از محمودخان و سرکرده‌گانش مهمانداری و پذیرایی نمود. ولی، بعداً به اشاره موصوف محمودخان با تنی چند از افرادش در ناحیه چهاربولک بلخ ناجوانمردانه به شهادت رسانیده شد.

به نوشته فیض محمد کاتب، دوست محمدخان برای میرحکیم‌خان خلعت و خطاب نظام‌الملکی و منشور حکومت شبرغان و برای غضنفرخان خلعت و لقب امین‌الدوله و فرمان حکومت اندخود را به پاس خدمات و همکاری‌شان در سرکوب قیام محمودخان اعطا نمود.^۱ باید گفت، که میرحکیم خان شبرغانی بعداً خود نیز علیه دوست محمدخان شورید که بشدت سرکوب گردید.

بنوشته «جوناتن ال. لی»، گرچه این رویدادها معنویات اوزبیک‌ها را تحت تأثیر درآورد، مگر بزودی با ظهور ایشان اوراق در میمنه آرزوها باز جوانه زد. وی از زندان غزنه فرار کرد و راه تورکستان در پیش گرفت، و چندین هزار اوزبیک را تحت پرچم خود گرد آورد. ایشان به جانب شبرغان براه افتادند. افغانها (قشون حکومت دوست محمدخان به سرگرده‌گی افضل‌خان - یارقین) ایشان را تعقیب نمودند، مگر در نزدیکی اندخوی

۱. همان، ج ۲، ص ۲۱۰.

تنظیم شدند و حمله دو جانبی بر آقچه و شبرغان متشبت شدند که در پیامد، نیروهای افغان از هم پاشیده شد و قرارگاه‌های آنان در هردو شهر به داخل حصارها درآورده شد. افضل خان با مواجه شدن به سقوط، به این دو موقف استراتژیک اشخاص خود را گماشت تا میان اوزبیک نفاق و شقاق ایجاد کند. و همین که در اثر این شقاق اوزبیک‌ها میان خود درآویختند، افضل خان به جنرالان خود دستور داد که داخل عملیات شوند. ایشان اوراق تصمیم اتخاذ نمود تا در حوالی آقچه ایستاده‌گی نماید، مگر شکست خورد. وی دستگیر شد، مگر بخت با او مساعدت کرد تا گریز نماید. چه به چوبه اعدام کشانده می‌شد.^۱

در میان بیگهای تورکستان زمین بیگ قندوز به نام مرادیگ بیش از همه نیرومند شده، ساحة نفوذ او از بلخ تا انتهای بدخشان و سرچشمه‌های رود پنج می‌رسید. او، ساحة نفوذش را حتی تا آن سوی رود پنج در مناطقی چون کولاب، بلجوان، درواز، شغان، واخان و غیره گسترش داده، حتی چشم به ضبط ساحات بامیان می‌دوزد.^۲

قیام و سرکشی مرادیگ علیه دوست محمدخان چندین سال دوام نموده، حتی پس از مرگ دوست محمدخان نیز تا سال ۱۸۶۳م. ادامه یافت. برای سرکوب این قیام نیروهای بزرگ و مجهزی از کابل و

۱. تاریخ میمنه، ص ۲۶.

۲. مناسبات افغانستان و بخارا، ص ۳۳.

تورکستان بسیج گردید، که در رأس قطعات آنها افضل خان، شریف خان، عبدالرحمان خان، زمان خان، شمس الدین خان، اعظم خان و دیگر سرداران خانواده دوست محمد خان قرار داشتند. در این مدت، آنان توانستند تا قسماً بر ولایات بدخشان، بلخ و میمنه مسلط گردند. «این مناطق اگرچه اسماً توسط میران اوزبیک اداره می‌شد، در واقعیت تحت اداره حکام افغانی که از طرف یک قرارگاه نظامی حمایه می‌شد قرار داشتند. در این هنگام تنها میمنه در بخش افغانستان [شمال] غربی در کنترل افغانها قرار نداشت. و اگر چنانچه امیر افغانستان فوت نمی‌کرد، بدون تردید میمنه تحت کنترل درآورده می‌شد.»^۱

هنگام به قدرت رسیدن شیرعلیخان در کابل، تورکستان جنوبی زیر اداره افضل خان و عبدالرحمان خان قرار داشت، که با او مخالف بودند. دیری نگذشت که شیرعلیخان به تسخیر تورکستان نایل آمده افضل خان به او تسلیم شد و عبدالرحمان خان به بخارا فرار نمود. این جریان را مولف «تاریخ میمنه» به شرح زیر گزارش داده است:

«میمنه و اوزبیک های تورکستان در جنگهای داخلی ۱۸۶۳ - ۱۸۶۸ م. نقش مهمی داشته اند. اگرچه دوست محمدخان، شیرعلیخان را به حیث ولیعهد خود حفظ نمود، مگر افضل خان دست به شورش زد و خود را به حیث امیر تورکستان قلمداد نمود، و در ۱۸۶۶ م. وی شیرعلیخان را مغلوب

۱. تاریخ میمنه، ص ۲۷.

برگه‌هایی از تاریخ اوزبیکان افغانستان ۱۰۹

نموده، کابل را در قبضهٔ کنترل خود درآورد. شیرعلیخان به قندهار گریخت و سپس به هرات و از آنجا به تورکستان روی آورد، و در آنجا بعد از آنکه اوزبیک‌ها از وی طرفداری کردند به بازسازی قوای خود پرداخت. شیرعلیخان به آنان وعده داد در صورتیکه در طول پیکارها از داعیهٔ او حمایت بعمل آید و وفاداری نمایند، وی زمام ادارهٔ چهار ولایت و دیگر ولایات تورکستان را به حکمرانان اسبق آنها اعاده خواهد نمود. متحد نزدیک وی حسین خان میمنه‌گی بود که وی در زمستان ۱۸۶۷ - ۱۸۶۸م. شیرعلیخان را از طریق قلمرو خود به جانب هرات بدرقه نمود. شیرعلیخان خواستار بود که اوزبیک‌های تورکستان دست بهم دهند و نگذارند که عبدالرحمان خان از جنرالان مربوط عظیم خان در تورکستان از طریق میمنه بر قندهار و هرات حمله کند. پیروزی وسیع این عملیات بر قابلیت نیروها در تورکستان متکی بوده است، مگر هفته‌های نخست حملات تورکستان توسط عبدالرحمان خان فال نیکی برای شیرعلیخان و اوزبیک‌های متحد وی نبوده است، زیرا تا اواسط فبروری بلخ، آقچه و شبرغان به دست عبدالرحمان افتاد، صرف میمنه میان او و هرات از قرارگاه شیرعلیخان باقی مانده بود... حسین خان ماهرانه از طریق یک سلسله گفتگوها... تا یک ماه از پیشرفت قوای افغان بر میمنه جلوگیری کرد. هنگامی که واضح شد میمنه در صدد به دست آوردن فرصت است، عبدالرحمان خان تمام قوای خود را به جانب شهر سوق نمود و بران شد تا هجوم نماید، لکن عقب زده شد. متعاقباً وی در صدد محاصره برآمد که

این تشبث نیز عملیات او را بیشتر به تعویق انداخت... در صبحگاهان هفدهم ۱۸۶۸م. افغان ها از تمام جوانب بر دیوارهای میمنه حمله نمودند و جنگ خونین تن به تن درگرفت که از پناه گاه ها زنان بر حمله آوران سنگ و خشت ریختند. شامگاهان افغانها وارد شهر شده نتوانستند و به روز دیگر آنان ناگزیر شدند که به تخته پل عقب نشینی کنند و از مارش بر هرات منصرف شوند. مقاومت شجاعانه میمنه زمینه را برای نیروهای شیرعلیخان مساعد ساخت تا بدون اشکال کابل را به تصرف درآورده، امیر را مجدداً بر مسندش بنشانند. عظیم خان و عبدالرحمان خان ناگزیر شدند تا به بخارا فرار کنند و تا زمان مرگ امیرشیرعلیخان در ۱۸۷۹م. در آنجا بمانند.^۱

مناسبات حسنه امیرشیرعلیخان با تورکستان، بویژه با متحد خوب او میمنه تا دیر نپایید و روبه تیره گی نهاد. بنوشته مؤلف «تاریخ میمنه»: «... این امر از ادراء ظالمانه علم خان والی او در تورکستان ناشی بوده است. با وجود شکایات متعدد از طرف تمام میران اوزبیک که بر قلمروهای قبلی شان مستقر شده بودند، شیرعلیخان به حمایت از نایب علم خان ادامه داد. زیرا، او نسبت به همه والیان سلف خود عواید بیشتر برای امیر تدارک و جمع آوری می کرد. بعد از یک مدت ارتباط سرد میمنه با پناه گزینان تبعیدی در بخارا باب مراسلات گشوده شد و تصمیم نهایی

۱. تاریخ میمنه، صص ۲۸-۳۰.

برآن قرار گرفت تا این قلمرو تحت تابعیت درآورده شود. نایب علم خان در ۱۸۷۵م. با یک نیروی بیش از ده هزار نفر بر میمنه حمله کرد و شهر را به محاصره کشید. بعد از یک مقاومت شدید و طولانی سرانجام میمنه به تاریخ ۱۴ مارچ ۱۸۷۶م. به دست افغانها افتاد. حسین خان و خانواده اش بازداشت شدند و دارایی‌شان مصادره گردید و شهر به تاراج کشانده شد. طی این کار در حدود (۱۵۰۰۰) زن و مرد و طفل به دم تیغ کشانده شدند. برای مدت زمانی حسین خان تحت تهدید بود، لکن سرانجام وی تحت نظارت شدید به کابل انتقال گردید. نایب علم خان با استفاده از فرصت، دیگر میران چهار ولایت را که در هنگام مقاومت میمنه ایستاده-گی کرده بودند، برکنار نمود. یک والی افغان (پشتون - یارقین) با یک نیروی قوی قرارگاه مامور امور میمنه گردید.^۱ ولی مؤلف «تاریخ میمنه» در بخش ضمیمه هایش (شماره ۸۰) یادآور می‌شود که شیرعلیخان موافقتی را که با میران تورکستان در ۱۸۶۷م. بعمل آورده بود، حفظ نمود. علم خان از اغتشاش میمنه منعیث یک قرینه در بیرون راندن شان استفاده نمود. او خود نیز مسوول سوء استفاده چندین میلیون رویه ثروت شخصی حسین خان بوده است و روی همین موضوع بوده که از عنایت امیر افتاد.^۲

۱. همان، ص ۳۰

۲. همان، ضمیمه، ص ۵۵.

باید گفت، که تا هنگام به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمان، سرزمین افغانستان صحنه جنگ و زد و خورد مدعیان تاج و تخت اولاد دوست محمدخان از یکسو و جنگهای استیلاگرانه انگلیسها از سوی دیگر قرار داشت. از این رهگذر و نیز قیامهای مردم در نقاط مختلف کشور علیه دولت ابدالیها و محمدزاییها صدمات و زیانهای زیادی بر پیکر اقتصاد و فرهنگ کشور، بویژه زندگی توده های مردم از جمله سرزمین تورکستان وارد گردید. بیشترین این رویدادهای تاریخی در برگهای آثار تاریخی مربوط به آن دوران ثبت است.

امیر عبدالرحمان پس از رسیدن به قدرت با نیروی قاهره و استبداد خشن به سرکوب حکومت محلی و قیامهای مردم دست یازید و دولت مرکزی بالنسبه نیرومند ایجاد نمود. هرسری که در برابرش بلند می-گردید، بلادرنگ بیرحمانه سرکوب می-شد. ولی با وجود آن، تسلط و حاکمیت عبدالرحمان خان بر همه افغانستان و از جمله بر تورکستان جنوبی به آسانی صورت نگرفت. چه، به قول «مارینا آتاوی» و «اناتولی لیون» متخصصان مرکز سیاست شناسی کارنگی ایالات متحد امریکا و نویسنده-گان مقاله «بازسازی افغانستان: واقعیت در برابر تخیل»، عبدالرحمان خان همزمان با ایجاد دولت متمرکز «پروسه بیگانه گی گروه های قومی، قبیله ای و مذهبی حاکم بر کشور را از چنین یک دولت نیز بنیاد نهاد. بیگانه گی ایکه منجر به ناکامی جریان مشروطیت در سالهای (۴۰) هجری شمسی و کشمکش های ویران کننده در دهه های بعدی گردید.

در آثار نویسندگان و مورخان مانند ملا فیض محمد کاتب، غبار، فرهنگ، رشتیا وغیره قیامها و خیزشهای زیاد میران و توده‌های مردم علیه استبداد و اختناق حکومت خودکامه و مطلقه عبدالرحمان خان ثبت شده است. در اینجا شماری از آن قیامها و رویداد های تورکستان جنوبی را بگونه اختصار یادآور می‌شویم.

مردم میمنه به سرکردگی دلاورخان تا چند سال از دولت عبدالرحمان- خان اطاعت نمودند. برای سرکوبی او قوای بلخ به سرکرده‌گی سردار اسحق خان والی بلخ گسیل شد. در نهایت، دلاورخان با حيله معمول مهر کردن قرآن تسلیم ساخته شده، با خانواده‌اش به کابل منتقل گردید. بزودی خود او توسط دژخیمان رژیم شهید ساخته شد و خانواده‌اش سالها در کابل تحت نظر بود. در میمنه به عوض دلاورخان معزول، میرحسین خان حاکم سابق‌الذکر به حیث والی از سوی عبدالرحمان خان مقرر شد.^۱

در ماه ربیع الثانی سال ۱۳۰۶ق. در شهر مزارشریف هنگام سان دیدن، یک سرباز هراتی از صف بیرون شده به امیر عبدالرحمان فیر نمود، که تصادفاً خطا شد.^۲

۱. سراج التواریخ، ج ۲، صص ۲۶۴-۲۶۵، تاریخ میمنه، ص ۳۱ و مجله پیمان، ۲۰۰۰م.، شماره ۵۶ و ۷، صص ۱۹۵-۱۹۷.

۲. سراج التواریخ، ج ۳، صص ۳۹۴-۳۹۶ و تاج التواریخ، چاپ مشهد، ۱۳۱۹هجری، ج ۱، ص ۳۷۵. مؤلف تاج‌التواریخ را به غلط امیر عبدالرحمان خان نوشته اند. مؤلف اصلی آن شخصی به نام محمد سلطان است. (حجت، سال اول، شماره دوم، ص ۷۱)

یکی از مهمترین قیامها علیه امیر عبدالرحمان، قیام بزرگ مردم بلخ به سرکردگی سردار محمد اسحاق خان عموزاده او در سال ۱۸۸۸ م. بود. این قیام علیه ظلم و استبداد امیر بود، که در آن ماموران، کارمندان دولتی و نظامی و توده های مردم سهم داشتند. سردار اسحاق خان از بلخ به قطن حرکت نموده در آنجا همه مردم و سپاه قطن از او جانبداری کرده، علیه امیر قرار گرفتند.

مؤلف «تاریخ میمنه» با اتکا بر تصریح «خالفین» می نویسد که، سردار اسحق خان برای تشویق اوزبیک ها که از داعیه اش حمایت نمایند، متعهد شد که چهار ولایت تورکستان از افغانستان مستقل باشند. این اعلان از سوی مردم منطقه با استقبال زایدالوصف بدرقه شد. ولی میرحسین خان والی میمنه قیام اسحق خان را برسمیت نشناخت و در اثر مزاحمتهای خود زندانی و بعداً اعدام شد. لکن فرزند وی محمد شریف در میمنه بازماند و علیه مساعی و تشبثات وی جهت همکاری وی در انقلاب مقاومت کرد. در واقعیت امر، او والی افغان در میمنه را که او نیز از طرفداران امیر عبدالرحمان بود، اعضای متمرّد قشون افغان را به هرات فرستاد که آنان در آن جا اعدام گردیدند.^۱

امیر عبدالرحمان با تبلیغات گسترده علیه قیام کننده گان نیروی مجهز و بزرگی از کابل بسرکرده گی جنرال غلام حیدرخان معروف به سپهسالار

۱. تاریخ میمنه، صص ۳۴-۳۵.

لندی گسیل داشت. قوماندان سپاه بلخ جنرال محمد حسین خان بود. جنگ میان نیروهای متخاصم در ناحیه بین راه «غزنی-گک» و «حضرت-امام» رخ داد. در این جنگ سپاه امیر منهزم و آماده تسلیم شدند. در این وقت سردار اسحاق خان از بالای تپه بلندی ناظر صحنه نبرد قشونها بود. سپاه کابل بیرق تسلیم افراشت و به غرض سلام جانب سردار موصوف حرکت نمود. اما سردار به خاطر غلط فهمی و بزدلی پنداشت که سپاه بلخ شکست یافته است، لذا از آنجا به سرعت جانب رود آمو و سپس بخارا فرار نمود و در نتیجه سپاه بلخ روحیه خود را باخته شکست یافتند. به این ترتیب، قیام بزرگ بلخ سرکوب گردید و عبدالرحمان خان به مزارشریف رفت و انتقام شدیدی از مردم بلخ و طرفداران سردار اسحاق خان کشید. اسرایی که از افسران سردار به دست او افتاده بود، روزانه پانزده نفر در میدان مرادخانی کابل به ضربت شمشیر افسران کابل پارچه - پارچه می گردیدند. به گفته میر محمدصدیق فرهنگ در یک جمله «سرزمین تورکستان به یک شکنجه‌گاه عظیم مبدل گردید....»^۱

یکی از میران تورکستان که چند سال علیه امیرعبدالرحمان جنگید، محمدخان بیگلربیگی، میر سرپل بود. او برادر خورد محمودخان داور سرپلی معروف زمان دوست محمدخان بود. سرکشی و قیامهای محمدخان بیگلربیگی هم پس از چندین زدو خورد و جنگ بالاخره فرو نشانده شد.

۱. فرهنگ، میرمحمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قم، ص ۳۹۹.

میر با تمام اعضای خانواده‌اش به کابل برده شد و در آنجا بگونه‌ی نظر بند باقی ماند و هم در همانجا دیده از جهان فرو بست. باید گفت، که محمدخان بیگلربیگی یکی از آخرین نماینده‌ی امرای محلی تورکستان بود.^۱ در توصیف شخصیت‌های ملی تورکستان جنوبی دلاورخان و محمدخان بیگلربیگی و جنگ‌های آنان علیه امیر عبدالرحمان مردم میمنه و سرپل سرودهای زیادی گفته اند، که نگارنده برخی از آنها را باز یافت و در مقالتی تحت عنوان «نشانه‌هایی از تاریخ در فولکلور اوزبیکها» آورده است.^۲ چند مصرع از سرود مردم اندخوی در نکوهش امیر عبدالرحمان که من آن را از زبان مرحوم صوفی جان آغا شنیده بودم. در آن وقت ایشان بنابر کبر سن و ضعف حافظه همه سرود را نتوانسته بودند به یاد بیاورند:

عبدالرحمان هو دیدی

مس کوزه گه سوو دیدی

اولیگیم دی یوو دیدی...

یک دو بیتی از مردم سرپل در باره جنگ‌های محمدخان بیگلربیگی:

محمدخان نان فروش سالدی ... گه اوروش

... آتی اوچمه دی آق قلعه نی بیرمه دی

(آق قلعه: قلعه قدیمی و تاریخی شهر سرپل بود که همراه با قلعه‌های

۱. عزیزی، محمد قیوم، شعرای معاصر سرپل، مونوگراف تاییبی، صص ۱۶-۱۵.

۲. مجله ملیت‌های برادر، ۱۳۶۶ش.، شماره‌های ۴ و ۵ و ۶ سال ۱۳۶۶ش.

قدیمی شبرغان و اندخوی به امر محمدگل خان مومند، به بهانه اعمار قلعه جدید تخریب گردید.)

و این هم بیت‌هایی از یک سرود بلند مردم میمنه به نام «اکیرخان» که دوست عزیزم محمدقیوم عزیزی در اختیارم گذاشته بود:

اکیرخانیم مری چاغدن نری چاغ	اکیرخانیم قیزلر اوینر قاورچاغ
اکیرخانیم مس کوزه گه سوو ایچگن	اکیرخانیم لای کوزه گه زار بولگن
اکیرخانیم آدرس تونی سیر پخته	اکیرخانیم ابره تونی کم پخته
اکیرخانیم آتی گه طلا نوخته	

اکیرخانیم طلا نوخته لای بولدی	اکیرخانیم ایل آتیم پیمال بولدی
اکیرخانیم پنجره دن ییقیلیب	اکیرخانیم گل بته گه تیقیلیب
اکیرخانیم ارپه بوغدای پتری	اکیرخانیم بیسم یورهک قاتری
اکیرخانیم مینی شونچه آیتگنیم	اکیرخانیم کته کیچیک خاطری...

این سرود دارای ابیات زیاد دیگر نیز است که آقای عزیزی فقط به ثبت همین مقدار موفق شده بود. گفتنی است که این سرود را زنان با صوت و آهنگ مخصوص میخوانده اند. در این سرود دلاورخان حاکم میمنه به نام «اکیرخان» یاد شده است.

در زمان فرمانروایی امیرعبدالرحمان در تورکستان کارها بیشتر به حفظ و تحکیم حاکمیت دولتی، سرکوب قیامها و مخالفان، جمع‌آوری مالیات خلاصه می شد. چنانکه، صدها تن از مبارزان، آزادیخواهان و مخالفان در این مناطق کشته، زندانی و تبعید گردیدند. بنوشته مرحوم غبار: «ماموران جمع‌آوری مالیه هرنوعی که می خواستند می‌توانستند با مالیه دهان رفتار

نمایند. شدت فشار بالایی مردم تا جایی رسید که از ولایات شمالی (تورکستان جنوبی - یارقین) صدها خانوار ورشکست شده به قلمرو روس و حتی از غرب به ایران فرار کردند.^۱

باید گفت که در «سراج‌التواریخ» و دیگر منابع نمونه‌های چندی از بازپرس و مجازات رشوه‌خواران، اختلاس‌کننده‌گان و غیره ذکر شده است. در امور ساختمانی، گزارشی از احداث نه‌رهای جدید غوری و اجمیل در قطغن را غبار داده است.^۲ همچنان، بنوشته کاتب هزاره «در ماه رمضان ۱۳۱۰ق. نهر جدید شاهی به امر حضرت والا (عبدالرحمان خان - یارقین) در مزارشریف به اهتمام و مهندسی عبدالرحمان خان «اورسیر هندی» از موضع شقّ النهر تا تکیه جیشی که سی هزار گام است، بنای حفر شده و تمامت رعایای تورکستان از راه معاونت دولت (بیگار - یارقین) به حفر نهر مذکور پرداختند.» ساختمای دیگری هم اگر صورت گرفته باشد، فقط محدود به قلعه‌های نظامی و ساختمانهای اندک اداری بوده است. در بخش دانش و فرهنگ اصلاً حرفی وجود ندارد که بنزیم! تعلیم و آموزش اساساً در مکاتب و مدارس سنتی قدیمی (عموماً دینی)، آن هم در مقیاس بسیار اندک به همان روش و شیوه قدیمی از سوی خود مردم صورت می‌گرفت و از سوی دولت هیچگونه اقدام یا کمکی اصلاً صورت نمی‌گرفت.

۱. افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۷۰۷.

۲. همان، ص ۶۴۷.

تورکستان جنوبی

و استعمار انگلیس و روس

در برشگاه زمانی ایکه ما وضع سیاسی اوزبیکان افغانستان و تورکستان جنوبی را به بررسی داریم، در قاره آسیا دو قدرت بزرگ استعماری - دولت انگلیس از سوی شرق و جنوب کشور و دولت تزاری روس در شمال آن مشغول گسترش ساحه نفوذ و فعالیت‌های سیاسی و نظامی خود بودند. افغانستان به مثابه مرز حایلی میان این دو ابرقدرت استعماری قرار گرفته بود، که از نگاه سوق‌الجیشی و موقعیت استراتژیک خود در منطقه برای هردوی آنها، بویژه استعمارگران انگلیس از اهمیت ویژه و برجسته‌ای برخوردار بود. دانشمندی در این مورد چنین گفته بود:

«در مورد مسایل آسیای میانه، موقعیت جغرافیایی افغانستان و کرکتر ویژه مردم آن چنان اهمیت بزرگی به این کشور بخشیده، که به مشکل می‌توان در باره آن مبالغه کرد.»^۱

توجه و نگرانی انگلیسها در مورد ولایات شمال افغانستان (تورکستان جنوبی) به منظور حفظ تسلط استعماری خود در هند، بویژه از سوی امپراتوری تزاری خیلی زیاد بود. آنها در این مورد می‌گفتند: «... ما منتظر حوادث و روش دولت تزاری روس هستیم. یعنی اگر روس خاموش ماند، انگلیس ولایات مذکور را نیز به واسطه تشکیل حکومت مجزا و تحت‌الطاعه (به شکل نواب نشینهای هند) درآورده و سرحد «علمی و دفاعی» هند دریای آمو را قرار خواهد داد. و اگر دولت روس خاموش نماند، در سر تقسیم ولایات شمالی افغانستان با روس جور آمده، سازش خواهد نمود.»^۲

انگلیس سه بار کوشید طی جنگهای (۱۸۴۲ - ۱۸۳۱، ۱۸۸۰ - ۱۸۷۸ و ۱۹۱۹م.) بزور اسلحه افغانستان را به مستعمره خویش مبدل سازد. ولی، هر بار تلاش آنان برای این منظور، در نتیجه مبارزات قهرمانانه مردم افغانستان با عدم موفقیت پایان یافت. این جنگهای ویرانگر تأثیر منفی شدیدی در گستره های اقتصادی و اجتماعی افغانستان به جا گذاشت. در اثر تجاوزات انگلیسها و قیامهای امرای محلی و ملاکان بزرگ، کشور

۱. نظام اقتصادی افغانستان، نسخه تایی.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۴۴۷.

خسارات شدید اقتصادی دیده در نتیجه رشد و انکشاف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن نه تنها عقب ماند، بلکه مردم این سرزمین را از مزایای علوم و فن‌آوری دنیای پیشرفته محروم نگه‌داشت.

نیروهای متجاوز انگلیس مطابق معمول از مرزهای شرقی و جنوبی به کمک خوانین محلی و سران قبایل داخل افغانستان گردیده تا مرکز کابل می‌رسیدند. و هربار نیز با شکست شرم‌آور و تحمل تلفات سنگین از راه آمده دوباره برمیگشتند. نظر به عوامل یاد شده در سطرهای پیشین، همچنان مقاومت شدید مردم و مشکل عبور از کوه‌های هندوکش، پای آنان نتوانست به تورکستان جنوبی برسد. باری لُرد لیتین حکمران انگلیسی هند با فرستادن نامه‌ای به امیرشیرعلیخان، تقاضا نموده بود تا کسان انگلیس مانند کابل در تورکستان و هرات و قندهار باشند، تا از عزم و اراده دولت روسی که از راه افغانستان جانب کشور هند دارد، ایشان کارکنان دولت برتانیه را آگاه کنند تا بر طبق آنچه به رویکار آید کار کرده، به خیر جانین اسباب مدافعه آماده شود... شیرعلیخان این خواسته انگلیسها را عملی نساخته، به نامه مزبور پاسخ نداد.^۱ در حالیکه، بعداً امیرعبدالرحمان روابط بسیار نزدیکی را با انگلیسها برقرار کرده، تمام خواسته‌های آنان را برآورده می‌ساخت.

امیرعبدالرحمان که با حمایت و «امکانات عظیم پولی» انگلیسها به

۱. سراج‌التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۹.

قدرت رسیده بود، به تحریک و حمایت مستقیم آنها کرانه های چپ دریای آمو را تابع فرمانروایی قطعی خویش نمود. باید گفت، که هم امیرعبدالرحمان و هم انگلیسها از علایق و گرایشهای ملی تورکستان جنوبی به تورکستان آن سوی آمو و ناآرامیها در تورکستان جنوبی در تشویش می بودند. باری، این مسأله را از مذاکرات امیرعبدالرحمان با ویسرای هند بخوبی می توان درک کرد. او، برای اطمینان خاطر خود و حامیان انگلیسی اش از ناحیه تورکستان جنوبی به اشغال و سرکوب تورکستان آن سوی رود آمو توسط دولت تزاری امید بسته، به ویسرا چنین گفته بود: «... و درستی کار افغانستان آنچه من می دانم هشت سال مهلت و فرصت می خواهد. بعد از هشت سال اگرچه مردم تورکستان زمین (منظور تورکستان زمین آن سوی آمودریاست - یارقین) بنوعی مغلوب روسی خواهند شد که آن وقت مجال حرکت و بلوا و شور را نخواهند داشت. تصرفات روسی در تورکستان زمین خوب قایم می شود. و امروز حکم می کنم که آن روز دست و پای اوزبکیه بسته خواهد بود، ولی خدا بخواد کار افغانستان بهتر خواهد شد.»^۱

توجه کنید خواننده عزیز، امیرعبدالرحمن که محیلانه به عنوان جهاد

۱. سراج التواریخ، ج ۳، ص ۴۶۱.

اسلام علیه کفر و انگلیس از کمک‌های مردم تورکستان جنوبی در رسیدن به تاج و تخت کابل برخوردار شده بود، چگونه برای اطمینان خاطر خود و حامیان انگلیسی‌اش، به جای حمایت و کمک به مردم مسلمان تورکستان آن سوی آمو - که خود مدتی نمک خوار خوان آنان بود - در پیکارشان علیه استعمار و کفر روسان، با بیش‌رمی تمام آرزوی سرکوب مسلمانان تورکستان آن سوی آمو را توسط روسان داشته است!

آنگونه که منابع تاریخی نشان می‌دهند، هردو دولت استعماری برتانیه و روسیه تزاری بر پایه زدونبدها و معاهدات ویژه مخفی و علنی در آسیای میانه ساحات نفوذ و تسلط خود را معین ساخته بودند. در این میان، افغانستان و بویژه تورکستان جنوبی به مثابه مرز حایلی میان متصرفات آنان قرار گرفته بود.

برخی از زمامداران افغانستان مانند دوست محمدخان و شیرعلیخان هنگام یورش و اعمال نفوذ انگلیسها چشم به کمک دولت تزاری و امارت بخارا می‌دوختند. چنانچه، با آغاز مداخلات اشغالگرانه انگلیسها در افغانستان، دوست محمدخان ضمن نامه‌یی به نیکلای اول تزار روس در این مورد نوشته بود: «چون آن دولت گردون رفعت را با دولت قاجاری اتحاد کامل است، هرگاه در پرداختن امور مملکت افغان و انتظام معاونات سلسله این دودمان نیز توجه شاهانه مصرف نمایند...»^۱

۱. مناسبات افغانستان و بخارا، ص ۳۴.

ولی، آنگونه که مرحوم غبار در چندین مورد تصریح نموده، تمایل دوستی و وعده های دولت تزاری از حد لفظ و حفظ منافع خودش تجاوز نکرده است. بگونه یی که منابع تاریخی و علمی تصریح کرده اند، دوست محمدخان بعداً تصاحب سلطنت را در افغانستان با منافع علیای مردم افغانستان، بویژه در هنگام اوج و شدت مبارزات آزادیخواهی با انگلیسها در معامله ننگین گذاشته، با فرستادن نامه یی وزیر اکبرخان پسرش را نیز به این سازش وادار ساخت و او را از صحنه و رهبری قیام و مبارزات آزادیخواهی بیرون کشید. به این ترتیب، او زمینه را برای انگلیسهای شکست خورده و رانده شده فراهم گردانید تا بر مبارزان ضداستعماری و جنبش آزادیخواهی در کابل ضربات سنگین وارد سازند.^۱

دولت تزاری متصرفات استعماری خود را در آسیای میانه (تورکستان آن سوی آمو) تکمیل نموده به مرزهای افغانستان نزدیک گردید. روسها در فبروری ۱۸۸۴م. الحاق مرو را، که از ولایات تاریخی افغانستان (خراسان) بود، اعلان کردند. و به دوام آن پنجاه را نیز تصرف نموده، با وجود اشتیاق شدید رسیدن به هند و آبهای گرم، پیشروی خود را در این ساحه متوقف ساختند. اما امیر عبدالرحمان که به فکر حفظ تاج و تخت به هر قیمتی بود، برای جلوگیری از تصرف خاک وطن نه تنها هیچ اقدامی نکرد، بلکه نیروهای نظامی دولتی مستقر در مرزها و مردم به خشم آمده

۱. حبیب، دکتور اسدالله، جنبش جنگنامه سرایی در شعر دری سده ۱۹ افغانستان، خراسان (مجله)، سال دوم، ش ۱، صص ۵۹-۶۰.

از تجاوز روسان را از هرگونه مقابله به اصطلاح تحریک‌آمیز مانع گردید. یگانه اقدام او به تابعیت از مشورهٔ ردیلانهٔ دوستان انگلیسی‌اش، موافقت با به توپ بستن و انهدام مصالای هرات و بناهای آن مجتمع زیبا، باشکوه و بینظیر تاریخی عهد تیموریان هرات توسط جنرال لمسدن قوماندان نیروهای انگلیسی مستقر در هرات، بخاطر تصورات واهی سنگرگیری روسها در آن بود. به این ترتیب، لکهٔ ننگین سیاه دیگری بر چهرهٔ آن امیر مستبدِ ستمگر و فرهنگ‌ستیز نقش ابدی بست. طرفه این که، در زمان ما، هم‌تباران فرهنگ‌ستیز و مزدور امیرعبدالرحمان - گروه طالبان - آثار تاریخی با قدامت بیش از دوهزار سالهٔ منحصر به فرد مجسمه‌های عظیم بودا را در بامیان این بار بنام به اصطلاح «بت‌شکنی» منهدم ساخته، لکهٔ ننگین دیگری را در تاریخ اعمال سیاه خود افزودند.

به هرحال، در مبارزهٔ ضداستعماری مردم افغانستان علیه انگلیسها مردم تورکستان از جمله اوزبیکها و دیگر مردم تورک تبار نیز سهم شایسته‌ای گرفته، عملاً خشم و احساسات ضد انگلیسی و ضد استعماری را تبارز داده‌اند. تفصیل و جزئیات این سهمگیری آنان در منابع تاریخی و علمی داخلی و خارجی مربوط به آن دوران، بویژه «افغانستان در مسیر تاریخ»، «سراج‌التواریخ»، «شبخون افغانان» و غیره درج است.^۱

۱. برای معلومات بیشتر درین مورد لطفاً به مقالهٔ «نقش تورک‌تباران افغانستان در مبارزات ضد استعمار انگلیس» همین مجموعه مراجعه شود.

در جریان مبارزات آزادیخواهی از میان مجاهدین ضد استعمار انگلیس در کابل مبارزان پیشگامی به مثابه رهبران قیامهای ملی و بهترین قهرمانان آزادیخواه به منصه ظهور رسیدند. چنانچه، از «امام ویردی اوزبک» در شمار اشخاص معدودی که «در تدویر چرخ انقلاب جان نثاری می کردند» در منابع تاریخی تذکر رفته است. میرزا امام ویردی اوزبک در کادر رهبری «چرخ انقلاب» در کابل در قطار رهبران جهاد چون: میرمسجدی خان، نایب امین الله خان لوگری، وزیر اکبرخان، محمدجانخان و غیره جانفشانی و مبارزه کرد.^۱

۱. برای معلومات بیشتر در این مورد، مراجعه شود به مقالة «میرزا امام ویردی اوزبک» در همین مجموعه.

جنبش مشروطیت و تورکان افغانستان

چنانکه می‌دانیم، ریشه‌های آغازین حرکت‌های مشروطه‌خواهی اول از پایانه‌های حکومت عبدالرحمان خان و کلاً دوران زمامداری حبیب‌الله خان رشد و قوام یافت. با وجود آن که مرکز گروه‌ها و جنبش‌های مشروطه‌خواهی در کابل بود، ولی روحیه و احساسات ضداستبداد و سلطنت مطلقه در اقصای نقاط کشور عزیزما، از جمله در تورکستان جنوبی به نیرومندی وجود داشت. در حلقات و جنبش‌های مشروطه‌خواهی نماینده‌گان تقریباً همه ملیت‌های مختلف میهن ما، از آن جمله اوزبیک‌ها و سایر تورکان وجود داشته‌اند. چنانکه، ملا بابامرادخان اندخویی، پروفیسور غلام محمد میمنه-گی و احمدقلی خان قزلباش چنداولی در جمع مشروطه‌خواهان و شادروان محمدکریم نزیهی (جلوه) در جمع مشروطه‌خواهان دوم از آن شمار‌اند.

مبارزان مشروطه‌خواه اوزبیک، بویژه پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی دوشادوش سایر همزمان جان‌برکف خود، رنج زندانها، شکنجه‌ها و تبعیدها را پذیرا شده، شماری از آنان جانهای شیرین خود را نیز در راه آرمان مقدس مردمی خود فدا کردند. از این میان نقش پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی در «جمعیت سرّی» مشروطه‌خواهان، بویژه رهبری آن بیش از همه برجسته بود. چنانچه، هم او بود که با از خودگذشتگی داوطلب بردن عریضه مشروطه‌خواهان به حضور حبیب الله خان در جلال-آباد شد.^۱

نتیجه: تورکستان جنوبی پیش از تأسیس دولت ابدالیها قسماً زیر اداره دولت اشترخانیان بخارا و گاهی هم بگونه حکومتات محلی مستقل بوده، ولی پس از تأسیس حکومت ابدالیها و محمدزاییها و ایجاد دولت افغانستان، عموماً و گاهی قسماً در چارچوب دولت افغانستان زیر اثر آن قرار گرفت. در درازای این مدت بگونه‌یی که گفته آمد، در ترکیب اتنیکی مردمان تورکستان جنوبی پشتونها نیز وارد گردیدند. فرایند ورود، انتقال و اسکان این گروه اتنیکی تازه به تورکستان، بویژه از زمان فرمانروایی امیرعبدالرحمان و پس از آن براساس پلانهای خاص و حمایت دولت حاکم به طور گسترده‌یی تشدید یافت و پیگیری شد.

همزمان با این فرایند، غصب و تصرف زمینها از دست صاحبان اصلی

۱. برای معلومات مفصل در این مورد، مراجعه شود به مقالة «سیماهای درخشان تورکان در جنبش مشروطه‌خواهی» در همین مجموعه.

و بومی آنها با عملکرد مستقیم دولت یا با حمایت آن و توزیع آن به ناقلان تازه وارد، تغییر نامهای قدیم تورکی یا دری جغرافیایی، ممانعت از بسیاری از آیینها و رسوم ملی بازتاب دهنده هویت ملی و تاریخی، انهدام و محو آثار تاریخی - بویژه از سوی محمدگل خان مومند فرهنگ ستیز در بلخ باستان - حتی تا دهه های اخیر بشدت عملی گردید.

در این مدت، تورکستان جنوبی نیز بنابر جنگهای مدعیان تاج و تخت ابدالی و محمدزایی، قیامها و عصیانهای مردم علیه حاکمیت و استبداد آنان، جنگهای فیودالی و ضد استعماری آسیبهای شدید و اسفباری دید. به قول ا. پلیاک خاورشناس روس: در درازای این مدت ولایات شمال از لحاظ رشد و انکشاف اقتصادی و فرهنگی خود بنابر عوامل یاد شده نه تنها پیشرفتی نکرد و نمی توانست بکند، بلکه جریان تکامل آن بکندی و حتی رکود مواجه گردید.

نقش تورکان افغانستان در مبارزات ضد استعمار انگلیس^۱

اوزبیکها و دیگر مردمان تورک تبار کشور عزیز ما از باشندگان کثیرالعهده و قدیمی این سرزمین به شمار رفته، دارای تاریخ و فرهنگ غنی و باستانی اند. این مردم در درازای تاریخ شکوهمند و پرتلاطم سرزمین ما همراه با ساکنان دیگر این خطه دوش به دوش کار و پیکار نموده، در زمینه های تولید نعمات مادی، پدید آوردن و شکوفایی مدنیت بزرگ و باستانی آن سهم سترگ و بایسته‌یی گرفته اند.

همچنان، آنها در هر زمان علیه دشمنان و متجاوزان رنکارنگ سرزمین

۱. این مقاله نخست در مجله «ملیتهای برادر» ۱۳۶۸ش.. شماره ۳۵-۳۶ و بعداً بزبان اوزبیکی در جریده «یولدوز» نیز به نشر رسیده است.

ما ایستاده‌گی و مبارزه نموده، از آزادی، تمامیت ارضی و همه افتخارات آن با ریختاندن خونهای خود بیدریغ دفاع کرده اند. مبارزات پیگیر و دفاع فداکارانه آنها در برابر تجاوزات استیلاگرانی چون: ساسانیها، عربها، مغولها و غیره با خط زرین ثبت برگه‌های تاریخ میهن ما بوده، همچنان می‌درخشد. از آغاز سده نهم میلادی در همسایه‌گی سرزمین ما دو نیروی بزرگ استعماری - انگلیسها در شرق و جنوب و امپراتوری تزاری در شمال مشغول گسترش ساحة نفوذ و تسلط استعماری خود بودند. افغانستان به مثابه مرز حایلی میان این دو نیروی استعماری بزرگ قرار گرفته، بنابراین برای هردو از اهمیت سوق‌الجیشی بزرگی برخوردار بود.

استعمارگران انگلیسی پس از آنکه بر نیم قاره هند و ثروتهای بزرگ آن دست یافتند، چشم طمع به سرزمینهای غرب دوختند. آنها سر از نیمه دوم سده نهم میلادی به تجاوزات و حملات خود علیه افغانستان آغاز کردند. استعمارگران سه بار (۱۸۳۸ - ۱۸۴۱، ۱۸۷۸ - ۱۸۸۰ و ۱۹۱۹ م.) ضمن یورشهای خود تلاش نمودند تا کشورما را زیر سلطه کامل و دایمی خود درآورند. ولی، هر بار کوششها و تجاوزات آنها با مبارزات و پایمردیهای قهرمانانه مردمان آزادی‌دوست کشورما با ناکامی مواجه ساخته شده، با قبول ضربات کوبنده و تلفات سنگین مجبور به عقب برگشتند.

باید گفت، که این حملات و جنگهای استعمارگران در زیربنا و فرایند رشد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور صدمات زیانبار وارد ساخته نه تنها موجب عقب مانگی آن شد، بلکه باعث محرومیت مردمان آن از

دستاوردهای علم و تخنیک نیز گردید.

قشون استعمارگران همیشه از مرزهای شرقی و جنوبی وارد افغانستان شده، تا مرکز کابل می‌رسید و هربار نیز با شکست مفتضحانه و تحمل تلفات سنگین از راه آمده دوباره برمی‌گشتند. بنابر مقاومت سرسختانه مردم، دشواری عبور قشون آنها از دره‌ها و کوهپایه‌های هندوکش و ملاحظات و عوامل سیاسی دیگر پای آنها نتوانست به تورکستان جنوبی (بخشهای شمال افغانستان) برسد.

توجه و نگرانی انگلیسها به ولایات شمال (تورکستان جنوبی) اساساً به منظور حفظ و تسلط استعماری خود در هند، بویژه از سوی امپراتوری تزاری خیلی زیاد بود. آنها می‌گفتند: «... ما منتظر حوادث و روش دولت زاری روس هستیم. یعنی اگر روس خاموش ماند، انگلیسها ولایات مذکور را نیز به واسطه تشکیل حکومت مجزا و تحت‌الطاعه به شکل نواب نشینهای هند درآورده و سرحد «علمی و دفاعی» هند دریای آمو را قرار خواهد داد و اگر دولت روس خاموش نماند، برسر تقسیم ولایات شمالی افغانستان با روس جورآمده سازش خواهد کرد.»^۱

به هر حال، باوجود نرسیدن پای استعمارگران به ترکستان جنوبی، اوزبیکها و دیگر مردم تورک‌تبار افغانستان در مبارزات و جهاد مردم افغانستان علیه انگلیسها سهم درخور و بایسته‌یی گرفته، در عمل خشم و

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۴۴۷.

احساسات ضد انگلیسی و استعماری خود را ابراز داشته اند. چنانچه شادروان غبار می‌نویسد: حینی که دوست محمدخان از تعقیب انگلیسها سوی بخارا در فرار بود، تا به رسیدن به شهر خلم (تاشقورغان - یارقین) از سوی امرای محلی آنجا چون صوفی‌بیگ و میربابایگ با سواران اوزبیکی پذیره گردید. در خلم میرولی‌بیگ منزل و مصارف داده در اینجا مردم خواهان اقامت امیر و تجمع عسکر برای مبارزه با دشمن (استعمارگران انگلیس - یارقین) شدند، ولی امیر نپذیرفت.^۱

همچنان بنابر نوشته ملا فیض کاتب هزاره در «سراج‌التواریخ»، امیردوست محمدخان زمانی که از قید نظارت امیر بخارا گریخته داخل افغانستان گردید، برای رسیدن به کابل در یورشهایش علیه قشون **داکترلات** مستقر در بامیان از جنگجویان ولایات شمال افغانستان بطور عمده از اوزبیکها و سایر مردم تورک تبار استفاده کرده بود.^۲ باری در تابستان ۱۸۴۰م. پنجهزار سوار به خاطر جهاد از تخارستان و بلخ و خلم آماده شده، امیردوست محمدخان در رأس این قشون اوزبیکه قرار گرفت. او، پسرش افضل‌خان را به عنوان پیشقراول قشون مذکور مقابل انگلیسها فرستاد. قشون در ماه اگست آن سال در ناحیه «باجگاه» با دشمن روبرو گردید. مگر دشمن با استفاده از توپخانه مجهز و سنگین خود مجاهدان را

۱. همان، ص ۵۳۲.

۲. کاتب هزاره، ملا فیض محمد، سراج‌التواریخ، ج ۱، صص ۱۵۷-۱۵۸.

شکست داد.

بار دیگر خود دوست محمدخان قشونی را از تورکستان به راه انداخته، با آن تا بامیان رسید. لیکن، باز هم قشون انگلیس با برتری توپخانه مجهز آنها را عقب زد و دوست محمدخان به تاشقورغان بازگشت. مگر با آگاهی از قیامهای گسترده مردم پروان، کاپیسا و نجراب علیه انگلیسها با یک رساله داوطلبان اوزبیک در ماه اکتبر به استقامت کوهستان حرکت کرد و با رساله اوزبیکی خود به مجاهدین کوهستان، نجراب و تگاب پیوست.^۱

به نوشته جوناتن ال. لی، نماینده انگلیسها در هرات به نام «پوتینجر» به سال ۱۸۳۹م. و یکسال بعد کپتان «آرتور کنولی» هنگام عبورشان از تورکستان در میمنه توقف نموده با حاکم آنجا مضراب خان ملاقات نموده بودند. هردو آرزومند بودند تا بنحوی از حمایت اوزبیک ها از دوست محمدخان، که از زمامداری کابل برکنار شده و شاه شجاع به عوضش به قدرت نصب گردیده بود، جلوگیری نمایند و تورکستان ضمیمه متصرفات او شود.^۲

افزون براینها، هنگام اوج طغیانهای ضد انگلیسی در کابل و نواحی دور و نزدیک آن، وزیر محمداکبرخان و سردار سلطان احمدخان که در زندان بخارا بودند... از طرف امیرنصرالله خان پادشاه بخارا رها و داخل ولایت

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۲.

۲. تاریخ میمنه، ص ۱۸-۱۹.

بلخ شده بودند. مردم برضد استیلای انگلیس به حمایت سردار برخاستند و شش کندک (شش‌هزار نفر) سواره داوطلب به دور او جمع شدند. سردار با این قوت به راه خلم و هزاره و غوربند به کابل کشید.^۱

این سپاهیان در جهاد علیه انگلیسی همراه با آزادیخواهان پروان ضربات کوبنده و سختی بر سپاه انگلیس وارد آوردند، که تا آخر نتوانستند قد راست کنند. این مجاهدین ترکستان تا آخر در راندن انگلیسها از افغانستان جانبازانه و دلیرانه رزمیدند. چنانکه، یکی از پیشگامان سواران بلخی بنام **سیدمیرزا خواجه** فرزند ایشان اوراق میر معروف بلخ در صحنه جهاد در محل «سنگ نبشته» لوگر جام شهادت نوشید.^۲

باید گفت، که از میان مجاهدین ضداستعمار انگلیس در کابل مبارزان پیشگامی به مثابه رهبران قیامهای ملی و بهترین قهرمانان آزادیخواه به ظهور رسیدند. مرحوم غبار از مبارز نستوه «**میرزا امام ویردی اوزبک**» نیز در شمار اشخاص معدودی که در «تدویر چرخ انقلاب جان نثاری می‌کردند»، یاد کرده است. مرحوم غبار نام «امام ویردی اوزبک» را در قطار رهبران جهاد چون: میرمسجدیخان، نایب امین‌الله‌خان لوگری، وزیراکبرخان، محمدجانخان و غیره یاد کرده است.^۳

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۰.

۲. معلومات شفاهی محترم سید محی‌الدین خان گوهری فرزند سید صدیق خان گوهری یکی از نواده‌گان ایشان اوراق به نگارنده.

۳. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴۸.

امام ویردی اوزبک به مثابه عضو فعال رهبری «چرخ انقلاب» حتی به خاطر «انتباه و تحریک رجال متنفذ پایتخت»، هنگام اوج قیامهای ملی در کابل به پخش اعلامیه و شبنامه پرداخته است. مرحوم غبار این حادثه جالب و برجسته تاریخی را چنین گزارش داده است: «در همین ماه جولای (سال ۱۸۴۰ م.) بود که سه نفر کابلی به نام **احمد برنج فروش**، **میرحسن مفتی و میرزا امام ویردی** به غرض انتباه و تحریک رجال متنفذ پایتخت به تبلیغ و نشر اعلامیه‌ی پرداختند که در آن گفته شده بود: «تمام رجال مشهور کشور بزودی از طرف انگلیسها در هندوستان تبعید می‌شوند، پس بایستی قبلاً در صدد نجات خود برآیند.» مکناتن به عجله توسط اعلامیه دیگری، محتویات این اعلامیه را تردید نمود.^۱

لیدی سیل مؤلف کتاب «شبخون افغانان» می‌نویسد: رهبر حقیقی جهاد ضد انگلیسی افغانستان میرمسجدی‌خان بوده و او در رأس گروه بزرگی از مردم پروان و کاپیسا قرار داشت، که بیشتر آنها از محلات و قرای **ترکی‌الاصل** (تأکید از یارقین است.) چون: باستورخیل، ماهیگیر، قلعه بلند، قلعه غلام شاه، اینجو، توغیبردی، آفتاش، قلندرخیل، جمشیدخیل، صیادان، خانقاه، خان‌قدم، نوده، دولانه، ده قاضی، عبدی‌بای، قلعه‌چه، پایان مغل، ملاعمرخیل، شوخی و غیره بودند.^۲

۱. همان اثر، ص ۵۴۰.

۲. اخبار هفته، شماره مسلسل ۱۳۸، ۱۳۷۰ ش.، مقاله میرحسن ثاقب نواده مسجدیخان و مجلة «پیمان»، ۲۰۰۰ م.، شماره پنجم، ششم و هفتم، ص ۲۳۱.

میرمسجدی خان با درک این موضوع که شاه‌شجاع آله دست و قدرت حاکمه در حقیقت به دست انگلیسهاست و آزادی میهن توسط آنها غصب شده، مردم را بخاطر راندن استعمارگران بزور سرنیزه علیه آنها تحریک می‌نمود. و تلاش شدید انگلیسها در از بین بردن میرمسجدی خان و تعیین جایزه برای سر او نیز بنابر همین دلیل بود.^۱

گذشته از آن، هنگامی که امیرعبدالرحمان از بخارا به بدخشان و قطغن آمده عزم تصاحب تاج و تخت کابل را داشت، از احساسات ضد انگلیسی مردم آن مناطق به نفع خود استفاده برده، افزون بر نیرو و حمایت انسانی، کمک مادی زیادی را نیز از آنها برای خود فراهم ساخت.^۲ عبدالرحمان - خان بنام مقابله و جهاد با انگلیسها از میران بدخشان خواست تا هرخانوار یک رأس گوسفند، یک جوال گندم یا جو حاضر آورند. «مردم بدخشان به حمایت سردار برخاستند و شش‌هزار عسکر سواره داوطلب را به مصرف خود به غرض راندن انگلیسها از افغانستان با سه صد هزار روپیه نقد به سردار دادند و هر خانوار بدخشان یک گوسفند و جوال گندم به اردوی ملی پرداختند. همچنین، مردم رستاق و حاکم محلی مبرمحمد عمرخان یک قشون سه هزار نفری - دو هزار سواره و یک‌هزار پیاده - بمصرف خود به نام جهاد ملی به سردار عبدالرحمان خان دادند. میربابه بیگ حاکم

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴۰.

۲. تاج‌التواریخ، ج ۱، صص ۲۴۲-۲۴۳.

و مردم «کشم» همه مثل سایر حصص بدخشان مرد و مال تقدیم کردند. میرسلطان مرادخان والی قطن با تمام قوای خود به عبدالرحمان خان پیوست. این است که به سرعت اردوی داوطلب ملی در معیت سردار تشکیل شد و سبب هراس دشمن در کابل گردید. ورنه روزی که سردار عبدالرحمان خان از والی آسیای مرکزی روسیه «جنرال کافمان» اجازه عودت به افغانستان خواست و از راه بخارا داخل رستاق افغانستان گردید، بیشتر از یکصد سوار با او نبود و سردار تهی دست و غربت زده که تقریباً دوازده سال در سمرقند و تاشکند فقط ماهانه به ۱۵۰ منات روسی زنده گی میکرد، بدون اسپی و قمچینی چیزی از خود نداشت، و با این وضع قدرت مجادله با امپراتوری برتانيا رویای فریبدهی بیش نبود. پس این قوت و فداکاری مردم افغانستان، [بویژه مردم تورکستان جنوبی] بود که سردار را پیش کشید و پیش راند... سپاه بلخ هم به نام جهاد به سردار عبدالرحمان خان پیوست.^۱ هرروزی که میگذشت این نیرو بزرگ و بزرگتر میشد و تا جاییکه روز ورود سردار به چاریکار تعداد آن به یکصد هزار نفر رسید.

امیر عبدالرحمان پس از تصاحب تاج و تخت در کابل، با قدرت قاهره و استبداد خشن در گام نخست به سرکوب، حبس و تبعید تمام رهبران مجاهدین آزادیخواه که علیه انگلیس مبارزه میکردند، پرداخت و با این

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۳۴.

عمل ضربه سختی بر جنبش آزادیخواهی میهن ما وارد ساخت. طبیعی است، که این کار موجب رضایت خاطر حامیان انگلیسی او و افزایش حمایت همه جانبه آنها از حکومت و عملکرهایش بود.

یکی از قیام‌هایی که موجب نگرانی و تشویش جدی انگلیسها واقع شد، قیام مردم میمنه به رهبری دلاورخان والی آنجا و بخشی از قشون هرات به قیادت دودشاهخان نایب سالار برضد مظالم امیر عبدالرحمان بود. این قیام از آن سبب برای امیر عبدالرحمان و انگلیسها مایه تشویش و نگرانی جدی بود که رهبران قیام از مخالف سرسخت ضدانگلیسی سردار محمدایوبخان که در آن وقت در ایران بسر می‌برد، جهت رهبری قیام دعوت نموده بودند. انگلیسها با آگاهی از این امر خطر را علیه خود نزدیک احساس نموده، در تلاش شدند تا به هر قیمتی مانع از پیوستن سردار محمدایوبخان به قیام کنندگان هرات و میمنه شوند.

باید گفت، که سردار موصوف مخفیانه از تهران به ولایت خراسان و از آنجا تا خواف رسید. اما دیر شده بود، زیرا بخشی از سپاه هرات از دودشاه روگردانیده به جانبداری از دولت علیه خود او قیام کردند. در این وقت سردار ایوبخان نیز به استشاره انگلیسها توسط حکومت ایران بازداشت و محبوس گردیده، بزودی به دولت انگلیس تسلیم داده شد. دودشاهخان نیز دستگیر و به کابل اعزام گردید و در آنجا با دو تن از یارانش به طریقه «سنگسار» اعدام شد. دلاورخان نیز مورد هجوم قشون بلخ قرار گرفت و

چون تنها مانده بود، تسلیم گردید.^۱ بدین ترتیب، امیر عبدالرحمان و انگلیسها بار دیگر یک قیام مخالف خود را با یاری و همسویی هم خاموش ساختند.

به این ترتیب، ما با این بررسی مختصر و کوتاه به نقش اوزبیکها و سایر مردمان تورک تبار افغانستان در جنبشها و مبارزات ضدانگلیسی به مثابه صفحه زرینی از تاریخ آنها و میهن مان روشنی انداختیم. یقیناً، در اسناد و منابع دیگر تاریخی مطالب و معلومات بیشتری در این زمینه وجود خواهد داشت، که ما بنابر عدم فرصت و امکان کافی و دسترسی به آنها، به عنوان «مشت نمونه خروار» در اینجا به همین مختصر اکتفا کردیم. این وظیفه دانشمندان و مورخان واقعین کشور، بویژه پژوهشگران اوزبیک است تا در برآورده شدن این دین ملی و علمی پا بفشردند و حقایق تاریخ کشورمان را در اختیار مردم میهن ما قرار دهند.

در فرجام باید گفت که، یاد و خاطره نامیرای مبارزان نستوه و از جان گذشته جنبش ضد استعمار انگلیس کشورما در برگهای تاریخ پرافتخار و ذهن مردمان میهن محبوب ما جاودان است. در لوحه های مرمهرین بناهای یادگاری مانند: طاق ظفر پغمان، منار جهل و دانش بریکوت شهر کابل وغیره که به خاطره پرفروغ رزمندگان قهرمان و آزاده استقلال میهن عزیزما بخشیده و برپا ساخته شده است، نام نماینده گان پیکارجوی همه ملیتها و اقوام سراسر کشورما، از جمله مردمان تورک تبار ثبت است.

۱. همان، ص ۶۶۴ و مجله «پیمان» (امریکا)، شماره ۵، ۶ و ۷، ۲۰۰۰م.، صص ۱۹۵-۱۹۷.

امام ویردی (بیردی) اوزبک

مبارزی از تبار آزادیخواهان^۱

مردم افغانستان با خصوصیت‌های بارز آزادیخواهی، آزادمنشی و استعمارستیزی شهره جهان اند. موقعیت استراتژیک جغرافیایی میهن ما در طول تاریخ آن را در معرض تهاجمات، جنگ‌ها و گذرگاه سلطه جویان و لشکرکشی‌های بزرگ قرار داده است. از این رو، این سرزمین و مردم آن از اثر تجاوزات و جنگ‌های متجاوزین سلطه‌جو و استعمارگر متحمل تلفات انسانی زیاد و زیان‌ها و آسیب‌های مادی و معنوی بزرگی شده اند.

در سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی مردم ما شاهد تلاش‌های

۱. این مقاله بار نخست در شماره (۳۰)، سال ۱۳۶۸ ش. در جریده «یولدوز» و بار دوم در شماره ماه اسد سال ۱۳۷۳ جریده «جوزجانان» چاپ شده است.

استیلاگرانۀ دو دولت استعماری بزرگ در همجواری کشور خود بودند. استعمارگران انگلیسی از شرق و جنوب و استعمارگران تزاری از شمال چشم طمع به سرزمین ما دوخته بودند. حکومت فارس (ایران) نیز گاه گاهی به نیت دستیابی به بخشهای غربی کشور ما دست به تشبثات نظامی می‌زد.

در این میان، بدون شک استعمارگران انگلیسی بیش از همه به سرزمین ما مداخله و تجاوز نموده، جنگها و تلفات زیاد انسانی و مالی را به آن تحمیل کرده اند. انگلیسها سه بار طی جنگهای اول و دوم و سوم افغانستان و انگلیس (سالهای ۱۸۳۱ - ۱۸۴۱، ۱۸۷۸ - ۱۸۸۰ و ۱۹۱۹ م.) کوشیدند تا سلطۀ خود را بر کشور ما برقرار نمایند. آنها به این نیت خود قسماً از طریق خرید خوانین و سرکرده های محلی و حکومتهای دست نشانده در کابل توفیق یافتند.

گفتنی است که انگلیسها خود نیز از اثر قیامها و پیکارهای مردم افغانستان متحمل تلفات زیاد و شکستهای خفت باری شده اند. در این جهاد مقدس تمام مردم افغانستان شامل کلیه اقوام، قبایل و ملیتها از سراسر کشور شرکت فعال داشتند. در جریان جهاد مقدس مردم افغانستان علیه استعمارگران انگلیس مبارزان برجسته و فداکاری بعنوان رهبران قیامها به منصۀ ظهور رسیدند. یکی از این سیمای درخشان و مبارز نستوه «میرزا امام ویردی (= بیردی) اوزبک» است.

میرزا امام بیردی اوزبک از شمار رهبران پیشگام جنگ اول مردم

افغانستان با انگلیسها بود که در به حرکت آوردن «چرخ انقلاب» جان نثاری کرده اند.

مرحوم غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» از امام بیردی اوزبک دو بار در جمع رهبران جهاد علیه استعمارگران انگلیس چون نایب امین الله خان لوگری، میرمسجدی خان، وزیر محمد اکبرخان، محمدجان خان و غیره یاد کرده است.^۱

گفتنی است که امام بیردی اوزبک در آن زمان در برانگیختن و بسیج مردم عامه و تحریک رهبران جهاد علیه انگلیسها از راه تبلیغات و پخش شبنامه ها و اعلامیه ها نقش فعال داشته است. مرحوم غبار در این رابطه چنین می نویسد: «... در همین ماه جولائی (سال ۱۸۴۰ م. - یارقین) بود که سه نفر کابلی بنام **احمد برنج فروش، میرحسن مفتی و میرزا امام ویردی** (تأکید از یارقین است) بغرض ابتهاه و تحریک رجال متنفذ پایتخت به تبلیغ و نشر اعلامیه‌یی پرداختند که در آن گفته شده بود: «تمام رجال مشهور کشور بزودی از طرف انگلیسها در هندوستان تبعید می‌شوند، پس بایستی قبلاً در صدد نجات خود برآیند.» مکناتن به عجله توسط اعلامیه دیگری محتویات این اعلامیه را تردید نمود.^۲ همین واقعه را ملا فیض محمد کاتب نیز در «سراج‌التواریخ» گزارش داده، ولی

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۴۸.

۲. همان، ص ۵۴۰.

نوشته است که عاملین آن معلوم نشد.



امام بیردی مبارز ضد استعمار انگلیس

بگونه‌یی که دیده می‌شود، میرزا امام بیردی اوزبک آنگونه که مرحوم غبار نیز تصریح کرده است، از شمار معدود رهبران بزرگ جهاد ضد استعمار بود که در «تدویر چرخ انقلاب جان نثاری» می‌کردند. حال بینیم که میرزا امام بیردی اوزبک چه کسی بوده است؟

در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» افزون بر همان دو بار یادکرد کوتاه از میرزا امام بیردی اوزبیک معلوماتی دیگر وجود ندارد. در «دایره-المعارف آریانا» شخصیتی بنام «امام ویردی» معرفی شده است که ما آن معلومات را در اینجا می‌آوریم. با بررسی این معلومات، می‌کوشیم تا روشن نماییم که آن شخص همین «امام ویردی» مبارز است یا خیر.

«امام وردی (= ویردی = بیردی) یکی از خطاطان معروف است. در اواخر شاهان سدوزایی در کابل تولد و نشو یافته و در نستعلیق فرید عصر خود بوده است. این خطاط معروف که امروز در افغانستان او را به طور عموم کسی نمی‌شناسد، اما بعضی ارباب فن طور گمان او را کابلی می‌دانند مگر حقیقتاً او کابلی است، ملازم یکی از شاهزاده‌گان اعلیحضرت شیرعلیخان بوده و با اشخاصی که با ایوب خان فرار هند شدند او نیز به هند رفته و در لاهور سکونت گرفته است. در هند علم خطاطی افراشته و یکی از اساتذۀ حسن خط در نستعلیق محسوب گردیده، بسا اشخاص از برکت تعلیم او به مرتبۀ استادی رسیده اند... امام وردی قطعات مینوشت و حوصلۀ کتابت را نداشت....

قطعات امام وردی در افغانستان کمتر دستیاب میشود. منجمله یک قلمی و یک قطعه ناخنی او در کتابخانۀ مرحوم سید صدیق خان گوهری در مزارشریف دیده شده نهایت زیبا نوشته شده. (این آثار در حال حاضر نیز نزد آقای سید محی‌الدین گوهری پسر آن مرحوم موجود است و نگارنده خود آن را در سالهای اخیر نزد موصوف دیده است - یارقین)

یک قطعه قلمی او که روی لوح چوبی نوشته و حرف آن را برجسته ساخته است با امضاء اوست، در زیارت سخی واقع علی آباد کابل موجود است... این قطعه نماینده‌گی میکند که در نوشته و گل و برگ شبکه کاری روی چوب نیز استاد بوده. یک قطعه خط جلی او در کتابخانه ملی ایران نیز وجود دارد که در کتاب (نمایش خطوط خوش نستعلیق) به شماره (۴۵) گرفته شده است...^۱

بنابر دلایلی که در زیر بر می‌شماریم، به احتمال قریب به یقین میرزا امام وردی اوزبک ذکر شده در «افغانستان در مسیر تاریخ» و امام وردی «دایره‌المعارف آریانا» بایستی یک نفر باشند.

اول، هردو در کابل تولد و نشو و نما یافته و به عنوان «کابلی» یاد شده‌اند،

دوم، زمان زنده‌گی هردو همزمان است. یعنی از اواخر حکومت سدوزایی‌ها تا اواسط حکومت امیر عبدالرحمن،

سوم، امام وردی مذکور در تاریخ غبار مبارزی سختکوش، ضد استعمار انگلیس و از رهبران جهاد و در نتیجه مخالف سرسخت انگلیسها بوده است. امام وردی خطاط از اینکه با فراریان هند همراه با سردار محمد ایوب خان مخالف سرسخت انگلیسها به هند رفته، لذا او نیز بایستی مخالف انگلیسها بوده باشد. از سوی دیگر این دومی مدتی ملازم

۱. دایره‌المعارف آریانا، جلد دوم، ذیل مدخل امام وردی.

شهزاده‌گان امیر شیرعلیخان بوده و امیر نیز خود با انگلیسها مخالف بود، چهارم، واژه «میرزا» در نام امام ویردی اول دو مطلب را در ذهن تداعی میکند: یکی، او باید منشی، نویسنده و خوش خط بوده باشد. دوی دیگر، او ممکن است منسوب به احفاد تیموریان یا بابریان در کابل بوده باشد، که لقب «میرزا» در آن خاندان مرسوم بود.

به این ترتیب با نظرداشت مشترکات و هم‌ماندیهایی بسیار نزدیک یاد شده در بالا، میتوان گفت که میرزا امام ویردی (= بیردی = وردی) اوزبک در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» و امام وردی (= ویردی = بیردی) خطاط در «دایره‌المعارف آریانا» به گمان غالب هردو یک شخص باید باشند.

به هرحال، میرزا امام ویردی (بیردی) اوزبک کابلی از سیماهای درخشان و از رهبران فعال و برجسته قیامهای آزادیخواهی کشور ما و نماینده سزاوار افتخار مردم اوزبیک و تمام تورکان افغانستان در جهاد مقدس ضد استعمار انگلیس در سده های هیجدهم و نوزدهم است.

گفتنی است که، با دریغ مورخان درباری، متعصب و تنگ نظر نام این شخصیت ممتاز و آزادیخواه کشور ما را در کتب تاریخ، بویژه کتب درسی مکاتب عمداً و جبراً از قلم انداخته اند. در حالیکه، شادروان غبار نام میرزا امام ویردی را در قطار رهبران جهاد ضد استعمار مانند میرمسجدی خان، نایب امین الله خان لوگری، محمدجان خان، وزیر اکبرخان و غیره به عنوان گرداننده گان «چرخ انقلاب» ذکر نموده است.

باید گفت که تنها در دو دههٔ پسین با تشبث نگارندهٔ این سطور مقالات و نوشته‌هایی مستقل و غیر آن در بارهٔ میرزا امام ویردی (بیردی) اوزبک و کارنامه‌های او در مطبوعات کشور به نشر رسید. همچنان، به سال ۱۳۶۸ش. آنگاه که هفتاد و مین سالگرد حصول استقلال افغانستان در سرتاسر کشور به طور باشکوهی تجلیل میشد، و شهر کابل با تصاویر و پورتریت‌های رهبران جهاد استقلال و مشروطه خواهان آزین می‌یافت، نگارنده زنده‌گینامه و کارنامه‌های تاریخی دو تن از شخصیت‌های تاریخی تورک‌تبار کشور ما، یعنی میرزا امام ویردی (بیردی) اوزبک و پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی را تهیه و از طریق محترم دکتور شرعی جوزجانی به کمیسیون مربوط سپرد. در نتیجه، پورتریت بزرگی از میرزا امام بیردی اوزبک از سوی کمیسیون نامبرده تهیه و در میدان پشتونستان شهر کابل در بنای وزارت مالیه نصب گردید. گفتنی است که کمیسیون مذکور پیشنهاد نگارنده را در مورد هنرمند فرهیخته، مبارز ترقیخواه و یکی از ارکان مسلم جنبش مشروطه خواهی اول میهن ما پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی باوجود مستحق بودنش نپذیرفت. گویا اینکه کمیسیون برای مردم تورک‌تبار همان یک سهمیه را توانسته بود تحمل کند!

سیماهای درخشان تورکان افغانستان در جنبش مشروطیت افغانستان^۱

طی سده های هفدهم و هیجدهم میلادی مناسبات سرمایه داری موجب پیدایش زمینه های دموکراسی و جریانهای اصلاحی در اروپا گردید. امواج این پدیده های نوین اجتماعی طی سالیان چند بتدریج به کشورهای شرق نیز رسید و به گونه حرکت های اصلاحی و مشروطه خواهی تبارز نمود. بویژه، به وجود آمدن اقتصاد سرمایه داری در سده نوزدهم، در برخی از کشورهای مشرق زمین موجب ایجاد ریفورم های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گردید. اینها در واقع مقدمات رویکار شدن

۱. این نوشته بار نخست در مجله «ملیتهای برادر» بزبان اوزبیک، شماره سوم، سال ۱۳۶۷ش. به نشر رسیده است.

دموکراسی در این کشورها بود.

این فرایند از اوایل سده بیستم در شماری از کشورهای شرق به شکل اعلان رژیمهای مشروطه به میان آمد. چنانچه، در ترکیه پروگرام اصلاحات برهبری رشیدپاشا و مدحت پاشا و در ایران پروگرام اصلاحی برهبری میرزا تقی خان مورد عمل پیدا کرد. این جنبشها در نهایت منجر به نشر فرامین مشروطیت در ترکیه از طرف سلطان حمید دوم در سال (۱۹۰۸م.) و در ایران از سوی مظفرالدین شاه قاجار در سال (۱۹۰۷م.) گردید. در مصر خیلی دیرتر، یعنی در سال (۱۹۲۳م.) از سوی ملک فواد مشروطیت اعلام شد. همینگونه، طی سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۸م. کشورهای عراق و سوریه نیز رژیم مشروطه را پذیرفتند.^۱

در افغانستان برخلاف کشورهای یاد شده، برنامه های اصلاحی بوسیله سیدجمال الدین افغانی و امیرشیرعلیخان بین سالهای ۱۸۶۲ - ۱۸۷۸م. از بالا رویدست گرفته شد. ولی این فرایند از اثر تعرض نظامی انگلیس به افغانستان تا آغاز قرن بیستم متوقف گردید. در بین سالهای ۱۹۰۱ - ۱۹۱۸م. مجدداً اصلاحاتی در افغانستان مورد عمل قرار گرفت و مدارس و جریده و کتابخانه های شخصی به وجود آمد. تجارت توسعه یافته و بورژوازی تجارتي بسویۀ ملی تبارز نمود. روشنفکران کم و بیش از نشرات

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۶.

قشر روشنفکر و اصلاح طلبان کشور در کابل دست به تأسیس حزبی بنام «جمعیت سری ملی» زدند. اعضای این جمعیت خواهان تبدیل رژیم مطلق‌العنانی به یک حکومت مشروطه، حصول استقلال افغانستان و نشر تمدن و فرهنگ جدید در افغانستان بودند. حزب در شرایط بسیار دشوار و بشکل کاملاً مخفی فعالیت خود را آغاز نمود.^۲

هرچند مرکز گروه‌ها و جنبشهای مشروطه خواهی در کابل بود، ولی روحیه و احساسات ضد استبداد و سلطنت خودکامه مطلقه در اقصای کشور عزیزما، از جمله در تورکستان نیز به نیرومندی وجود داشت. در حلقات و جنبشهای مشروطه خواهی نماینده‌گان تقریباً همه ملیتهای مختلف کشورما، از جمله تورک‌تباران وجود داشتند. چنانکه، ملا بابامراد خان اندخویی، پروفیسور غلام محمدخان میمنه‌گی و احمدقلی‌خان قزلباش در جمع مشروطه خواهان اول و محمدکریم نزیهی «جلوه» در جمع مشروطه خواهان دوم از آن شمار اند.

مبارزان مشروطه‌خواه اوزبیک، بویژه پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی دوشادوش سایر همزمان جان برکف و فدایی خود رنج زندانها، شکنجه‌ها و تبعیدها را کشیده، شماری از آنها جانهای عزیز و شیرین خود را نیز در

۱. ایضاً همان.

۲. برای معلومات مفصل در این زمینه مراجعه شود به: افغانستان در مسیر تاریخ، صص ۷۱۶-۷۲۷ و پوهاند عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل، ۱۳۶۷ش.

راه آرمان پاک و مردمی خود فدا کردند. نام بسیاری از اعضای «جمعیت سری ملی» و مشروطه خواهانی که اعدام، زندانی یا تبعید گردیدند، در منابع تاریخی، بویژه «افغانستان در مسیر تاریخ»، «جنبش مشروطیت در افغانستان»، «افغانستان در پنج قرن اخیر» و غیره آمده است.

اینک ما به معرفی سه تن از مبارزان مشروطه خواه تورک تبار و کارنامه هایشان می پردازیم.

قاضی بابا مرادخان اندخویی

ملا بابا مرادخان شخصیتی عالم و دانشمند بود. او به سال ۱۲۳۷ش. در شهر تاریخی اندخوی به دنیا آمد. آموزشهای ابتدایی را در مدارس اندخوی انجام داد و بعداً برای تحصیلات عالی راهی بخارا گردید. او در مدارس بخارا علوم متداوله عصر را فرا گرفته دوباره به وطن بازگشت. ملا بابا مرادخان، بقول استاد واصف باختری «به عدالت و علم و بیدلشناسی علم بود».

ملا بابا مرادخان در سال ۱۳۰۷ق. بعنوان قاضی محکمه شرعیه میمنه مقرر شد. او در جریان کار شاهد بیعدالتیها و ستمگریهای دستگاه امیر بر مردم بود و از آن سخت رنج میبرد و آن را آگاهانه و آشکارا نکوهش

میکرد. از همین رو، در سال ۱۳۰۵ق. از وظیفه معزول شد.^۱

در قیام بزرگ مردم مزارشریف بسرکرده‌گی سردار اسحاق خان متهم شده در سال (۱۸۸۸م.) به کابل احضار گردید و در آنجا مدت چندی تحت نظارت قرار گرفت. بعداً در سنه ۱۳۱۶ق. با عده‌بی مورد عفو قرار گرفت و در کابل به سمت قاضی دارالقضا مقرر گردید. این موضوع را ملا فیض محمد کاتب در «سراج‌التواریخ» چنین گزارش داده است:

«... ملا بابا مراد «قاضی بابامراد» و ملا عبدالصمد و ملا عبدالوهاب قاضی و مفتی محکمه شرعیه میمنه که از سبب خیانت که نسبت به دولت کرده (در اصل مخالفت با خودکامه‌گیهای امیر و عمال او - یارقین) در کابل به هون و خواری روز به سر میبردند، حضرت والا (امیرعبدالرحمان - یارقین) تقصیر فرموده مقرر دارالقضای دارالسلطنه کابل شدند.»^۲

اصل مخالفت با خودکامه‌گیهای امیر و عمال او - یارقین) در کابل به هون و خواری روز به سر میبردند، حضرت والا (امیرعبدالرحمان - یارقین) تقصیر فرموده مقرر دارالقضای دارالسلطنه کابل شدند.»^۳

کاندید اکادمسین محمد ابراهیم عطایی ضمن شرح زنده‌گی علمی و ادبی فرزند موصوف، یعنی استاد محمد کریم نزیهی در باره بابامرادخان

۱. متین اندخویی، محمد امین، اندخوی و جایگاه آن در تاریخ، پشاور، ۱۳۷۸ش.، ص ۶۴.

۲. سراج‌التواریخ، ج ۳، ص ۵۳۹.

۳. سراج‌التواریخ، ج ۳، ص ۵۳۹.



ملا بابامرادخان اندخویی

«ملا بابامراد از شخصیت های معروف دربارهای عبدالرحمن خان و حبیب‌الله خان بود. با مشروطه خواهان اول نیز بیرابطه نبود و نزدیک بود که پایش در جمله آنانی گیر آید که حبیب‌الله خان بالای شان به قهر بود و بزدان برود، ولی حبیب‌الله خان در لستی که نام او بود خط گرفت و

گفت: این اوزبیک دانشمند را نباید ضایع کرد.^۱

قاضی بابامراد خان مدتی به سمت قاضی محکمه بلخ، قاضی محکمه نظامی در کابل و قاضی محکمه اندخوی با کمال راستی و پاک نفسی ایفای وظیفه نمود. به سال ۱۳۰۱ ش. بنابر کبر سن از وظیفه رسمی قضاوت گوشه‌گیری اختیار نموده تا آخر زنده‌گی در مدرسه «بابای ولی» شهر اندخوی به تدریس و آموزش شاگردان پرداخت. ملا بابامراد خان به سال ۱۳۰۹ هجری به سن ۷۲ ساله‌گی در زادگاهش شهر اندخوی درگذشت و هم در همانجا دفن گردید.^۲

۱. جریده «اخبار هفته»، شماره مورخ ۱۴ سنبله سال ۱۳۷۰ ش.

۲. برای معلومات بیشتر در باره این شخصیت به مقاله محمد امین متین اندخویی تحت عنوان «(حزین) قاضی بابامراد اندخویی» در جریده «جوزجانان» (۲۸ عقرب، سال ۱۳۷۱ ش) و اثر موصوف بنام «اندخوی و جایگاه آن در تاریخ»، صص ۶۳-۶۸ مراجعه شود.

پروفسور غلام محمد میمنه‌گی

یکی از بزرگان مشروطه خواهان اول، هنرمند فرهیخته و نامدار کشورما پروفسور غلام محمد میمنه‌گی است. غلام محمد میمنه‌گی فرزند عبدالباقی مینگ باشی بن صوفی مینگ باشی بوده، در سال ۱۲۵۲ش. در شهر میمنه مرکز ولایت فاریاب متولد شد. پدرش از اشخاص با نفوذ میمنه بود و در سال (۱۳۰۱ ق.) از سوی امیر عبدالرحمن با اعضای خانواده‌اش به کابل خواسته شد و در آنجا تحت نظارت قرار گرفت. دیری نگذشت که به اتهام دست داشتن به بغاوت، به شهادت رسانیده شد.

غلام محمد میمنه‌گی هفت ساله بود که همراه با خانواده‌اش تبعیداً از

میمنه به کابل آورده شد. او از همان کودکی و نوجوانی صاحب استعداد هنری در رسامی بود. از اثر تبارز استعداد هنری اش در کوتی باغچه باغ بالا توظیف گردید. مدتی تحت نظر داکتر «جان گری» کارمند سفارت انگلیس در کابل و داکتر مخصوص امیر عبدالرحمن و حرمش، به آموزش شیوه ها و رموز هنر رسامی و نقاشی با رنگهای آبی و روغنی پرداخت. او هنوز شانزده سالش بود که در گستره نقاشی شهرت به دست آورد. غلام محمد میمنه گی در سال (۱۲۷۰ هجری) مدتی را در مکاتب حبیبیه و حریبه وقت به تدریس هنر رسامی مشغول بود.

غلام محمد میمنه گی شخصیت سترگ و ممتاز هنر، سیاست و ادب زمانش بود. بعد سیاسی او در رابطه به آزادیخواهی و جنبش مشروطه خواهی اول کشورما از اهمیت ویژه یی برخوردار است. با پیدایی جریان و حلقات مشروطه خواهی در کشور، غلام محمد میمنه گی نیز با داشتن حس نیرومند ترقیخواهی و عدالت پسندی با فعالین مشروطه خواهان تماس گرفته بزودی شامل «جمعیت سرّی ملی» شد و به مبارزات پنهانی مشغول گردید. پوهاند عبدالحی حبیبی در اثرش بنام «جنبش مشروطیت در افغانستان» در باره غلام محمد میمنه گی چنین می نویسد:

«او از خانواده مشهور و متنفذ اوزبک میمنه و یکی از ارکان مشروطیت روشنفکران وقت بود، که هنرمندی و اندیشه وری و ترقیخواهی در مزاج او بهم آمیخته بود و در نقاشی مقام ارجمندی داشت که در سراج الاخبار

باری رهبران گروه مشروطه خواهان عریضه‌یی ترتیب داده از امیر حبیب‌الله خان خواستار بعضی اصلاحات و نشر تمدن و فرهنگ جدید شده بودند. هنگامی که مسئله بردن عریضه به جلال آباد در جلسه رهبران مشروطه خواهان مطرح شد، غلام محمد میمنه‌گی بعنوان یکتن از اعضا و رهبران پیشگام گروه مشروطه خواهان جسورانه آماده‌گی نشان داد تا عریضه مذکور را به جلال آباد پیش امیر حبیب‌الله خان ببرد. در این باره پوهاند حبیبی در همان اثرش چنین می‌نویسد: «... وی (غلام محمد میمنه‌گی - یارقین) عریضه مشروطه خواهان را به جلال آباد پیش امیر برد، ولی در آنجا با دیگر مشروطه خواهان محبوس و در غل و زنجیر به کابل آورده شد و در کوتوالی محبوس گردید و هر روز با یک سپاهی محافظ، به ارگ برای نقاشی برده می‌شد.»^۲

در زمستان (۱۹۰۹ م.) هنگامی که امیر حبیب‌الله خان در باغهای جلال آباد مشغول تفرج بود، دو نفر از اعضای حزب (استاد محمد عظیم خان کارگر فنی فابریکه حربی و ملا منه‌اج‌الدین خان جلال آبادی معلم شهزاده محمد کبیرخان) فهرستی از تمام اعضای حزب تا جایکه می‌شناختند تهیه کردند و ملا طورچاپار این فهرست را با راپوری به نزد امیر

۱. جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۳۳.

۲. همان، صص ۳۳-۳۴.

در جلال آباد تقدیم کرد و گفت: هدف اصلی «حزب سری ملی» کشتن امیر و تأسیس دولت مشروطه است... همین فهرست است که قسمت بزرگ و عمدهٔ اعضای حزب مشروطه خواهان اول را در دسترس تاریخ



تصویر نقاشی شده پروفیسور



پروفسور در میان استادان آلمانی (نفر نشسته در وسط)



شرح تصویر از چپ به راست:

عبدالهادی داوی، پروفسور و غلام غوث خان

افغانستان می‌گذارد.^۱ و در این لست در جملهٔ اعضای «جمعیت سرّی» مشروطه خواهان نام غلام محمد میمنه‌گی نیز وجود داشت که با عده‌یی از رهبران آن جمعیت زندانی شد.

مرحوم غبار می‌نویسد که، بعداً عده‌یی از محبوسین مشروطه خواه از جمله غلام محمد خان رسام که هنرش مورد احتیاج دربار بود، از حبس رها می‌شوند.^۲ ولی بنابر اظهار مرحومه «زرین تاج» دختر دوم غلام محمد میمنه‌گی و همسر مرحوم استاد نزیه‌ی به نگارندهٔ این سطور در سال ۱۳۶۶ش. که با ایشان در همین موضوع گفتگو داشتم، غلام محمد میمنه‌گی تا رسیدن امیرامان خان به سلطنت مدت ۱۳ سال در زندان باقی مانده است.

امان‌الله خان پس از رسیدن به قدرت، زندانیان سیاسی دوران پدرش و از جمله غلام محمد میمنه‌گی را نیز از حبس رها ساخت. کاندید اکادمسین محمد ابراهیم عطایی از قول میرقاسم خان که با غلام محمدخان میمنه‌گی دوستی دیرینه داشت، می‌نویسد:

«اعلیحضرت امان‌الله خان به من (میرقاسم خان) گفت: برو به زندان غلام محمد خان را پیش از اینکه به خانه برود نزد من بیاورش. من رفتم و او را به حضور اعلیحضرت حاضر کردم، امان‌الله خان با او مصافحه نموده و در آغوش کشید و گفت: تو نباید به چنین چهره به خانه بروی،

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، صص ۷۱۷-۷۱۸.

۲. همان، ص ۷۲۰.

برو حمام کن و لباس درست بپوش و در گادی من به خانه برو! غلام محمد خان چنین کرد.^۱

غلام محمد میمنه‌گی به سال ۱۲۹۹ق. غرض تحصیلات عالی به کشور آلمان فرستاده شد. او در مدت دو سال تحصیل در اکادمی صنایع نفیسه برلین آلمان بنابر داشتن استعداد فوق‌العاده و عالی تمام رموز و شیوه‌های ظریف هنر رسامی، نقاشی، گرافیک و غیره را آموخت و چنان استعداد از خود تبارز داد که، در میان (۴۰۰) تن از محصلان کشورهای مختلف مقام اول را حایز گردید. به غلام محمد میمنه‌گی جایزه کاپ لاجورد، یک نشان مطلا و عنوان علمی برجسته «پروفسوری» از سوی استادان آلمان اعطا گردید و او با آن عنوان بزرگ و افتخارآمیز، دانش و هنر سرشار و با شور و شوق فراوان کار و خدمت به مردم و میهن عزیز به سال (۱۳۰۱ هجری) به وطن بازگشت. و درست از همین لحظه به بعد به «پروفسور» شهرت یافت.

جریده «امان افغان» راجع به این موفقیت پروفسور با ترجمه خبری از جریده آلمانی «سوسیال غرته فورودت» در باره موصوف چنین نوشته بود: «... امان افغان این وطنخواه باهمت و صاحب حمیت را که نام افغان و افغانان را روشن ساخت و در ممالک خارجه به سایه کوشش و جدیت خویش اسباب افتخار وطن و باعث روسفیدی اهالی آن گردید به این

۱. زنده‌گی نامه پروفسور غلام محمد میمنه‌گی، نشرات اطلاعات و کلتور فاریاب، ۱۳۷۱ش.

موفقیت عالی و نائل گشتن به خطاب پروفیسری که در تاریخ وطن به یادگار خواهد ماند تبریک و تهانی میگویم...»^۱

مرحوم حبیبی مینویسد:

«... و چون به کابل آمد، از او پذیرایی شایانی شد و مکتب صنایع نفیسه را تأسیس کرد. شاگردان هنرمند را پروراند و در رشته هنری خود دارای مقام ارجمند استادی و آموزگاری بود.

پروفیسور در حلقه های جوانان آزادیخواه و ترقی طلب تا ایام آخرین حیات، بحیث شخصیت ممتاز و مهربان و پرورنده باقی ماند....»^۲

پروفیسور غلام محمد میمنه گی پس از سفر، با مشاهدۀ وضع نا به-هنگار سیاسی و اجتماعی موجود در کابل و بخصوص موجودیت تفرقه میان آزادیخواهان و افراد وطن دوست سخت متأثر گردید. او، بویژه از حرکت های تندروانه و بلند پروازانه امان الله خان تشویش می نمود. میرقاسم خان دوست دیرینش او را تسلی می داد، ولی او می گفت: «جایی که بر فکر و اندیشه سالم هیجانات و احساسات غلبه کند، عواقب هولناکی در انتظار خواهد بود.»

امان الله خان پس از بازگشت از سفر تاریخی خود به کشورهای آسیایی و اروپایی در قصر ستور گزارش سفرش را ارائه می کرد. پروفیسور غلام

۱. داستبداد او مطلقیت په مقابل کی دچینو افغانانو ملی مبارزی، ص ۱۲۱.

۲. جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۳۴.

محمد میمنه‌گی هم حضور داشت. ولی موقعی که از مجلس برآمد، غلام احمدخان اعتمادی که یکی از ماموران عالیرتبه و شخص لیبرال بود، به آواز بلند او را مخاطب کرده گفت: «فکر نمی‌کنم ازین پشیم نمد ساخته شود!»

پروفسور غلام محمد میمنه‌گی از وضع جاری مخصوصاً پس از سفر امان‌الله خان به اروپا سخت انتقاد می‌کرد. و قتیکه امان‌الله خان «حزب استقلال و تجدد» را بنیاد گذاشت و مرامنامه آن به روز (۲۰ سنبله - ۱۳۰۷ هجری) نشر گردید، پروفسور غلام محمد میمنه‌گی به حضور پادشاه رفته و در پیشگاه همه حاضران به او گفته بود:

«این کار (اعلان حزب) در همان وقت اول سلطنت باید می‌شد، فعلاً کاریست که هیچ نتیجه نخواهد داشت.»

امان‌الله خان که در همان روزها خیلی زودرنج و عصبی شده بود پروفسور را تهدید کرده، گفته بود: «غلام محمد خان فکر نمی‌کردم که تو چنین ترسو خواهی بود.»

چون غلام محمد خان نیز طاقت برداشت تهدید و توهین را نداشت، رویاروی امان‌الله خان را مخاطب ساخته گفت: «اعلیحضرتا! من نه محمد یعقوب خان وزیر دربار، نه عبدالعزیزخان وزیر داخله و نه والی محمودخان می‌باشم که از اعمال خود بترسم. صادقانه به شما می‌گویم که کارد به استخوان رسیده، مهربانی کنید مرا اعدام نمایید.»

می‌گویند که در این موقع میرقاسم خان و عبدالرحمن خان لودین

وساطت کردند و اعلیحضرت امان الله گفت: «این پروفیسور دیوانه را از من دور کنید.»

وقتی که غلام محمدخان از اتاق می‌برآمد، بصدای بلند گفت: «اعلیحضرتا! فیصله های دو هفته پیش لویه جرگه شما زولانه‌یی خواهد بود که دست و پای همه را بسته خواهد کرد.»

کاندید اکادمسین محمد ابراهیم عطایی بقول محمد کریم نزیهی داماد پروفیسور می‌نویسد: «... که همان طور هم شد، سه ماه پوره نشده بود که در (۱۸) فقره توبه نامه دربار به نشر سپرده شد و به دامن کشور آتش زد.»

روزی که اعلیحضرت امان الله خان در کابل از سلطنت استعفا کرد و سلطنت به عنایت الله خان برادرش انتقال یافت، غلام محمد میمنه‌گی دیوانه‌وار وارد خانه شده و در حالیکه دیوارهای اتاق خود را به مشت می‌زد، می‌گفت: «ترسو، وطن را در آتش گذاشتید و خود را از میدان کشیدید.»^۱

مرحوم غبار آنگاه که حکومت حبیب الله کلکانی سقوط نموده حکومت

۱. زنده‌گینامه پروفیسور...، صص ۲۸-۲۹. نگارنده در نگارش بخش مربوط به شادروان پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی (در سال ۱۳۶۷) از اسناد و فوتوهای آرشیفی خانواده مرحوم پروفیسور که در نزد محترم نجیب الله سرخابی محفوظ است، استفاده نموده بود. در میان اسناد مذکور تعدادی نامه ها از محمود طرزی، محمد ولی خان دروازی، عبدالهادی داوی و غیره نیز وجود داشت که نویسنده گان شان آنها را به مناسبت های مختلف به پروفیسور فرستاده بودند.

نادرخان رویکار می‌آید، در مورد شک و تردیدها و نگرانی‌های روشنفکران و حلقه‌های سیاسی از آینده چنین مینویسد: «... سایر حلقه‌های سیاسی کابل نیز مانند جمعیت «جوانان افغان» نظر نیکی به دولت جدید نداشتند. پروفیسور غلام محمدخان میمنه‌گی، مقارن شکست نادرخان در جنگ «شاه‌مزار» از قوای سقوی به دیدن محمدولیخان وکیل که در انزوا میزیست رفت و از شکست نادرخان حرف زد. محمدولیخان چنین جواب داد: «نادرخان حتماً کابل را میگیرد و پادشاه میشود. آن وقت است که مردم خواهند دید که افغانستان هندوستانی بازار شده است.»^۱

پروفیسور به اکثر کشورهای اروپایی و آسیایی سفر نموده، ولی با وجود تقاضاهای مکرر بنابر عدم اجازه مقامات نتوانست از زادگاه خود دیدار کند. پروفیسور علاقمند به شعر و ادبیات بود و خود نیز استعداد شعرگویی داشت و با تخلص «مُصور» شعر می‌سرود. ولی با دریغ، بنابر حوادث و ناملایمات روزگار سروده‌های پروفیسور را امروز در دست نداریم و تنها این چند بیت را که نامبرده از آلمان به جواب نامه‌ی پسرش نوشته بود، در اینجا از رساله «ارمغان میمنه» نقل می‌کنیم:

برو مکتب سبق میخوان و مادر را تسلی کن

که من در خدمت اهل وطن سرشار و سرمستم

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ۱۹۹۹م.، ویرجینیا (امریکا)، ص ۴۱.

غنی گر نیستم اما مصورِ بودنم بهتر

که نقش زر تجلی می‌کند پیوسته از شستم...

پروفسور غلام محمد میمنه‌گی در ۱۴ قوس (۱۳۱۴ هجری) به سن (۶۲) ساله‌گی در خانه شخصی‌اش در «باغ نواب» شهر کابل درگذشت و در حضره عاشقان و عارفان کابل به خاک سپرده شد.^۱

در لوحه قبر پروفسور این ابیات نوشته است:

قبر دانشور نیکو سیریت	گر بیرسی زمن این مدفن کیست
در هنر نابغه دوران است	اینکه در زیر لحد پنهان است
ملکی بود به حلیه بشری	عالم و فاضل و نیکو سیری
یک سر مو نبودش خودبینی	کرده تحصیل علوم دینی
این زخدا م معارف بوده	بر بسته علم که عارف بوده
به وطن مکتب ضعف ^۲ آباد	گشته از رحمت این پاک نهاد
در فن رسم پروفسر بود	از همه با هنرمندان ^۳ برتر بود

۱. در باره سوابق خاندانی و پدر پروفسور غلام محمد میمنه‌گی رجوع شود به جلد سوم «سراج‌التواریخ»، همچنان برای معلومات بیشتر در باره خود پروفسور مراجعه شود به نوشته ح. یارقین در مجله «آواز» سال ۱۳۷۰ ش. تحت عنوان «پروفسور غلام محمد میمنه‌گی، هنرمندی فرهیخته از تبار مشروطه خواهان»، و مجموعه مقالات «زنده‌گی نامه پروفسور غلام محمد میمنه‌گی»، نشر اطلاعات و کلتور فاریاب، ۱۳۷۱.

۲. درست آن باید «صنعت» باشد. (یارقین)

۳. درست آن باید «باهنران» باشد. (یارقین)

سوخت از رشک روان بهزاد قلم از دست «رافایل» افتاد
وصف این فاضل و رسام شهیر کی تواند قلم من تحریر
ای درینا که چنین ناموری زنده دهر سراپا هری
گرچه خوابیده کنون زیر لحد نام او زنده باد^۱ تا باید^۲»^۳

گفتنی است که در زمان ظاهرشاهی در کابل یک مؤسسه هنری آموزشی به نام «مؤسسه هنری پروفیسور غلام محمد میمنگی» از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت تأسیس گردیده بود. نمونه های آثار رسامی و نقاشی پروفیسور در ارگ جمهوری و نزد خانواده او وجود داشت. همچنان با تأسیس «گالری ملی» به تعداد هفت اثر هنری از پروفیسور در اتاقی به نام او گذاشته شده بود. پس از حوادث جنگهای ویرانگر دو-سه دهه اخیر نمیدانم که به چه سرنوشتی دچار شده باشند.

۱. درست آن باید «بود» باشد. (یارقین)

۲. درست آن باید «ابد» باشد. (یارقین)

۳. د استبداد او مطلقیت په ...، صص ۱۲۱-۱۲۲.



استاد محمد کریم نزیہی (جلوہ)

محمد کریم نزیهی (جلوه)

محمد کریم نزیهی «جلوه» یکی از شخصیت‌های علمی، ادبی و سیاسی شناخته شده و خوشنام کشورمان است. او به سال ۱۲۸۵ ش. بروایتی در شهر مزارشریف^۱ و بروایت عبدالحی حبیبی در شهر کابل^۲ در یک خانواده بافضل و دانش به دنیا آمد. پدرش قاضی بابامرادخان اندخویی «همان قاضی معروف و قاضی عسکر» و «از مردمان صاحب نفوذ اوزبیک دارای نام و مقام» است که ذکرش در بالا گذشت. نزیهی زمانی که پدر بزرگوارش در بلخ قاضی محکمه بود، آموزش ابتدایی را در شهر مزارشریف دید و دوره «رشدیه» آن وقت را در مکتب حبیبیه کابل به

۱. اندخوی و جایگاه آن در تاریخ، ص ۷۳.

۲. جنبش مشروطیت در افغانستان، ۱۴۸.

پایان رسانید.

استاد نزیهی از آوان جوانی به علوم اسلامی و ادبیات علاقه گرفت. و نخستین آموزشها را در حجر تربیت پدر فرا گرفت. پاره‌یی از علوم را هم، به توصیه پدر، در محضر ملا آدینه تاشقورغانی، مشهور به داملای عرب که

دانشمند بزرگ جامع و معقول و منقول بوده است، آموخت^۱ و دو سه فصل شافیه را هم از نزد یکی از خدمتگزاران پدرش بنام ملا عبدالجبار آموخت.^۱ و بطور مطالعه شخصی نیز از کتابها آنچه را که بایسته بود، آموخت. استاد نزیهی زبانهای انگلیسی، عربی و تورکی را میدانست و در پژوهشهایش از متون مربوط به زبانهای مذکور بهره‌مند میگردید.

«استادان بزرگی چونان ملک‌الشعراء قاری عبدالله، سید مبشر طرازی و هاشم شایق افندی از رهنمونی کننده‌گان وی به اوجها و اوجهای فراتر در پژوهشهای ادبی و علوم بلاغی بودند و صورتگر کییر پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی از مشوقانش در حشر و نشر با درفش داران جنبش مشروطه خواهی دوم و آزادی خواهان بود که نزیهی به صهارت او نیز رسید.»^۲

او در سال ۱۳۱۰ش. به عضویت «انجمن ادبی کابل» که کانون نویسندگان و روشنفکران وقت بود، برگزیده شد و از فعالین پرکار و جدی

۱. نزیهی، محمد کریم، جلوه‌هایی از شعر جلوه، پشاور، ۱۳۷۸ش،، مقدمه، ص ۳.

۲. همان، صص ۵-۶.

آن گردید. استاد نزیهی در جریان فعالیت های خود در «انجمن ادبی کابل» شمار زیاد مقالات علمی و پژوهشی در زمینه های تاریخ و علوم اسلامی و ادبیات به رشته تحریر کشید. استاد باختری در این مورد مینویسد:

«... او در خلال سه سال «تاریخچه ادبیات افغانستان» و «شیبانیان» را نوشت و در نگارش «مفسران، محدثان، فقها و رواه افغانستان» با مرحوم قاری عبدالله یآوری کرد. بخشهایی ازین آثار در سالنامه کابل و مجله کابل تا سال ۱۳۱۹، بازتاب می یافتند. پس از آن بود که او را و نوشته هایش را و اعتراضها و پرخاشه‌هایش را برتنافتند و عذرش را خواستند و کار خویش را آسان کردند و دستور دادند: نزیهی ممنوع‌القلم! تا سال ۱۳۴۰ خورشیدی دیگر نام نزیهی کمتر شنوده میشود و هیچ نوشته‌یی از او مجال انتشار نمی‌یابد. در خانه خود نشسته است چونان تجسمی از غربت در وطن، اما مینویسد و میسراید و تحقیق میکند و گاه گاه آمد و شدی دارد با شاد روانان صفا، غبار، خسته، قربت، حبیبی و نیز با عده‌یی از جوانان که شوق پژوهش و آموزش دارند.»^۱

این وضع «ممنوع‌القلم» بودن مدت دراز، یعنی بیست سال ادامه می‌یابد. و بنا بر اظهار برادرزاده استاد نزیهی به نگارنده، استاد حتی مدتی

بگونه نظر بند در منزلش باقی میماند.^۱ پس از بیست سال که به اصطلاح «آبها از آسیاب می افتد»، مرحوم رهگذر جرأت به خرج میدهد و از استاد نزیهی تقاضای همکاری میکند. استاد واصف باختری در این باره مینویسد: «به سال ۱۳۴۰ نویسنده و روزنامه نویس سرشناس آن سالها مرحوم محمد شفیع رهگذر دل به دریا میزند و از نزیهی خواهش همکاری میکند.

پس ازین نزیهی رساله مبسوط خود را در باب «ظهیر فاریابی» به تفاریق در «ژوندون» به چاپ میرساند و نیز مقالات خویش را در باره شیخ جنیدالله حاذق و یغمای جندقی و نقدی که بر کلیات بیدل چاپ کابل نوشته است و همچنان غزلهایی از او در صفحه ادبی «ژوندون» و چند نشریه دیگر، گاه به گاه، مجال چاپ می یابند.^۲

استاد نزیهی به عنوان یک دانشمند راستین و جسور در کمیسیون نگارش تاریخ افغانستان، از نگارش تاریخ افغانستان بگونه واقعی با نظر داشت واقعتهای تاریخی و عینی جانبداری میکرد و با تحمیل اندیشه های تنگ نظرانه ملی و تعصبات قومی برای نفی نقش و حضور ملیتهای اقلیت کشور و در نتیجه جعل و مسخ تاریخ آن مبارزه آشتی ناپذیر مینمود: «او ... میگفت که شاید تاریخ یک کشور را ابتر رها کرد و نباید به

۱. برادرزاده استاد نزیهی: خانم عالیہ قرداش بنت صوفی محمدرحیم قاضی زاده اندخویی مشهور به «صوفی جان آغا».

۲. همان، صص ۴-۵.

مسخ و مثله کردن آن کوشید. استاد نزیهی پیشنهاد میکرد که برای تداوم یافتن پژوهش در سرگذشت تفکر و اندیشه در سرزمین مان باید تاریخ ادبیات زبان تورکی چغتایی هم نبشته شود و نمایندگان فرهنگ اقلیتهای دیگر افغانستان هم حق دارند که زمینه گستره چنین کاری را خواستار شوند. این پلیست استوار برای رسیدن به وحدت در معنای راستین و عمیق و انسانی این کلمه نه اینکه حتی از نوشتن تاریخ ادبیات زبان فارسی دری پس از جامی جلوگیری شود.^۱

استاد نزیهی با داشتن روح و احساسات شدید آزادیدوستی، ترقی پسندی و عدالتخواهی جانبدار رژیم مشروطه بود. از این رو، او بزودی با حلقات جنبش مشروطه خواهان رابطه برقرار نمود و با جان و دل در راه آرمان و اهداف آن همراه با پیشگامان این عرصه چون میر محمد قاسم خان و عبدالرحمن خان لودین به مبارزه آغاز نمود. استاد حبیبی در اثر خود «جنبش مشروطیت در افغانستان» در این باره چنین مینویسد:

«نزیهی در جوانی با امثال میر قاسم خان و داوی و عبدالرحمن لودین محشور بود و در راه تجدد و مشروطه خواهی و نویسندگی قدم میزد.»^۲

استاد نزیهی در دوره هفتم شورای ملی (۱۳۲۹ ش.) از سوی مردم اندخوی بعنوان نماینده (وکیل) انتخاب گردید. چنانکه معلوم است، دوره

۱. همان، ص ۵.

۲. جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۱۴۸.

هفتم شورایملی افغانستان یکی از دوره های نامدار و فعال در تاریخ کشور ما بود. چه، در این دوره گروهی از روشنفکران ترقی پسند و مشروطه خواه از نقاط مختلف کشور به نماینده گی شورایملی برگزیده شده، گروه اپوزیسیون را در داخل شورا تشکیل داده بودند. نام شماری از اعضای فرکیسیون دست چپی دوره هفتم شورایملی از این قرار است: داکتر عبدالرحمن محمودی (شهر کابل)، مولانا خال محمد خسته (مزارشریف)، سید محمد دهقان (مرکز بدخشان)، محمد کریم نزیهی (اندخوی)، کبیرجان (غوربند)، میرزا محمد قاسم قاضی زاده (سرپل)، عبدالحی حبیبی (قندهار)، نظر محمد نوا (میمنه)، عبدالکریم فروتن (پروان)، عبدالاول (تالقان)، میرغلام محمد غبار (کابل)، سخی امین (دوشی)، قاری عبدالروف (درزاب) و عده دیگر. آنها بطور جدی طرفدار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در کشور و سستیم اداری و بویژه خواهان نظارت و کنترل شورا از عملکردهای حکومت بودند. آنها میخواستند تا حکومت را در صورت تخطی و خلاف ورزی از قانون مورد استیضاح قرار دهند.

بعداً چنانکه میدانیم، حکومت پس از پایان کار دوره هفتم شورایملی، در سال ۱۳۳۱ش. با مداخله مستقیم مانع از انتخاب دوباره اعضای گروه اپوزیسیون در دوره هشتم شد. برخی از رهبران آن مانند مرحوم دکتر عبدالرحمن محمودی و میرغلام محمد غبار را با حبسهای دوامدار پشت میله های زندان قرار داد و عده دیگر مانند عبدالحی حبیبی را از کشور تبعید نمود. همچنان حکومت تظاهرات اعتراض آمیز شهریان کابل را که

انتخابات دوره هفتم شورای ملی را تقلبی و غیر قانونی میدانستند، با زور نظامی سرکوب و متفرق نمود و آزادی مطبوعات را نیز لغو کرد. ولی جنبش روشنفکران دوره هفتم شورای ملی تأثیر ژرفی بر افکار مردم و فرایند رشد اجتماعی جامعه وارد ساخت. به این ترتیب، رژیم به عنوان نیروی بازدارنده با متلاشی ساختن هسته دیگری از ترقیخواهان روشنفکر، جریان رشد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور را سد شد و سالهای دیگر به خودکامه‌گی و ستمگری خود ادامه داد.

در اوایل سال ۱۹۶۸م. مسوده متن قانون اساسی افغانستان تهیه گردید. متن مذکور قبل از ارایه به لویه جرگه، به کمیسیون مشورتی ویژه‌یی برای تدقیق سپرده شد. این کمیسیون متشکل از ۲۷ تن از اهل خبره ملیتها و اقشار مختلف جامعه بود که استاد نزیهی نیز یک تن از آنان بود. باری در ماده مربوط به زبان تنی چند از اعضای کمیسیون برهبری آقای «رشتین» موضعگیری تنگ نظرانه و تعصب آمیزی در برابر زبان دری و زبانهای ملی دیگر نمود. همچنان، در جریان کار کمیسیون زمانی که محمد قدیر تره‌کی زبان اوزبیک و سایر زبانهای ملی را منحنط خواند، استاد محمد کریم نزیهی برسم احتجاج با مجلس مقاطعه کرد.^۱

اینکه چرا استاد نزیهی با اینهمه اعتراضها، پرخاشها و مبارزاتش از چنگ ستمبارگان رژیم برکنار ماند، استاد باختری علت آن را چنین بیان

۱. افغانستان در پنج قرن اخیر، ۸۱۷.

می کند: «می‌پندارم اگر نزیهی باجنای به قول سعدی یکی از «ارکان دولت و اعیان حضرت» نمی بود در همان سالهای پس از ۱۳۲۰ سر به نیستش میکردند. همانگونه که دهها مخالف‌خوان دیگر را کرده بودند که چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!»^۱

استاد نزیهی افزون بر اینکه دانشمند و پژوهشگر توانایی بود، شاعر خوش قریحه‌یی نیز بود. او در شعر «جلوه» تخلص میکرد و بزبانهای فارسی‌دری و اوزیکی شعرهای ناب می‌سرود. گزیده‌یی از شعرهایش به اهتمام محمد امین متین اندخویی از سوی انجمن نویسندگان افغانستان در کابل چاپ شده است. همچنان مجموعه کاملتری از شعرهایش بعداً بنام «جلوه‌هایی از شعر جلوه» با مقدمه ممتع و فاضلانه استاد واصف باختری به سال ۱۳۷۸ ش. از سوی «مرکز نشراتی میوند، کتابخانه سبا» در شهر پشاور به نشر رسیده است. او در اوایل، آنگاه که در صفوف ترقیخواهان و روشنفکران مشغول مبارزات سیاسی بود، با شعرهای آتشین خود ظلم و ستم ستمبارگان و بیعدالتیهای جامعه را نکوهش میکرد و از آزادی، ترقی، عدالت اجتماعی و روشنگری دفاع مینمود. نمونه‌هایی از افکار و شعرهای دوره جوانی او را مرحوم غبار در «افغانستان در مسیر تاریخ» و مرحوم حبیبی در «جنبش مشروطیت در افغانستان» آورده اند.

استاد نزیهی تا آخر عمر به عنوان شخصیت محبوب و دانشمند در نزد

۱. جلوه‌هایی از شعر جلوه، مقدمه، ص ۵.

روشنفکران باقی ماند. او «اوقات زنده‌گی خود را با نیک نامی سپری نموده و در طبقه ترقی پسند افغانستان و حرکات ادبی نفوذ و سهمی داشته است.» او «در یک زمهریر سیاسی (۱۳۶۱) از کشور خارج شد» و در زمستان سال ۱۳۶۲ ش. به سن (۷۷) ساله‌گی در آسترالیا پدروود حیات گفت و جنازه‌اش در شهر «سدنی» آسترالیا به خاک سپرده شد.

مرحوم غبار جلد اول کتاب ارزشمندش «افغانستان در مسیر تاریخ» را با قطعه شعری به پایان برده است که در مقطع آن تخلص شاعر «جلوه» آمده است. این شعر بنابر دو دلیل بطور یقین از آن استاد نزیهی باید باشد: نخست اینکه، تخلص شعری استاد محمد کریم نزیهی، «جلوه» است و دوم اینکه، چنانکه در بالا گفته آمد، او از اعضای مشروطه خواهان دوم («گروه دوم») بود. ما هم آن شعر را بعنوان حسن ختام این نوشته‌مان از کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» نقل می‌کنیم:

یک شاعر روشنفکر «از گروه دوم» در بین این ویرانی و انهدام کشور جوانان را بمبارزه دعوت کرده چنین گفت:

تا کی از جور وستم، شکوه و فریاد کنید

سعی برهم زدن منشاء بیداد کنید

دست ما دامن تان باد، جوانان غیور

که ازین ذلت و خواری، همه آزاد کنید

صدهزاران چو منت، آتش بیداد بسوخت

منشینید زپلا، دم بدم ارشاد کنید

فتنه انگيخته تبعيض نژادی در خلق
فکر آینده ملک خود و اولاد کنید
چندی از خوان نعم، سرخوش و شیرین کامند
گریه بر فاقه کشان خود و فریاد کنید
خانمان کرد تبه، تا شود آباد خودش
خانه ظلم و ستم یکسره بر باد کنید
تا شود بر همگان امن و عدالت قایم
عالمی نو ز مساوات و حق ایجاد کنید
ای جوانان، ستم مرتجعان چند کشید
تا به کی رحم باین دسته شاید کنید؟
ننگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم
طرح ویرانی این بنگه ز بنیاد کنید
آشيان همه مرغان ز ستم آتش زد
قصد آتش زدن خانه صیاد کنید
ندهند ارزش گاهی به حقوق بشری
تکیه به، بر خود و بازوی چو فولاد کنید
غازه سازید ز خون شاهد آزادی را
تا ز خود روح شهیدان وطن شاد کنید
سوخت ای همغسسان، آتش استبداد
شرح این سوخته را بر همه انشاد کنید
چشم امید به تو نسل جوان دوخته ام

درخورشان وشرف مملکت آباد کنید
روزی آید که شود خلق به خلق حاکم وما
رفته باشیم ازین ورطه، زما یاد کنید
می‌برم در دل زار حسرت آزادی را
کاش خاکم به بر سایه شمشاد کنید
شعر من لاله باغ دل خونین منست
مehوشان زیب لب وحسن خداداد کنید
هرکجا لاله رخی با قد سروی دیدید
یکنفس یاد ازاین «جلوة» ناشاد کنید^۱

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، صص ۸۳۶-۸۳۷.



تصویر شماره ۱ -

عده‌ای از وکلای دوره هفتم شورای ملی افغانستان که در میان آنها شماری از وکلای گروه اپوزیسیون نیز قرار دارند. وکلای گروه اپوزیسیون در تصویر از چپ به راست:

قطار اول نشسته: عبدالکبیر جان غوربندی وکیل غوربند (نفر دوم).
 قطار دوم نشسته در چوکی: نظر محمدنوا (نفر چهارم)، عبدالکریم فروتن (نفر پنجم)، میر غلام محمد غبار (نفر ششم) و سخی امین (نفر نهم یا اخیر).
 قطار ایستاده اول: محمد کریم نزیهی (نفر دوم)، میرزا محمد قاسم قاضی زاده (نفر چهارم)، قاری عبدالروف درزایی (نفر ششم) و سید محمد دهقان (نفر هشتم).

قطار ایستاده سوم: مولانا خال محمد خسته (نفر چهارم)

* تصویر مربوط آرشیف نگارنده است.



تصویر شماره ۲ -

عده‌ای از وکلای دوره هفتم شورای ملی افغانستان که در میان‌شان بعضی از وکلای اپوزیسیون نیز قرار دارند. وکلای اپوزیسیون از چپ به راست:

ردیف نشسته: نظر محمدنوا وکیل شهر میمنه، میرزا محمد قاسم قاضی زاده وکیل شهر سرپل، مولانا خال محمد خسته وکیل شهر مزار شریف، عبدالکبیر جان غوربندی وکیل غوربند، سید محمد دهقان وکیل مرکز بدخشان، سخی امین وکیل شهر دوشی.

ردیف ایستاده: عبدالکریم فروتن وکیل پروان (نفر سوم).

سال تصویربرداری: ۱۳۲۹ هجری شمسی.

* تصویر مربوط آرشیف نگارنده است.



تصویر شماره - ۳

عده‌ای از وکلای دوره هفتم شورای ملی افغانستان که در میان آنها شماری از وکلای گروه اپوزیسیون نیز قرار دارند. وکلای گروه اپوزیسیون در تصویر از چپ به راست:

ردیف نشسته: میرزا محمد قاسم قاضی زاده (نفروسط).

ردیف ایستاده: سخی امین (نفراول).

* تصویر مربوط آرشیف نگارنده است.

یادآوری: از خواننده‌گان ارجمند خواهشمندیم تا از میان وکلای تصاویر بالا غیر از اشخاص معرفی شده اگر کسان دیگری را شناسایی کنند، لطفاً به «کانون فرهنگی میرزاالوگ بیک» بنویسند تا در چاپهای بعدی معرفی شوند.

منابع و مأخذ

الف) کتب و رسالات

۱. آریانا دایره المعارف، جلد‌های اول و دوم، از انتشارات دایره المعارف افغانستان، مطبعه عمومی کابل، ۱۳۲۸ ش.
۲. ۱. ا. پلیاک، نظام اقتصادی افغانستان، مسکو، ۱۹۶۴ م. (نگارنده از ترجمه دری تایی آن استفاده کرده است)
۳. استرآبادی، میرزا مهدی، سنگلاخ، ویراستار روشن خیاوی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴.
۴. اطلس طلا تپه، ترجمه عجیگل.

۵. افغانستان در دایره المعارف تاجیک و سایر پژوهشگران، بکوشش

پوهاند داکتر جلال الدین صدیقی، چاپ پوهنتون کابل.

۶. المنشی، محمودالحسینی، تاریخ احمدشاهی، به اهتمام دوستمرداد

سیدمردادوف، دو جلد، مسکو، ۱۹۷۴م.

۷. امیر عبدالرحمان، تاج التواریخ، جلد اول، مشهد، ۱۳۱۹ق.

۸. اوزبیک ادبیاتی، جلد سوم، چاپ تاشکند.

۹. اوزبیک تیلی نینگ ایضاحلی لغتی، ایگی جلد، مسکو، ۱۹۸۱م.

۱۰. اوزبیک شاعرلری، آیخان بیانی نینگ اهتمامی بیلن، کابل،

۱۳۷۰ش.

۱۱. اوستا، ترجمه پوردادود، بمبئی - هندوستان، ۱۹۲۷.

۱۲. اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید،

چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۵ش.

۱۳. ایشانچ، ذکرالله و کوهکن، محمد عالم، اوزبیک ادبیاتی فرهنگی،

تاشقین بهایی اهتمامی بیلن، علیشیرنویای انجمنی مرکزی

شوراسینینگ نشری، میمنه، ۱۳۷۵ش.

۱۴. بابر، ظهیرالدین محمد، بابرنامه، مانو ایزی نینگ اهتمامی بیلن

(تورکی متنی)، کیوتو - جاپان، ج ۱، ۱۹۹۵م.

۱۵. بابر، ظهیرالدین محمد، دیوان، با مقدمه و تعلیقات شفیقه یارقین،

نشر اکادمی علوم افغانستان، کابل، ۱۳۶۲ ش. / ۱۹۸۳ م.

۱۶. بارتولد، ولادیمیر واسیلیویچ، تورکستان نامه، ترجمه کریم

کشاوری، دو جلد، تهران، ۱۳۶۶.

۱۷. باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، جلد

اول و دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۱.

۱۸. بلخی، عبدالله، تام‌التواریخ (سال تألیف ۱۰۰۶ ق.)، نسخه خطی

کتابخانه اکادمی علوم افغانستان.

۱۹. پروفیسور گیگر، پروفیسور اشیگل و دیگران، عصر اوستا، ترجمه

مجید رضی، انتشارات آسیا، تهران.

۲۰. پوپلزایی، عزیزالدین، تیمورشاه درانی، کابل، ۱۳۳۳ ش.

۲۱. حبیبی، پوهاند عبدالحی، ظهیرالدین محمد بابرشاه، چاپ اول،

کابل، ۱۳۵۱.

۲۲. حبیبی، پوهاند عبدالحی، جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل،

۱۳۶۷.

۲۳. حبیبی، پوهاند عبدالحی، جغرافیای تاریخی افغانستان، بنگاه

انتشارات میوند، کتابخانه سبا، چاپ سوم، پشاور، ۱۳۸۲ ش.

۲۴. حدودالعالم، مؤلف نامعلوم، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه پوهاند

میرحسین شاه، کابل، ۱۳۴۲ش.

۲۵. ختک، افضل خان، تاریخ مرصع، بکوشش دوست محمدخان کامل، پشاور.

۲۶. خواندمیر، حبیب‌السیر، تحت نظر دکتر سید محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۳ش.

۲۷. خیام نیشابوری، حکیم عمر، نوروزنامه، تصحیح و تحشیه استاد مجتبی مینوی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۰ش.

۲۸. رحمانی فر، محمد، نگاهی نوین به تاریخ تورکهای ایران، نشر اختر، تبریز، ۱۳۸۱.

۲۹. رشاد، پوهاند عبدالشکور، کوروش خون آشام، پشاور، ۱۳۷۹.

۳۰. زلمی، محمد ولی، د استبداد او مطلقیت په مقابل کی د حینو

افغانانو ملی مبارزی، انجمن انتشارتی میوند، کابل، ۱۳۸۲ش.

۳۱. زنده‌گینامهٔ پروفیسور غلام محمد میمنه‌گی (مجموعهٔ مقالات)، نشر اطلاعات و کلتور فاریاب، ۱۳۷۱ش.

۳۲. زهتابی، پروفیسور محمد تقی، ایران تورکلرین ایسکی تاریخی، انتشارات اختر، تبریز، ۱۳۷۸ش. (بزبان تورکی آذری)

۳۳. شبرغانی، منشی محمد یوسف، تاریخ مقیم خانی، نسخهٔ خطی

کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان. این اثر سودمند بار نخست به سال ۱۸۲۴م. در هند، بار دوم به سال (۱۳۷۵ش.) (بگونهٔ گستنر) بتصحیح پوهنمل سید محمد عالم لیب در شهر مزارشریف و بار سوم در سال ۱۳۷۹ در پشاور، بار چهارم به سال ۱۳۸۰ش. با مقدمه، تصحیح و تحقیق فرشته صرافان، در تهران با قطع و صحافت زیبا و بار پنجم در سال ۱۳۸۳ در پشاور به نشر رسیده است. ما از نسخهٔ خطی و چاپ تهران استفاده کرده ایم. همچنان، ترجمهٔ روسی این اثر توسط ا. سیمینوف صورت گرفته و به سال ۱۹۵۶م. در مسکو به نشر رسیده است.

۳۴. صفا، دکتر ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ دهم، ج ۵، بخش ۱، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۸ش.

۳۵. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، چاپ تهران.

۳۶. عثمان، داکتر عارف و عبدالحمید عاطف، خلق تفکری، کابل، ۱۳۶۹ش.

۳۷. عزیزی، محمد قیوم، شعرای معاصر سرپل، مونوگراف (تایی)، مربوط کتابخانهٔ پوهنتون کابل.

۳۸. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، ۱۳۵۲ش.
۳۹. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، انتشارات جمهوری، ویرجینیا (امریکا)، ۱۹۹۹م.
۴۰. غرغشت، محمد ناصر، ارمغان میمنه، میمنه، ۱۳۲۸ش.
۴۱. غفوروف، باباجان، تاجیکان، کتاب یکم، بخش یکم، بکوشش داکتر جلال الدین صدیقی، چاپ پوهنتون کابل.
۴۲. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، چاپ آفت، کابل.
۴۳. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۳جلد، قم، ۱۳۷۰ش.
۴۴. کاتب، ملا فیض محمد، سراج التواریخ، ۳ جلد، کابل، ۱۳۳۳ق.
۴۵. کاسانی، سیدمبشر سلیمان، اورته آسیا تاریخی، جزء ۳، طایف (عربستان)، ۱۴۱۵ق. / ۱۹۹۴م..
۴۶. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۴۷. گروسه، رنه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۵۳ش.
۴۸. گنجینه های باز یافته افغانستان، زیر نظر پی یر کامیان، در همکاری با ژان فرانسوا ژاریژ با سهمگیری علمی پال برنارد و

ویرونیکی شیلتیس، بی تا، بی جا، صص ۱۵۳-۲۲۷.

۴۹. گوناریارینگ، قبایل تورکهای افغانستان، لپزیک، ۱۹۳۹م.

(نگارنده از دستنویس ترجمه فارسی‌داری مترجم محترم

دکتور محمدسعید عظیمی (جلایر) استفاده کرده است)

۵۰. لی، جوناتن ال، تاریخ میمنه، ترجمه معاون سرمحقق عبدالوهاب

فناپی، نشر اکادمی علوم افغانستان، کابل، ۱۳۶۹.

۵۱. متین، محمد امین، اندخوی و جایگاه آن در تاریخ، پشاور،

۱۳۷۸ش.

۵۲. محمود بن امیرولی، تاریخ بحرالاسرار فی مناقب الاخبار (بخش

بلخ)، بکوشش مایل هروی، نشر اکادمی علوم افغانستان، کابل،

۱۳۶۰ش.

۵۳. مقالات سمینار بین‌المللی یکصد و سیمین سالزاد ملا فیض محمد

کاتب هزاره، بکوشش پوهاند داکتر جلال الدین صدیقی، چاپ

پوهنتون کابل، ۱۳۶۷ش.

۵۴. م. ن. مله یف، تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، ترجمه و تعلیقات

برهان‌الدین نامق شهرانی، ۳ جلد، پشاور، ۱۳۷۲ش.

۵۵. ناس، جان بی، تاریخ ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ

سیزدهم، تهران، ۱۳۸۲ش.

۵۶. ناصری داودی، عبدالمجید، زمینه جنبش اصلاحی در افغانستان،

قم، ۱۳۷۹ ش.

۵۷. نثاری، سیدحسن بخاری، مذکراحباب، با مقدمه، تصحیح و

تعلیقات نجیب مایل هروی، مرکز نشر، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۵۸. نژیی، محمدکریم، جلوه هایی از شعر جلوه، مرکز نشراتی میوند،

کتابخانه سبا، پشاور، ۱۳۷۸ ش.

۵۹. نظامنامه افغانستان، سال ۱۳۰۲ هجری.

۶۰. نظروف، حق نظر، مناسبات افغانستان و بخارا، دوشنبه، ۱۹۶۳ م.

۶۱. نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلام (مجموعه مقالات)،

مدیریت سالنامه، کابل، ۱۳۵۵ ش.

۶۲. نوایی، میر نظام الدین علیشیر، خمسه، بکوشش عبدالغفار بیانی،

کابل، ۱۳۶۹ ش.

۶۳. نوایی، میر نظام الدین علیشیر، محاکمه اللغتين، بکوشش دکتور

محمد یعقوب واحدی جوزجانی، نشر اکادمی علوم افغانستان،

۱۳۶۲ ش.

۶۴. نیازی بلخی، دیوان، نسخه خطی مربوط محترم سید محی الدین

گوهری.

۶۵. وامبری، آرمینوس، تاریخ بخارا، ترجمه سید محمدروحانی،

نشرسروش، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۶۶. وهابوف، م.، اوزبیک سوسیالستیک ملت، تاشکینت، ۱۹۶۰ م.

۶۷. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، مشرق زمین گاهواره تمدن،

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۶۸. یارقین، محمدحلیم، بابر ی خط، پشاور، ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ م)

۶۹. یزدانی، حسین علی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره ها،

جلد اول، مشهد، ۱۳۷۲.

ب) مجلات:

۷۰. آریانا، نشریهٔ اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۹، شماره های دوم،

سوم و چهارم.

۷۱. پیمان، نشریهٔ بیرون مرزی (امریکا)، ۲۰۰۰ م.، شمارهٔ پنجم،

ششم و هفتم.

۷۲. چاووش، مجله بیرون مرزی (پشاور)، سال اول، شماره پنجم و

ششم.

۷۳. حجت، نشریهٔ کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، سال اول،

شمارهٔ سوم.

۷۴. حجت، سال اول، شمارهٔ دوم، ۱۳۶۹ ش.

۷۵. خراسان، نشریهٔ اکادمی علوم افغانستان، سال دوم، شمارهٔ اول.
۷۶. شبرغان، نشریهٔ شورای فرهنگی جوزجان جنبش ملی افغانستان، ۱۳۷۴ ش.، شمارهٔ اول.
۷۷. فصلنامهٔ هنر (نشریهٔ ایرانی)، زمستان ۷۵ و بهار ۷۶ ش.، شماره ۳۲.
۷۸. فن و تورموش، نشریهٔ اکادمی علوم اوزبیکستان (بزیان اوزبیک)، ۱۹۸۵، شمارهٔ ۳.
۷۹. کتاب، نشریهٔ ریاست کتابخانه های افغانستان، ۱۳۶۲ ش.، شمارهٔ اول.
۸۰. ملیتهای برادر، نشریهٔ وزارت امور ملیتها، ۱۳۶۶ ش.، شمارهٔ ۴، ۵ و ۶.
۸۱. ملیتهای برادر، ۱۳۶۷ ش.، شمارهٔ دوم و سوم.
۸۲. ملیتهای برادر، ۱۳۶۸ ش.، شمارهٔ اول و دوم.
۸۳. ملیتهای برادر، ۱۳۶۸ ش.، شمارهٔ مسلسل ۳۵ - ۳۶.
۸۴. هنر، نشریهٔ اتحادیهٔ هنرمندان افغانستان، ۱۳۵۹ ش.، شمارهٔ اول.

۸۵. اخبار هفته، ۱۳۷۹ش، شماره مورخ ۱۴ سنبله.
۸۶. اخبار هفته، شماره مسلسل ۱۳۷ - ۱۳۸.
۸۷. جوزجانان، نشریه ولایت جوزجان، ۱۳۷۱ش، شماره مورخ ۲۸
عقرب.
۸۸. جوزجانان، ۱۳۷۴ش، شماره های ۶ - ۱۰.
۸۹. فاریاب، نشریه ولایت فاریاب، ۱۳۷۳ش، شماره های ۷۰ - ۷۳.
۹۰. فاریاب، ۱۳۷۴ش، شماره های ۳۵ - ۳۶. (مقاله «قبایل
اوزبیک»)
۹۱. میهن، ۱۳۶۹ش، شماره های ۷۰ - ۷۲.
۹۲. یولدوز، ۱۳۶۸ش، شماره ۳۰.

جدول مقایسی حروف الفبای عربی بامفردات
 «خط بابری» در «عجایب الطبقات» و «مصحف بابری»

حرف مقایسه	خط بابری	خط بابری	خط بابری	خط بابری	خط بابری	خط بابری	خط بابری
ا	/	ا	ز	ص	ذ	ق	ح
ب	ب	ب	س	س	ط	ک	ع
ت	ت	ت	ش	ش	ث	ل	ر
ث	ث	ث	ص	ص	ل	م	ن
ج	ج	ج	ض	ض	لا	ن	ل
ح	ح	ح	ط	ط	لا	و	ه
خ	خ	خ	ظ	ظ	لا	ه	و
د	د	د	ع	ع	لا	لا	ن
ذ	ذ	ذ	غ	غ	ن	ی	ز
ر	ر	ر	ف	ف	ن		



زنده‌گینامه مؤلف:

محمدحلیم یارقین به تاریخ ۸
میزان سال ۱۳۲۹ش. (۱۹۵۱م.) در
گذر تکانه خانه شهر سرپل مرکز

ولایت سرپل در یک خانواده بافضل و ادب دیده به جهان گشود. پدرش محمد
کریم ذره عظیمی شاعر خوش قریحه دو زبانی و آموزگار زحمتکش و
پدربزرگش استاد قاری محمد عظیم عظیمی شاعر، ادیب، خوشنویس و عالم
شناخته شده کشور است.

یارقین آموزش دوره ابتدایی و متوسط را در مکتب منهاج السراج جوزجانی
شهر سرپل و آموزش دوره ثانوی را در دارالمعلمین های هرات و کابل به سال
۱۳۴۹ش. به پایان رسانید. بعداً او در سال ۱۳۵۰ش. غرض تحصیلات عالی
شامل فاکولته علوم (ساینس) دانشگاه کابل گردید و آن را به سال ۱۳۵۴ش. در
رشته فزیک به پایان رسانید.

او در طول سالهای ۱۳۵۴ - ۱۳۷۰ش. در مکاتب سرپل و کابل مشغول

آموزگاری بود و از سال ۱۳۷۰ش. تا ۱۳۷۶ش. در پستهای فرهنگی ولایت جوزجان ایفای وظیفه و نیز در انستیتوت پیداگوژی میرعلیشیر نوایی آن ولایت تدریس نمود.

یارقین در محیط خانواده بافضل و همدوستش از آوان صباوت و نوجوانی به شعر، ادبیات و تاریخ دلبسته‌گی پیدا نمود. در این راه او را بویژه جد بزرگوارش تا آخرین دم حیات خود مشوق و راهنما بوده است. کتب کتابخانه های کوچک پدر و جدش را همیشه در اختیار داشت و از آنجا آنچه که میخواست میخواند و می‌آموخت. افزون بر آن، از نشست‌ها و صحبت‌های دانشوران، شاعران و ادیبان و هنرمندانی که در منزل‌شان همیشه وقت صورت می‌گرفت، بهره‌مند می‌گردید.

او در پهلوی وظیفه آموزگاری در کابل، کارهای نویسنده‌گی خود را از رادیو و تلویزیون افغانستان با نوشتن برنامه‌هایی برای شعبه «هنر و ادبیات» و «رادیو تلویزیون تعلیمی و تربیتی» و در مطبوعات با معرفی «فرهنگ مردم» اوزبیک‌ها آغاز نمود. همزمان با آن با روزنامه «هیواد» و جریده «یولدوز» از طریق نوشتن و ترجمه مقالات اجتماعی، سیاسی و آموزشی همکاری می‌کرد.

یارقین کارهای علمی و پژوهشی خود را اساساً از گردآوری و تحقیق فولکلور اوزبیکان افغانستان آغاز نمود. او طی سالیان دراز نمونه‌های ادبیات شفاهی، رسوم و عنعنات، بازیها، آیینها، باورها و طبابت عامیانه اوزبیکان افغانستان را گردآوری و در مطبوعات کشور به نشر رسانید. کتاب «بازیهای عامیانه اوزبیکان جوزجان» و رساله‌های «شیوه‌های تداوی عامیانه اوزبیکان سرپل»، «نذرهای بی بی در سرپل» و «سمنک پزی سنتی از باستان» از آن شماراند.

همچنین، او در مورد مکاتب سنتی جوزجان و سرپل نیز تحقیق نموده که حاصل آن رساله‌یی بنام «تدریس و آموزش در مکاتب خانه‌گی جوزجان» که ضمیمه مجله «عرفان» در سال ۱۳۶۲ش. به نشر رسیده است. محمدحلیم یارقین در مورد زبان و ادبیات اوزبیکان نیز مطالعات و تحقیقاتی انجام داده که حاصل آن شماری مقاله‌های پژوهشی و علمی و کتب و رساله‌هایی مانند «سیمای میر علیشیرنوایی»، «بابر منگولیگی»، «تورکی آتلا سوزلیگی» و «بابری خط» است.

اینگونه او در زمینه تاریخ و فرهنگ تورکان و از جمله اوزبیکان افغانستان نیز مطالعات و پژوهشهایی انجام داده است که حاصل آن مقالاتی چند در این زمینه است که مهمترین آنها را در مجموعه حاضر در دست مطالعه دارید. حلیم یارقین در زمینه نثر هنری به نوشتن طنز نیز میپردازد. تاکنون از او دو مجموعه طنز به زبان اوزبیکی به نامهای "وکالت دغدغه لری" و "ینگی رئیس هم کبدی!" به نشر رسیده است. دو مجموعه دیگر طنزهایش به نامهای "بیز اعلانلر تخته سیمیز!" و "باله لیک شوخلیکلری!" آماده چاپ میباشند.

حلیم یارقین در مسابقه طنزنویسی که در سال ۲۰۰۷ میلادی از سوی مجله فکاهی "موشتوم" و جریده "افندی" در تاشکند (اوزبیکستان) راه اندازی گردیده بود، مقام اول را به دست آورده، حایز جایزه نقدی و تقدیرنامه ویژه مسابقه شد.

آخرین کار علمی او «فرهنگ اوزبیکی به فارسی» است که تألیف مشترک با همسرش دکتور شفیه یارقین میباشد. این فرهنگ در برگیر

(۳۷۰۰۰) واژه، ترکیب و اصطلاح زبان ادبی معاصر اوزبیک‌ی بوده که به زبان ادبی فارسی امروز ترجمه و توضیح شده است. فرهنگ در دو جلد از سوی "انتشارات سخن" به سال ۱۳۸۶ در تهران به چاپ رسید. گفتنی است، این فرهنگ در نمایشگاه بین‌المللی کتاب سال ۱۳۸۶ تهران در جمع ده بهترین کتاب فصل‌گزیده شده، حایز جایزه ویژه، تقدیرنامه و لوح تقدیر شد.

محمد حلیم یارقین در کنفرانسها، سمینارها و سمپوزیمهای علمی و پژوهشی ملی و بین‌المللی در داخل و خارج کشور اشتراک نموده، در آنها اساساً راجع به تاریخ، زبان، ادبیات و فرهنگ اوزبیکان به ارائه مقالات و سخنرانی پرداخته است.

مقالات علمی و پژوهشی چاپ شده او بیش از (۵۰) بوده و ترجمه هایش نیز در همین حدود می باشد که همه در مطبوعات افغانستان، اوزبیکستان، ایران و مطبوعات بیرون مرزی افغانستان به چاپ رسیده اند.

او برنده جوایز و مکافاتی از وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان، «بنیاد بین‌المللی بابر»، رادیو تلویزیون (اوزبیکستان) و شورای گسترش زبان فارسی (ایران) می باشد.

محمد حلیم یارقین متاهل بوده صاحب یک دختر بنام ویدا و دو پسر به نامهای سنجر و ارسلان می باشد.